

یال و کوپال و آن در و دروازه هایش - انگلیس یا آمریکا یا آخوندها یا پیغمبر اسلام یا امیرالمومنین علی یا حتی اُم المومنین عایشه در ظرف دو سال و کمتر درهم شکستند.

وقتی که پسر میرویس (یا میراویس) - یعنی محمود غلزّه ای، که به محمود افغان شهرت یافت - یاغی شد باور نمی کرد که مشهد را هم بتواند بگیرد چه رسد به این که در اصفهان تاج گزاری کند و این واقعیت که او و جماعتش در اندک مدتی امپراطوری عظیم صفوی را منهدم کردند به خاطر این نبود که آنان (به اصطلاح مارکسیستی) در برابر نیروی میرنده صفوی به نیروی زاینده ای بدل شده بودند، بلکه خاصه به این دلیل بود که هیچ طبقه اجتماعی ای حاضر نبود که در برابر ایلغار این مردمان مظلوم و وحشت زده و پس مانده، از دولت ظالم و وحشت انگیز و بی عرضه و درمانده صفوی دفاع کند. و اگر باز هم در اینجا شباهت هایی بین «انقلابات» دو قرن و نیم پیش و روزگار ما می بینید نپندارید که همه از مقوله تصادفات و تشابهات است.

باری این که گفتم قرن هیژدهم قرن بحران بود فقط به خاطر آنچه به فتنه افغان شهرت دارد نیست، بلکه بویژه به این دلیل است که تا اواخر آن قرن ایران در بحران که سهل است بلکه در هرج و مرج و قتل و غارت و تاریکی و وحشت باقی ماند. و آنچه در کتاب های درسی درباره «سلسله افشاریه» و «سلسله زندیه» می نوشتند (و شاید هنوز هم می نویسند، چون ظاهراً به بیضه اسلام آسیبی نمی رساند) غالباً از ارزش علمی و تاریخی - یعنی از حقیقت - خالی است. این ها سلسله که هیچ بلکه (حتی به معنای ایرانی کلمه) دولت درست و حسابی هم نبودند. و آن داستان «نادر فرزند شمشیر» و دوران ظاهراً درخشان طلایی او (که - به هر حال - سر تا تهش دوازده سال هم نشد) از اختراعات همین پنجاه - شصت سال اخیر است، و یکی از عوارض کم حافظگی تاریخی که اغلب گریبان ملت ما را می گیرد. و گرنه وقتی نادرشاه به قتل رسید مردم در ماده تاریخش نوشتند: نادر به درك رفت ...

و اما اگر باید سال های ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۲ را «سال های بحران» نامید کدام دوره از قرن بیستم را «سالهای امنیت و آسایش» باید خواند؟ عصر انقلاب مشروطه را؛ یا سال های پس از کودتای سوم اسفند را؛ یا دوره بیست ساله را؛ یا سال های جنگ را؛ یا سال های پیش از ۱۵ خرداد را؛ یا دوره انقلاب سفید را؛ یا سال های پیش از انقلاب را؛ یا انقلاب و پس از آن را؛ ممکن

محمد علی همایون کاتوزیان

www.adabestanekave.com

برخی از سالهای بحران در یکی از قرنهای بحران

سال های بحران

(یادداشت های روزانه ناصر صولت قشقایی از فروردین ۱۳۲۹ تا آذر ۱۳۳۲)
به تصحیح نصرالله حدادی، تهران: رسا، شهریور ۱۳۶۶.

گاهی که به تاریخ ایران می اندیشم انگار همه سال ها، سال های بحران است. حتی می توان از قرن های بحران سخن گفت. مثلاً تاریخ ایران را در قرن هیژدهم میلادی بگیرید. یعنی از سقوط دولت صفوی تا صعود دولت قاجار. لابد فوراً «فتنه افغان» به خاطرتان می آید. اگرچه این فتنه در واقع قیام قومی از مردم ایران بود بر ضد ظلم عریان و مستمر و چاره ناپذیر؛ و این مردم غلجه ای یا غلزّه ای که قیام کردند، از محروم ترین و عقب مانده ترین مردمان ایران بودند. اما عبرت انگیزتر این است که آخرین امپراطوری بزرگ و مقتدر و شکوهمند ایرانی - که مرزهای آن به هند و تاجیکستان و ازبکستان و ترکمنستان و قفقاز و ارمنستان و گرجستان و دیار بکر و موصل و کرکوک و سواحل جنوبی خلیج فارس می رسید - بر اثر قیام يك مشت از تیره روز ترین و پس مانده ترین رعایای خود همچون حبایب ترکید و فرو ریخت؛ و «تو گفستی فرامرز هرگز نبود». و ما کاریکاتوری از این را در روزگار خود به چشم دیده ایم اما هنوز توجهی به این شباهت های تاریخی، و درسی که درباره وجوه جامعه شناسی تاریخی ایران به ما می دهند، نداریم. و مثلاً گمان می کنیم که رژیم سابق ایران را - با آن

است بگویند در این یا آن سه چهار سال « آرامشی » بود . اما در این یا آن سه چهار سال هم آرامشی نبود . ترس و وحشت بود . آتش زیر خاکستر بود . سکوت پیش از طوفان بود ... در هرحال ، معلوم نیست که عنوان کتاب یادداشت های روزانه ناصرخان قشقایی را خود آن مرحوم انتخاب کرده باشد . و بازهم معلوم نیست که در تصحیح و انتشار دستنویس او ملاحظات زمان اصلاً ملحوظ نشده باشد ؛ بلکه اماراتی هست که عکس این را می رساند .

اما روشن است که این یادداشت ها در مجموع اصالت و واقعیت دارد ، و از قلم مؤلف آن است ، و در همان سال هائیز نوشته شده ، یعنی از فروردین ۱۳۲۹ تا آذر ۱۳۳۲ . اگر چه خواننده هنوز از خود می پرسد که آیا این یادداشت ها واقعاً در آذر ۱۳۳۲ متوقف شده اند ، و به چه دلیل ؟ یعنی (چنان که دربخش نهایی یادداشت ها مضمون و مستتر است) چرا به محض این که ناصر قشقایی و سایر سران ایل او بکلی از فکر درگیری با دولت زاهدی منصرف می شوند ، ناصرخان (در روز دوشنبه سی ام آذر ۱۳۳۲ به قصد تهران حرکت می کند دیگر از نوشتن یادداشت های روزانه دست بر می دارد . جور دیگری هم می توان این سه سوال مربوط به هم را کرد : ۱- آیا ناصر قشقایی واقعاً در آخر آذر ۱۳۳۲ بکلی از نوشتن یادداشت های روزانه دست کشید ؟ ۲- و اگر این طور باشد آیا به این دلیل بود که به نظر او « سال های بحران » اینک به پایان رسیده بود ؟ ۳- و اگر این طور باشد بحران برای چه کسی تمام شده بود : برای ناصرخان ، یا ایل قشقایی ، یا دولت ایران ، یا ملت ایران ؟

سرخط حوادث تاریخی ای که در این یادداشت ها به چشم می خورد برای کسانی که با تاریخ آن دوره از نزدیک آشنایی دارند تازه نیست ، اما در جزئیات و دقایق آن نکات ریز و درشت بسیار جالب توجه و (از نظر تاریخی) با ارزش نهفته است . اصولاً مزیتی که « یادداشت های روزانه » بر « خاطرات » دارند (به شرط آن که پیش از انتشار زیاد به سر و روی آن ها دست نکشیده باشند) ترو و تازگی و دم دست بودن آن هاست ، و این ترو تازگی و نوپاوی در یادداشت های ناصر قشقایی نیز به چشم می خورد . در این یادداشت ها خواننده با چندردیف از خبر و نظر روبرو می شود ؛ اخبار و عقاید پنهان و آشکار درباره حوادث بزرگ مملکتی ؛ مطالبی از همین دست که خاصه به اوضاع فارس ، قشقایی ها ، و شخص ناصرخان (و برادرانش ؛ خسروخان ، محمدحسین خان و ملک منصورخان) ارتباط دارد ؛ و نیز مسائل و حوادثی که منحصرأ به زندگی شخص ناصر قشقایی و

نزدیکانش ربط می یابد . که بهترین نمونه این آخری شکارهای مکرر و متعدد است ، و نیز وجوهی از شرح سفری که نویسنده در این حیص و بیص به آمریکا می کند . همین نکته - یعنی اختلاط اخبار گوناگون - مؤید این نظر است که یادداشت های مزبور رویهمرفته صحیح و سالم به دست ما رسیده اند ، اگرچه درجه صحت و سقم خود این گزارش ها را باید يك يك و جداگانه بررسی کرد .

درباره میزان دقت و صحت گزارش ها بهترین آزمایش مقایسه آن ها با اخبار روز و خاصه با اخبار و اطلاعات و آرای است که معاصرین در نامه ها و یادداشت های خود درباره آن ها برجا گذاشته اند . مثلاً در یادداشت های ناصر قشقایی (درحین سفر آمریکا) می خوانیم که در يك مجلس دید و بازدید در نیویورک « صحبت هایی می شود که بی مناسبت نیست بنویسم . من جمله از آمدن شاه به آمریکا . ایرانی ها (ی مقیم آمریکا) از این حیث راضی نیستند . چون در اینجا اعلیحضرت بیشتر جنبه تفریح و گردش و معاشقه با دختر ها را در نظر داشته اند . مثلاً شب می رفته اند منزل آقای عماد کها ، آن وقت صبح خانم ایشان برای همه تعریف می کرده که دیشب شاه اینجا بوده تا نزدیک صبح . من به ایشان گفتم : اعلیحضرت ، دیگر همه خسته شده اند ، بروید بخوابید ... » در همان زمان مرحوم دکتر قاسم غنی در آمریکا بود ، و این دو - یعنی قشقایی و غنی - در آنجا با یکدیگر ملاقات هایی می کنند که گزارش هایشان از این ملاقات ها با یکدیگر می خواند . اما دکتر غنی که در آن مهمانی نیویورک نبوده (و - ضمناً - مردی دانشور و روشن بین و میهن دوست و در عین حال نسبت به شاه سابق خوش بین و وفادار بود) در یادداشت های روزانه خود از قول شخص ثالثی حکایت می کند که « دکتر محمد معاضد گفته من گاهی فکر تغییر تابعیت می کردم ولی فعلاً مصمم شده ام زیرا انتظار نداشتم که شاه ایران بیاید و به دو نفر زن ایرانی چشم بدوزد و آن ... و زن ... در اینجا زن فراوان بود . بعد گفت (حسین) علاء (سفیر ایران در آمریکا) به زن ... ایراد گرفته که چرا عکس خود را که با شاه برداشته به تهران فرستاده ، جرائد چاپ کنند . چرا در سرقت منزلش گفته که شاه جواهر به من داده ... » (۲۵)

باری پیش از آن گفتیم که در رئوس مطالب مملکتی تقریباً نکته مهم تازه ای در یادداشت های ناصر خان دیده نمی شود ، اما از جانب دیگر تا بخواهید در جزئیات - و گاهی جزئیات بسیار مهم - حرف های خواندنی و کم و بیش تازه تاریخی به چشم می خورد . مثلاً همینطور که صفحات را ورق می زنم :

اشاره به ارتباط دعوی علنی بین رزم آرا و زاهدی - از سویی - و قتل احمد دهقان، ازسوی دیگر؛ «۳» یا اینکه شاه در ظاهر از دولت رزم آرا پشتیبانی می کند، اما در باطن او را می گوید؛ «۴» یا اظهار اشرف پهلوی به ویلیام دوگلاس به این مضمون که اگر مردم آذربایجان گرسنه اند می توانند « علف بخورند » «۵» یا آشتی کردن قوام و سیدضیاء، و کنار آمدنشان با آیت الله کاشانی؛ «۶» یا نگرانی سیاستمداران قدیمی از این که رزم آرا با توده ای ها « بند و بست » کرده باشد؛ «۷» یا نظر زاهدی (درحالی که تازه درکابینه اول مصدق وزیر کشور شده، و هنوز دو ماه به خلع ید مانده) مبنی براین که مصدق باید در اسرع وقت با انگلیس کنار بیاید؛ «۸» یا اشاره قوی مصدق در مجلس به این که شاه در کشتن رزم آرا دست داشته است؛ «۹» یا این تصور (درحین سفر آمریکا، و در نتیجه ملاقات با یک مقام آمریکایی) که آمریکایی ها سرلشگر حجازی را برای کودتا در ایران نامزد کرده اند، درست یک ماه پیش از توقیف او و زاهدی و دیگران به این اتهام (اگرچه، طبق معمول، بعد از چند روز رهاشان کردند) «۱۰»؛ یا اینکه کاشانی با انتصاب افشار طوس به ریاست شهربانی مخالف بوده «۱۱»؛ یا ایجاد بلوا برضد دولت مصدق توسط روحانیون و ارتشیان در شیراز «۱۲». و از این نکات کم در سراسر کتاب پراکنده نیست. و از جمله - در جنبه های خصوصی زندگی نویسنده - شکارهای مکرر و مفصل آهو و گراز و کبک و قرقاول، اگر چه اغلب می خوانیم که « شکار کم بود » یا « چهل و هشت دانه » بیشتر نزدیم ... و در ضمن همین ظرایف و دقایق است که برای نخستین بار در جایی مستند می شود که خسرو قشقایی منشاء این خبر بوده که قرار است پس از علاء، سید ضیاء نخست وزیر شود (حال آنکه مصدق خود نوشته است که این خبر را از دکتر عبدالله معظمی شنیده بود و بنده - کاتوزیان - که از نقش خسرو قشقایی پیش از این خبر داشتم در مقدمه ای که بر ترجمه انگلیسی خاطرات مصدق نوشتم نتیجه گرفتم که : خسرو قشقایی خبر را به معظمی داده بوده، و معظمی به مصدق).

لیکن مطالب تازه و مهمی که از این ها نیز درست تر است کم در این یادداشت ها به چشم نمی خورد. مثلاً به این قسمت از یادداشت های روز شنبه شانزدهم آذر ماه ۱۳۳۰ (یعنی هفت ماه پیش از سی ام تیر) توجه کنید :

... بعد آمدن منزل آقای سردار فاخر (حکمت) راجع به خودشان صحبت کردند، اظهار داشتند وکیل بشوند اگر دیدند وضع بد است استعفا بدهند ... در

این بین تلفن شد، آقای سردار فاخر رفت و برگشت، اظهار داشت: دکتر طاهری است، می گوید وکلای اقلیت متحصن شده اند، یعنی در مجلس هستند با ده نفر از مدیران جراید، و احتمال دارد خود حاج میرزا عبدالله واعظ (کذا بصحیح: عبدالله بن مسیح تهرانی، معروف به آیت الله چهلستونی) و شیخ بهاء الدین (نوری) هم بیایند و متحصن شوند. و ما (یعنی هیئت رئیسه مجلس) هم باید مسئول عملیات بشویم. بعد اظهار داشت که (جرج میدلتن) کاردار سفارت انگلیس رفته و شاه را ملاقات کرده و صریح گفته است: ما نمی توانیم ایران را بگذاریم کمونیست بشود، شما از دو کار یک کار را بکنید. یا شاه مشروطه باشید یا دولت جمهوری ای روی کار بیاید که نگذارد (ایران) کمونیست بشود. شاه جواب داده است: این دولت هم با کمونیست (کذا) مبارزه می کند. (میدلتن) جواب داده قوام السلطنه باید بیاید روی کار. او (یعنی شاه) هم حاضر شده است، و حالا در نظر است قوام السلطنه بیاید روی کار. البته من (یعنی ناصر قشقایی) هیچ نگفتم ولی زیاد متاثر شدم... «۱۳»

دکتر طاهری یزدی شهرت به این داشت که با سفارت انگلیس مربوط است. در هر حال روشن است که خبری را که او به سردار فاخر حکمت (و سردار فاخر به قشقایی) داده بوده فقط می توانسته از سفارت انگلیس در تهران گرفته باشد چون بدیهی است که شاه چنین خبری را به دکتر طاهری نمی داد. پیش از این، اسناد کوشش دولت انگلیس برای انداختن مصدق و روی کار آوردن قوام السلطنه (که بالاخره به قیام سی ام تیر ۱۳۳۱ انجامید) رو شده بودند «۱۴» ولی ما تاکنون سندی ندیده بودیم که به این صراحت بگوید که هفت ماه پیش از واقعه، میدلتن مستقیماً این دستور را به شاه داده بود. و شاه آن را پذیرفته بوده است. آیت الله چهلستونی و شیخ بهاء الدین نوری دو مجتهد بزرگ دیگر تهران بودند که با آیت الله بهبهانی برای اسقاط دولت مصدق مستقیماً همکاری می کردند، و محمد تقی فلسفی واعظ که در همان زمان ها بر سر منابر مصدق را شدیداً می کوید در واقع سخنگوی این سه تن (و بویژه بهبهانی و چهلستونی) بود.

یکی دیگر از بخش های بسیار جالب توجه یادداشت های آقای قشقایی اطلاعات روزانه وسیعی است که او از جریان انتخابات مجلس هفدهم می دهد، اما چون این نگارنده در مقاله دیگری در این باره صحبت کرده ام در اینجا چیزی در این باره نمی آورم و علاقمندان را به آن مقاله دیگر رجوع می دهم «۱۵» اما در شرح حوادث یک سال بعد (شنبه دوم اسفند ۱۳۳۱، هفت روز پیش از ۹ اسفند

(معروف) می خوانیم که:

... چهار بعد ازظهر رفته خدمت آیت الله کاشانی تا ساعت شش بعد ازظهر مشغول مذاکره و کشمکش بودیم. ایشان عقیده دارند که دکتر مصدق با سر کار آوردن اشخاص خائن و بد سابقه ای مثل سرتیپ (محمد) دفتری و سرتیپ (محمود) افشار طوس و مهندس فلاح (کذا؛ صحیح: دکتر رضا فلاح) و از این قبیل اشخاص، بهترین دوستان خود آقای مصدق از قبیل حسین مکی و دکتر بقایی و حائری زاده را از دست داده است، و با این وضع (کاشانی) نمی تواند با ایشان همکاری کند. مخالفت هم ندارد. ولی اگر (مصدق) تغییری در رویه اش بدهد کاملاً حاضر به همراهی است... خواهش کردم ملاقاتی به دکتر مصدق کند، جواب دادند: غیرممکن است با این وضع ملاقات کنم. عرض کردم: دکتر مصدق حاضر است کنار برود در صورتی که یک شخص مطمئن سر کار بیاورید یا خود حضرت آیت الله قبول زمامداری بفرمایند. از زمامداری خودشان جداً تحاشی کردند و فرمودند: امروز کسی غیر از مصدق نیست. عرض کردم با این وضع نمی شود و هردوی شما را شاه مضمحل خواهد کرد. فرمود: قدرت ندارد... بالاخره بعد از مذاکرات زیاد فرمود: من اعلامیه صادر می کنم که من به هیچ وجه با آقای دکتر مصدق مخالف نیستم و هر کاری می کند مربوط به خودش است و کاری به کارش ندارم... بعد آمدم با مکی ملاقاتی کردم. ایشان هم دل پُری داشتند. اظهار کردند: وضعیت مصدق در اردیبهشت خیلی بد خواهد شد. البته این خلاصه مذاکرات بود. «۱۶»

اما کاشانی یک هفته بعد برضد مصدق اعلامیه داد و مردم را تحریک کرد که به کمک چاقوکشانی که به خانه مصدق حمله کرده بودند بروند. دیگر این که معلوم نیست قشقایی از کجا می دانسته که مصدق «حاضر است کنار برود» به این شرط که «یک شخص مطمئن... یا خود حضرت آیت الله جای او را بگیرد. آخر این که پیش بینی مکی دائر براینکه «وضعیت مصدق در اردیبهشت خیلی بد خواهد شد» حیرت انگیز است چون در همین زمان بود که افشار طوس را دزدیدند و به قتل رساندند، و درصدد بودند که همین کار را با سایر وزراء و نمایندگان نهضت ملی نیز بکنند.

چنان که می بینیم کتاب یادداشت های روزانه ناصر قشقایی پر از اطلاعات، نکات و ابهامات کم و بیش مهم تاریخی است. لیکن شاید بتوان ادعا کرد که مهم ترین بخش آن همان یادداشت هایی است که از حول و حوش کودتای بیست و

هشت مرداد ۳۲ به این سو وارد این دفتر شده است. حتی يك روز پیش از این تاریخ هم کودتاچیان تصور این را نمی کردند که روز بعد در ظرف چند ساعت دولت را ساقط خواهند کرد. ما از مأخذهای دیگر می دانیم که در روزهای بین ۲۵ و ۲۷ مرداد، کرمیت روزولت، سازمان دهنده کودتا، نمایندگان به فرماندهان ارتش در اصفهان و کرمانشاه فرستاده بود که آنان را به ایجاد يك جنگ داخلی در ایران تشویق و ترغیب کند. فرمانده ارتش در اصفهان (بیشتر از سر دودلی و مآل اندیشی) در برابر این پیشنهاد به اصطلاح جاخالی کرده بود، در حالیکه فرمانده کرمانشاه - سرهنگ، بعدها سپهبد، تیمور بختیار - با جان و دل پیشنهاد مزبور را پذیرفته و آمادگی خود را برای لشکرکشی به تهران اعلام کرده بود. «۱۷» اینک در مقدمه ای که بر یادداشت مربوط به روز چهارشنبه چهارم شهریور ماه نوشته شده می خوانیم:

کودتای اول خنثی شد و شاه فراراً رفت به اروپا و سرلشکر زاهدی که دولت مصدق می خواست بگیرد و حبس نماید، محرمانه رفت* (* اشکال دستوری در متن اصلی است) به سفارت آمریکا. گودوین - يك نفر آمریکایی - با محمد حسین خان و خسروخان (برادران ناصر قشقایی) ملاقات نمود و اظهار داشت دولت آمریکا تصمیم گرفته که مصدق السلطنه را از کار برکنار کند... حال شما بیائید نقداً پنج میلیون دلار بگیرید و سرلشکر زاهدی را بردارید و ببرید داخل ایل قشقایی، در آنجا فرمان نخست وزیری که شاه به زاهدی داده* (* اشکال دستوری در متن است) اعلام کنید و از آنجا زاهدی را بردارید بیائید به طرف طهران... «۱۸»

البته جواب منفی بوده وگرنه کودتای ۲۸ مرداد - دست کم در آن روز و با آن شکل - اتفاق نیفتاده بود. چنان که پیش از این اشاره کردیم، این قسمت جزء یادداشت های روزانه ناصر قشقایی نیست بلکه توضیحی است که بعداً بین یادداشت های مربوط به روزهای سوم و چهارم شهریور آورده شده. اما با این اوصاف اطلاع مهم تازه ای است که موثق نیز به نظر می آید. چون: اولاً در آن تاریخ ناصر قشقایی در فارس بوده، ولی دو برادر فوق الذکرش در تهران بوده اند. بنابراین عجیب نیست که آن آمریکایی به آن دو نفر مراجعه کرده باشد، و در نتیجه ناصرخان در آن تاریخ از آن پیشنهاد خبر نداشته که آن را در یادداشت های مربوط به روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد وارد کند. ثانیاً، چنان که در بالا گفتیم از اینگونه تشبیهات به دیگران هم (که قدرتشان به مراتب کمتر از قدرت قشقایی ها

بود) شده بود. ثالثاً رقم ۵ میلیون دلار رقمی است که به قول دکتر علی امینی (به نقل از برادر خودش، ابوالقاسم امینی) به عنوان دست لاف برای کودتا پرداخت شده بود. *** (و امینی) بازهم به قول خودش، و به نقل از ابوالقاسم امینی) آن پول را مستقیماً در خزانه وزارت دارایی گذاشته که - يك بار دیگر به قول خودش - «لوطی خور نشود». رابعاً از یادداشت های بعدی روشن است که هم رژیم هم پشتیبانان خارجی آن خیلی - و شاید بیش از اندازه - روی قدرت قشقایی ها حساب می کرده اند.

اما پیش از این که اشاراتی نیز به نقش قشقایی ها - یا، در عمل به بی نقشی آنان - در حوادث پس از کودتا بکنم بد نیست که به يك نکته دیگر تاریخی که از یادداشت های مربوط به ۲۸ مرداد درمی آید رسیدگی کنم، درواخر انقلاب، و پس از آن، نامه ای به خط کاشانی خطاب به مصدق و به تاریخ ۲۷ مرداد ۱۳۳۲ (یعنی شب ۲۸ مرداد)، منتشر شد. دراین نامه کاشانی ضمن گله گزاری شدید از رفتار مصدق با او، مصدق را دعوت به همکاری کرده بود تا از «کودتا» جلوگیری کنند. مصدق نیز پاسخی داده بود که خواندنی است و باید آن را نقل کرد:

۲۷ مرداد، مرقومه حضرت آقا وسیله آقا حسن آقای سالمی (نوه دختری کاشانی) زیارت شد. اینجانب مستظهر به پشتیبانی ملت ایران هستم. والسلام «۱۹» صحت این مکاتبه، هم بین اهل تاریخ هم اهل سیاست مورد اختلاف بوده و هست. نظر اینجانب براین است که این نامه ها جعلی نیستند، خاصه به این دلیل که پاسخ مصدق را به کاشانی هیچ نابغه ای نمی توانسته است به این خوبی جعل کند. لیکن عقیده من از مساله این است که نامه کاشانی در روز ۲۷ مرداد - و به گمان این که کودتا شکست خورده، و بزودی خود او در مظان اتهام قرار خواهد گرفت نوشته شده، وگرنه او تکلیف سیاسی خود را پیش از آن کاملاً روشن کرده بود، و پس از ۲۸ مرداد نیز از دولت و رژیم کودتا قویاً پشتیبانی کرد و مصدق را مستحق اعدام اعلام کرد. باری، در نامه کاشانی به مصدق از جمله آمده است که اگر مصدق حاضر به مصالحه باشد، «سیدمصطفی (کاشانی، پسر آیت الله) و ناصرخان قشقایی را برای مذاکره خدمت می فرستم...» در حالیکه از یادداشت های ناصرخان کاملاً روشن است که او دو سه ماهی اصلاً در تهران نبوده. اما - چنان که من در جای دیگری شرح داده ام - این به هیچ وجه ثابت نمی کند که نامه کاشانی به مصدق جعلی است. به دو دلیل: اولاً معلوم نیست کاشانی از نبودن

ناصرخان در تهران باخبر بوده. ثانیاً (و به احتمال بیشتر)، منظور کاشانی خسرو یا محمدحسین قشقایی بوده - که دیدیم هر دو در آن تاریخ در تهران بودند - و نام ناصرخان سهوالقلم است.

گفتیم که از بسیاری از جهات تاریخی مهم ترین بخش یادداشت ها همان بخش مربوط به ۲۸ مرداد و حوادث بعدی است که در حدود پنجاه صفحه آخر متن کتاب را (که جمعاً ۴۵۶ صفحه است) در بر می گیرد. در هفته ها و ماه های اول پس از کودتا رژیم هنوز نگران و وحشت زده بود. ملیون نیروی نظامی نداشتند ولی بیشترین و بزرگ ترین نیروی اجتماعی در خدمت آنان بود که می توانست برای رژیم دردسر ایجاد کند (و تا اندازه ای هم کرد). نیروی حزب توده به سازمان زیرزمینی و شبکه نظامی آن بسته بود و به همین دلیل می توانست رژیم را در شرایط بسیار خطرناکی قرار دهد، چون يك اقدام جدی منظم و نظامی ناگزیر نیروی اجتماعی ملیون را نیز به میدان می آورد. اما حزب مزبور به دلایلی که تاکنون روشن نشده، کوچک ترین اقدامی نکرد و گذاشت تا رژیم بند از بند خودش نیز جدا کند. نیروی آخری که رژیم سخت از آن می ترسید، و نگران بود که در فارس و (احیاناً) لرستان قیام کند قشقایی ها و ایلات متفق آنان در جنوب بودند. اینان البته نمی توانستند به تهران لشکر کشی کنند. اما می توانستند اختیار امور فارس را در دست بگیرند و در ایالات مجاور نیز مشکلات بزرگی برای رژیم ایجاد کنند. در این مورد نیز ترس واقعی رژیم از این بود که طغیان قشقایی ها در فارس به مردم شهرها - که پایگاه اصلی ملیون بودند - قوت قلب دهد و آنان را به خیابان ها بکشد. یادداشت های ناصر قشقایی - گذشته از اطلاعاتی که دراین زمینه به خواننده می دهد - چند نکته را روشن می سازد: یکی ابعاد و اعماق ترس و وحشت رژیم (و آمریکایی ها) را از قیام ایل قشقایی. دوم، تردید و دودلی و اختلاف نظر سران قشقایی را نسبت به اقدام نظامی در منطقه. سوم، پیشنهادهایی که آنان برای مصالحه، یعنی عدم طغیان، به رژیم می دادند. ملاحظه کنید از یادداشت های چهارشنبه چهارم شهریور ۱۳۳۲

..غلامرضا خان ایلخان و میرزا محمد باقر خلیلی از طرف استاندار (فارس) آمده اند که برعلیه دولت زاهدی اقدامی نشود و اگر سر و صدایی بشود قطعاً مملکت کمونیستی خواهد شد. غروب کامبیز و رضازاده از طهران آمدند. پس از تعارفات رضازاده اظهار کرد: برادر صحبت هایی که محمدخان بهمن بیگی با Brient رئیس اصل ۴ شیراز نموده، او صریح گفته بود که ایلات قشقایی برخلاف دولت

فعلی قیام خواهند کرد و شیراز و اصفهان را تصرف می نمایند ... بر اثر این مذاکرات رئیس اصل چهار با طیاره رفته است طهران و سفیرکبیر آمریکا (هندرسن) را ملاقات نموده ... او هم بدون معطلی رفته و شاه را ملاقات کرده و گفته است من ماموریت دارم با شما راجع به وضع قشقایی صحبت کنم، و عقیده تان چه هست و چه می خواهید بکنید. می گویند شما با قشقایی ها بد هستید. شاه جواب داده است: من با قشقایی ها بد نیستم و آن ها از من بدشان می آید. سفیر می گوید که از قرار معلوم شما پدرشان را کشته اید. جواب می دهد: من نکشته ام، پدرم يك عده را در ایران کشته است. پدر آن ها هم جزء آن ها می باشد، و مربوط به من نیست و حالا هم شما هر نوع بگویند حاضریم با آن ها همکاری کنیم. آمریکایی هم فرستاده اند پهلوی من (یعنی ناصر قشقایی). البته جواب هرچه باشد بعد می نویسم. بعد از ظهر تلگرافی از آقای علی هیئت (استاندار فارس) آمده است که روز یکشنبه بروم به کردشول (که محلی است در فارس) فرمانده لشکر هم می آید برای مذاکره. وخواهش آقایان این است که من تلگراف تبریکی به نخست وزیر(زاهدی) و شاه بکنم. ۲۰۰»

باید تأکید کرد که این مطالب روز چهارم شهریور یعنی چهارپنج روز پس از ۲۸ مرداد نوشته شده، و نشان می دهد که رژیم جدید سخت از موقعیت خود بیمناک و نامطمئن است. در روز یکشنبه بعد (هشتم شهریور) ملاقات با علی هیئت، استاندار رژیم، دست می دهد و هیئت، قشقایی را دعوت به همکاری با دولت می کند. قشقایی در یادداشت مربوط به آن روز می نویسد جواب این بوده است که او فقط مصدق را «نخست وزیر ملی» می داند و «نخست وزیر (را) که از سفارت آمریکا بیرون می آید به رسمیت نمی شناسد. و در برابر اصرار هیئت که دست کم تلگرافی به دولت بزند می گوید: «به يك شرط ممکن است که آقای دکتر مصدق و سایر رفقا را که حبس کرده اند آزاد کنند، ممکن است از در صلح در بیایم» ۲۱۰» این نگارنده از روی اسناد و مدارك موجود به این نتیجه رسیده بودم که شاه و زاهدی درماه های اول پس از کودتا که هنوز از اوضاع بیمناک بودند حاضر بودند مصدق را رها کنند به این شرط که به احمدآباد برود، و در هر حال سکوت اختیار کند. حتی پس از انجام محاکمه بدوی در آذر ماه ۱۳۳۲ شاه تماس هایی در این باره گرفته و خواسته بود که توسط یوسف مشار به راه حلی برسد. اینك روشن می شود که یکی از عواملی که در پس این جریان بود. قشقایی ها بوده اند، اگر چه عوامل دیگری نیز در میان بود.

باری مذاکره و گفتگو بین سران ایل قشقایی، و ایلات متحد آنان، با ماموران عالیمقام دولتی برای نوعی مصالحه ادامه می یابد اما به هیچ نتیجه ملموسی نمی رسد. ازخلال یادداشت هایی که مربوط به این دوره است سران قشقایی حکم پرنس هاملت (ضد قهرمان نمایشنامه مشهور شکسپیر) را پیدا می کنند، و روشن است که نمی توانند تصمیم خود را بگیرند. آخرین یادداشت روزانه این کتاب در تاریخ دوشنبه سی ام آذرماه سی و دو وارد دفتر شده است: «امروز عصر برای شیراز و بعد برای طهران حرکت می نمایم». به این ترتیب بحران ایل قشقایی به نحوی پایان می پذیرد، اما البته بحران همچنان برای ایران ادامه می یابد. و هنوز هم ادامه دارد.

www.adabestanekave.com

اکسفورد - فوریه ۱۹۸۹

حواشی و یادداشت ها

۱- سال های بحران ص ۲۸۳

۲- یادداشت های دکتر قاسم غنی، به اهتمام سیروس غنی، جلد

۱۱، لندن، ۱۹۸۴، ص ۲۳۲-۲۳۳.

۳- سال های بحران، ص ۵۷

۴- همانجا، ص ۷۱ و ۸۸

۵- ' ص ۸۰

۶- ' ص ۹۵

۷- ' ص ۱۰۹

۸- ' ص ۱۴۵

۹- ' ص ۱۴۶

۱۰- ' ص ۳۱۲

۱۱- ' ص ۳۴۶

۱۲- ' ص ۳۷۰ - ۳۶۸

۱۳- ' ص ۲۲۱

۱۴- مثلاً رجوع شود به:

W.R.Louis, The British Empire in the Middle East, 1945 - 51, Oxford: Clarendon Press, 1984; Brian Lapping, End of Empire, London, 1985

شیدا گلستان

۱۵- رجوع شود به « معاصی کبیره مصدق السلطنه »، علم و جامعه، اسفند ۱۳۶۷.

۱۶- سال های بحران، ص ۲۴۸-۳۴۹

۱۷- مثلاً رجوع شود به سرهنگ غلامرضا نجاتی، جنبش ملی شدن صنعت نفت، تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ جدید، ۱۳۶۷

۱۸- سال های بحران، ص ۴۰۷

۱۹- متن این دو نامه را در مآخذهای زیر می توان یافت: محمد دهنوی، مجموعه مکاتبات آیت الله کاشانی، جلد سوم، تهران ۱۳۶۲؛ بی نام، روحانیت و اسرار فاش نشده نهضت ملی شدن صنعت نفت، قم: انتشارات دارالفکر، بی تاریخ؛ حسن آیت، چهره حقیقی مصدق السلطنه، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۳

۲۰- سال های بحران، ص ۴۰۸

۲۱- همانجا، ص ۴۱۱

پنجره ای به دوزخ

علیزاده پروانه:

خوب نگاه کنید راستکی است. مهرماه ۱۳۶۶

انتشارات خاوران، پاریس، ۶۸ صفحه.

در یکی از صحنه های شروع فیلم « نبرد الجزیره » (فیلمی که درباره مبارزه مردم الجزیره با استعمار فرانسه است) سرباز فرانسوی درحین بازجویی از يك مبارز الجزایری او را به طرز وحشتناکی به زیر شکنجه می کشد. در پایان شکنجه، سرباز فرانسوی سیکاری به مرد شکنجه دیده تعارف می کند. اهمیت این صحنه صرفاً در عمل تعارف سیکار نیست بلکه در تغییر چهره شکنجه گر فرانسوی درحین این عمل است. رخسار سرباز فرانسوی در لحظه تعارف کردن سیکار در هاله ای از احساس گناه و دلسوزی پوشیده شده که چهره او را از چهره شکنجه گر چند لحظه قبل متمایز می کند. این تغییر چهره سرباز فرانسوی به نوعی نمایشگر تعارض دو حس متضاد در اوست. تعارض میان نفی انسان دیدن مبارز الجزایری در قالب دشمن در زمانی که سرباز فرانسوی گوشت و پوست او را به زیر شکنجه می گیرد و پذیرش او بعنوان انسان در لحظه بعد از شکنجه. صحت و سقم این لحظه از نظر تاریخی مساله، مورد بحث در اینجا نیست. مطرح کردن این مقوله از این نظر است که جسم و جان آدمی را با شلاق و لکد

www.adabestanekave.com

و سیکار دراندن و سوزاندن برای شکنجه گر نیز سؤال ایجاد می کند. این خود پیام امیدبخشی است. بدان معنی که شکنجه گر نیز درگیر تعارضات و تضادهای درونی است و در جنگ میان « نیکی » و « بدی » علی رغم فتوحات فراوانش « بدی » هنوز به پیروزی کامل نرسیده است.

اما خواندن کتاب « خوب نگاه کنید، راستکی است » این امید را از آدم می گیرد. این کتاب که گزارش يك زندانی سیاسی از تجربه ها و دیده هایش در زندان های جمهوری اسلامی در سال های ۱۳۶۱-۱۳۶۰ است نمایشگر پیروزی مطلق بدی است. راوی داستان زن معلمی است که در شهریور ماه ۱۳۶۰، یعنی در بحبوحه دستگیری های وسیع خیابانی و اعدام های دسته جمعی در زندان که پس از کشته شدن آیت الله بهشتی و هم مسلکانش به اوج خود رسید، بعنوان « مشکوک » دستگیر می شود. سه ماه در زندان اوین تحت بازجویی و شکنجه قرار می گیرد. بعد از آنکه هیچگونه سند و مدرک و گفته ای از او به دست نمی آورند به زندان قزل حصار منتقل می شود و بعد از چند ماه او را آزاد می کنند.

در همان اوان دستگیری، در حیاط زندان اوین او را به تماشای جسد پاره پاره شده حبیب الله اسلامی وادار می کنند:

« گفتند چشم بندهایتان را پایین بکشید (در اوایل دستگیری زندانیان را با چشم بند به این طرف و آنطرف می برند) و فقط به روبروی خود نگاه کنید. صحنه ای فجیع، ناکهان در برابر چشم دهها زندانی پدیدار شد. يك لحظه بهت و سپس جیغ و نعره و ضجه. آنچه را به چشم می دیدیم نمی توانستیم باور کنیم. بیشتر به کابوس می مانست تا واقعیت. پیکر جوانی در انتهای طنابی که از درخت بلندی آویخته بود تاب می خورد. دستهای جوان تا آرنج باندپیچی شده بود و پاهایش تا زانو از ضربات وحشیانه کابل دریده بود. به زحمت بیست ساله می نمود. موهای کوتاه و سبیل های نازکی داشت. چهره لاغرش از فشار طناب دار کبود شده و سرش آرام به پهلو خمیده بود. در کنار جسد مردی در لباس پاسداری بالای میزی رفته و چوبی به دست گرفته بود. پاسدار که بیست و پنج تا سی سال داشت با قامتی متوسط و اندکی چاق و نگاهی که هیچ چیز در آن خوانده نمی شد. نه غرور، نه شرمندگی، نه شیطننت، نه ترحم و با چهره ای بی حالت که انگار چهره آدمی نیست، چنان که گویی لاشه گوسفندی را برای فروش عرضه می کند با چوب خود جسد را می چرخاند و با صدای خشك و بی تفاوت تکرار می کرد « خوب نگاه کنید، راستکی است » (ص ۱۲)

پاسداری که جسد را با چوب می چرخاند فاقد کشمکش های درونی است. گردانندگان این زندان، مسخ شدگانند با ایمانی که امکان گناه و یا شك را برایشان غیر ممکن می سازد.

پروانه علیمزاده ادعای نویسندگی ندارد و تلاشی هم برای تجزیه تحلیل آدم ها و رخدادها نمی کند. قصد او به قول خودش نشان دادن « گوشه ای از واقعیتی است که در زندان های جمهوری اسلامی می گذرد » راوی به عنوان يك آدمی سیاسی بر دو نکته تکیه می کند. یکی شکنجه های توان فرسا و شرایط سخت زندگی در زندان و دیگر روحیه مبارز زندانیان سیاسی و ایستادگی آنان در چنین شرایطی. با آنکه « خوب نگاه کنید، راستکی است » از حد گزارش يك آدم سیاسی فراتر نمی رود ولی فضای زندانی که در این گزارش بازسازی می شود آنچنان غریب است که خواننده را بشدت دگرگون می کند. در این گزارش که با نثری بسیار ساده و گاهی نارسا نوشته شده، زندان جهان دیگری است که فضای آن به بوی خون و مرگ و عفونت و ادرار آغشته است، و صداهاى جاری در آن، فریادهای درد است آمیخته با صدای ضربه های کابل و لگد بر استخوان و گوشت آدمی. گردانندگان این جهان قادرند بدن انسانی را به لاشه ای با شکلی متفاوت از آنچه بوده تبدیل کنند.

فریده را آنقدر شکنجه کرده بودند که « گوشت پایش دهان باز کرده بود و استخوان پایش دیده می شد ». با این حال او را آنقدر از این راهرو به آن راهرو کشانده بودند که تمام بدنش را تا دور لبها و توی دهان تاول های چرکی پر کرده بود. بوی چرك و عفونت گرفته بود و « قادر به جویدن و قورت دادن » غذا نبود. به علت درد و سوزش ناشی از عفونت نمی توانست به راحتی ادرار کند و ادرارش هم جز خون چیزی نبود. فرشته را پس از سه روز بازجویی و شکنجه با بدن کبود و پر زخم، به بند باز گردانند. شیدا در زیر شکنجه « چندین بار بیهوش شده بود » و « این اثر سوزن هایی که برای بیهوش آوردنش زیر ناخن هایش فرو کرده بودند معلوم بود ». (ص ص ۴۲ - ۴۳)

شکنجه شدن در این جهان غریب، قوانین خودش را دارد. حجاب اسلامی در هنگام شکنجه نیز باید رعایت شود. تجربه راوی داستان گویای این مطلب است. « اولین ضربه کابل که به پاهای برهنه ام خورد از جا بلند شدم و شروع کردم به دویدن دور اطاق، مرا گرفتند و خوابانند و این بار دستها و پاهایم را بستند و بعد شروع کردند به زدن. فریاد می زدم برای این که بر اثر تقلایی که

می کردم چادر از روی سرم پس نرود و موهایم پیدا نشود پتویی روی سرم انداختند که باعث شد نفسم دچار تنگی شود « (ص ۱۵).

با آنکه میانگین سن زنان بند « هفده، هیجده سال بود » ولی زنانی مسن چون مادر ذاکری و مادر نعمتی نیز در بند بودند شرایط توان فرسای زندان، منحصر به اتاق بازجویی و شکنجه نیست. سهمیه غذا با اضافه شدن زندانی ها اضافه نمی شود. « ظهرها همان لکن پلاستیکی را که قبلاً برای صد و بیست و پنج نفر می آوردند، حالا برای دویست و پنجاه نفر می آوردند » (ص ۲۶) حمام برای دویست و پنجاه نفر منحصر بود به یک دوش که هفته ای یک صبح تا عصر آبش گرم بود. دویست و پنجاه نفر زندانی این بند در سه اتاق، « که بطور معمول یک خانواده سه چهار نفر باید در آن زندگی کنند » روزگار می گذراندند. بعد از مدتی « همه مان شپش گذاشته بودیم ». (ص ۴۴)

راوی داستان پس از سه ماه در اوین بودن « و دلهره لو رفتن و دوباره به بازجویی فرا خوانده شدن » به زندان قزل حصار منتقل می شود. در قزل از بازجویی و شکنجه برای اقرار گرفتن خبری نبود. در اینجا تلویزیون و کتاب های مذهبی و « کاغذ و مداد داشتیم » روزی یک ساعت زندانیان را به بندهمومی برده و به آنها درس ایدئولوژی اسلامی می دادند. در زندان قزل حصار، اما « حکم، حکم حاجی بود » (ص ۵۴) که کاری به پرونده زندانیان نداشت. حاجی وظیفه خود می دانست که از « ناموس هاش » یعنی زنان زندانی مواظبت کند و اگر کسی پایش را کج بر می داشت « حاجی چنان دماری از روزگارش در می آورد که بیا و تماشا کن » (ص ۵۴)

با آنکه شرایط جان فرسای زندان تم اصلی این گزارش است، ولی راوی تاکید بر روحیه مبارز زنان زندانی و ایستادگی آنان در چنین شرایطی دارد. زنانی چون مادر ذاکری، شهیدا، فرشته، سیمین، افسانه، و... که « با قامتی بلند بسوی اعدام » رفتند.

تاکید نویسنده بر شجاعت و مقاومت زنان زندانی نکته قابل تأملی است. درطول این گزارش اکثر قریب به اتفاق زنانی که از آنان نامی برده می شود، زنان مبارز و قهرمانی هستند پر از شور و نیرو. در یک بند دویست و پنجاه نفری زندان اوین که بیشتر افراد آن، دختران بسیار جوان دبیرستانی، دانشجو، پرستار و معلم هستند تنها در یک مورد راوی به دختر ۱۵ ساله ای اشاره می کند که از درون می شکند. « نمی دانم چی شده بود که بریده بود. دیگر هیچ چیز را قبول

نداشت. می گفت مقاومت بیهوده است » (ص ۶۵) راوی حتی نمی تواند بپذیرد (لااقل اینرا با خواننده نمی خواهد مطرح کند) که چگونه یک دختر ۱۵ ساله از درون می شکند. پروانه علیزاده به قول خودش سعی دارد « جز آنچه خود » دیده و جز به همان گونه که دیده چیزی ننویسد. اما اینطور بنظر می آید که در آن گونه که او می بیند از درون شکستگان را جایی نیست، چه او قهرمان ها را می بیند و می ستاید. تاکید بر روحیه مبارز زندانیان از دیدگاه یک آدم سیاسی قابل فهم است. ولی چنین تاکیدی مستند بودن گزارش را تا حدی تقلیل می دهد. می دانیم که بسیار بوده اند زنانی که در زیر شکنجه های زندان تبدیل به آدم های متفاوتی شده اند. حاصل شرایط زندان فقط قهرمان ها نیستند بلکه شکستگان و « توابین » نیز محصول چنین شرایطی هستند.

علیرغم اینگونه کاستی ها پروانه علیزاده در بازگویی مشاهدات خود از زندان بسیار موفق است. خواندن این گزارش به مانند کشودن پنجره به جهان دیگری است، جهان کابوس و وحشت. « خوب نگاه کنید، راستکی است » پنجره ای است به دوزخ.

« مجمع الفصحای هدایت »، « فرهنگ سخنوران »، « آتشکده یزدان » و « تاریخ یزد » که نام و گزیده اشعار شاعران یزدی در آنها وارد شده است، و به ویژه « تذکره سخنوران یزد » تألیف اردشیر خاضع می نویسد:

« اما کتابی که آقای فتوحی تنظیم کرده از دستی دیگر است ... یزدیان دوستدار شعر را گنجینه ای دلپذیر و سفینه ای خالی از خلل است ... نمونه های خوب و دلپسند و خواندنی را در این مجموعه گرد آورده و موجب آن شده است که تذکره اش همچون سفینه و گزیده و گلچین اشعار بتواند مورد استفاده باشد ».

پس از یادداشت ایرج افشار مقدمه ای می آید به خامه مؤلف. در این مقدمه، مؤلف متذکر شده است که هدف وی در تألیف این کتاب معرفی بعضی از « چهره های تابناک ادب ایران » است که در « تاریکخانه زمان » جای گرفته اند. وی سپس، در شأن تألیف کتاب، چنین می نویسد:

« چون از شرح حال و زندگی شعرای یزد بطور دقیق قبل از این، کتابی نوشته نشده ... و اگر گاهی بطور پراکنده » در برخی از کتب نامی از شاعری یزدی برده شده، اغلب ناقص و معلوم نیست که شاعر مذکور در چه زمانی به دنیا آمده، مدت زندگانش چه بوده، در چه سالی از این جهان رخت پرسته، یا اقل در چه دوره ای می زیسته است ... ناگزیر برای روشن نمودن زندگی تاریک و مجهول اکثر از شاعران یزدی ... به تألیف تذکره شعرای یزد همت گماشته است.

چنانکه می بینیم، مؤلف هیچیک از کتاب هایی را که پیش از اثر وی درباره شاعران یزدی نوشته شده است دقیق نمی داند و آنها را به علت روشن نبودن تاریخ تولد، مدت عمر و تاریخ درگذشت شاعر، ناقص می شمارد.

حال ببینیم که مؤلف در این کوشش خود تا چه پایه کامیاب بوده است، و حدود دقت او چیست؟

« در تذکره شعرای یزد » جمعاً ۱۹۰ شاعر معرفی شده اند که ۱۰۸ تن از آنها به دوره های گذشته (ازایلخانیا تا قاجار) تعلق دارند، و ۸۲ تن دیگر به دوره معاصر.

درباره شاعران دوره معاصر، مؤلف طبعاً در تعیین تاریخ ولادت و مرگ و سایر خصوصیات زندگی آنها، اشکال عمده ای در کارش متصور نبوده است. بنابراین حاصل پژوهش او درباره ۱۰۸ تن شاعری که پیش از دوره معاصر میزیسته اند - و هدف اصلی او روشن کردن تاریخ زندگی آنها بوده است - مورد بررسی قرار می گیرد.

شکرالله صبور

www.adabestanekave.com

یزد، سرزمین کم شاعر

فتوحی یزدی، عباس: « تذکره شعرای یزد »
چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶. ناشر: کتابفروشی تاریخ.
(از انتشارات جداگانه فرهنگ ایران زمین)
۲۴۱ صفحه.

کتاب تذکره شعرای یزد که سی و دومین شماره « از انتشارات جداگانه فرهنگ ایران زمین » و نخستین شماره از « گنجینه حسین بشارت برای پژوهش در تاریخ یزد » است، « زیر نظر ایرج افشار » و با یادداشتی به خامه او منتشر شده است.

ایرج افشار یادداشت خود را با این عبارت افسوس بار آغاز می کند که « خاک یزد از سرزمین های کم شاعر ایران است ». مع الوصف در همین کتاب ۱۹۰ شاعر معرفی شده اند و، به گفته ایرج افشار، چه بسا نام بسیاری از شاعران یزدی نیز از قلم افتاده باشد.

افشار، در یادداشت خود پس از اشاره به مآخذی مانند « آتشکده آذر »،

نتیجه بررسی چنین است :

- از این ۱۰۸ شاعر، فقط ۱۱ نفر از آنها تاریخ زندگی شان روشن است.

- از ۹۷ تن دیگر، هیچکدام تاریخ ولادتشان معلوم نیست.

- از این ۹۷ تن، تاریخ مرگ ۷۲ نفرشان نیز روشن نیست.

(از این ۱۰۸ شاعر، ۲۸ تن آنها اصولاً معلوم نیست که در چه زمانی می زیسته اند، و ذکر اینکه مثلاً فلان شاعر در دوره صفویه می زیسته است، با توجه به اینکه دوران سلطنت سلسله صفویه در حدود ۲۴۰ سال بوده است، حدود دقت را تا دو قرن نوسان می دهد!)

چون در مرور اجمالی بر کتاب تذکره شعرای یزد از عدد استمداد جسته شد، برای مثال به دو مورد دیگر از دقت عددی مؤلف اشاره می شود:

۱- صفحه ۱۴۴: « محمدحسین ناصر »

پس از شرح حال وی، نوشته شده است که « برای نمونه یکی دو غزل از او یاد می شود »، و آنگاه ۵ غزل از او یاد شده است.

۲- صفحه ۱۵۳، « عباس فرات »

درباره این شاعر نیز گفته شده است که یکی دو غزل از او نقل می شود، و حال آنکه ۸ قطعه شعر، از غزل و دو بیتی، از وی نقل شده است.

البته این تساهل قابل اغماض، در بسیاری از موارد دیگر، به بهترین وجهی جبران شده و مؤلف دقت را تا حد وسواس رعایت کرده است:

مثلاً درباره غالب شاعران معاصر که تحصیلات دانشگاهی دارند، توضیح مؤکد داده شده است که شاعر « پس از توفیق در امتحان ورودی دانشگاه » به اخذ لیسانس در رشته ... نایل شده است، یا اینکه شاعر پس از پایان تحصیلات متوسطه در یزد « رهسپار تهران » شده و آنگاه در دانشگاه تهران به ادامه تحصیل پرداخته است؛ درباره شاعره خانمی به نام « فرخ لقا » (صفحه ۷۰) تصریح شده است که وی « شاعره ای است از طبقه نسوان »، در مورد یکی از شاعران که سردفتر اسناد رسمی بوده (صفحه ۱۳۶) حتی شماره دفتر اسناد رسمی و شماره دفتر ازدواج او نیز قید شده است؛ و درباره شاعر دیگری (صفحه ۱۶۷) تصریح شده است که ولادت وی درست در لحظه تحویل سال ۱۳۰۷ خورشیدی روی داده است ...

اینک برای معرفی سبک مؤلف در تدوین تذکره شعرای یزد، که به گفته او از

چهره های تابناک ادب ایران هستند، به عنوان مثال به چند مورد اشاره می شود:

- « آزاد »، صفحه ۳۱

به گفته مؤلف « گاهی زبان به گفتن اشعار می گشوده است ».

آنگاه سه بیت شعر از او نقل شده است که یکی از آنها این است :

« عیب مردان فاش کردن بدترین عیبها است

عیب گو، اول کند بی پرده عیب خویش را »

(ظاهراً شاعر معتقد بوده است که فاش کردن عیب زنان، هیچ عیبی ندارد).

- « وحشی بافقی »، صفحه ۴۰

مؤلف مرقوم داشته است که « قبرش هم در یزد بوده ولی اخیراً در معبر خیابان واقع شده است ... »

آیا واقعاً به تازگی کور شاعر نامداری چون وحشی بافقی را، براساس قانون توسعه معابر، از بین برده و اثری از آن بر جای نگذاشته اند ؟

ضمناً، مؤلف درباره همین شاعر می نویسد: « وحشی قیافه روستایی داشته و از زیبایی صورت بی بهره بوده است ». (فرضیه تازه در علم زیبایی شناسی!)

- « باقری »، صفحه ۴۵

درباره این شاعر نوشته شده است که « ابتدا حاکم بد سلوکی بوده ولی بعداً تغییر حال داده و در سلك ادبا درآمد »

نتیجه اخلاقی که از این عبارت گرفته می شود این است که حاکم بد سلوک پس از تغییر حال، هیچگاه حاکم خوش سلوک نمی شود، و برای خوش سلوک شدن جز اینکه در سلك ادبا درآید هیچ چاره ای ندارد ...

- « شوقی »، صفحه ۴۹

این شاعر، به گفته مؤلف، « از عهد جوانی تا زمان پیری قدم در کوی عاشقی داشته و اندیشه بر ملاقات گلرخان جفا پیشه می گماشته است ».

چند نمونه از اشعار او نیز نقل شده که یکی از آنها این بیت است :

« پس که سیل مژه از هر طرفی سوبش رفت

کوچه ها گل شد و نتوان به سرکوبش رفت »

- « فائز »، صفحه ۵۴

مؤلف درباره این شاعر می نویسد: « مولانا شاه محمد یزدی، گلشن یزد را بلبل خوشنواز و عندلیبی نغمه سرا بوده، طبع سخن پردازیش از نظم غزلهای گزین، بازار جوهری شکسته و کلك بلاغت اشعارش آوازه رباعیات دردنيا انداخته ».

افسوس که مولف از این «چهره تابناک ادب ایران» که آوازه رباعیات در دنیا انداخته و دکان حکیم عمر خیام نیشابوری را تخته کرده است، هیچ رباعی نقل نکرده و به نقل يك «قطعه» از او قناعت کرده است.

- «اشتری فهادانی»، صفحه ۱۵۳

مؤلف درباره این شاعر می نویسد: «وی پیرمردی خوش مشرب و شیرین سخن بوده و گاهی به سرودن اشعار همت می گمارده».

(ظاهراً شاعر بینوا پیرمرد به دنیا آمده و از کودکی و جوانی و مراحل دیگر عمر در شاعری، بهره ای نداشته است!)

- «علی اکبر بهروز»، صفحه ۱۶۱

درباره این شاعر، نوشته شده است که «بیشتر اشعار خود را به سبك جدید می سازد» آنگاه شعری از وی نقل شده است که ظاهراً غزل است، با همه اوصاف غزل سنتی.

اما برای اثبات این ادعا که وی اشعار خود را به سبك جدید می سازد، مصرع دوم هر بیت از غزل او، به جای آنکه طبق شیوه سنتی روبروی مصرع اول چاپ شود، زیر مصرع اول چاپ شده و به غزل او قیافه شعر نو داده شده است (تنها شعر نو در کتاب تذکره شعرای یزد!)

- «عبدالحسین جلالیان»، صفحه ۱۶۷

در شرح زندگی شاعر چنین آمده است: «پدرش محمد، مردی معمار و وارسته از تعلقات دنیوی بود».

ظاهراً در ولایت یزد معماری يك نوع صفت به شمار میرود، آنهم از صفات حسنه که مرادف با وارستگی از تعلقات دنیوی است. البته نمی دانیم که در برابر آن، آیا صفت نامعمار هم به کار برده می شود یا نه...

ضمناً، از این شاعر دو قطعه شعر باگوش یزدی چاپ شده است که عنوان یکی از آنها «تك خاج» است، و با این بیت آغاز می شود:

«بچه پتا و دوتاش کار تك خاج مکنه

پُرکه شد مٹ ملق خونه را تاراج مکنه»

(بچه يك تا و دوتایش کارِ آسِ خاج می کند - پُرکه شد مثل ملخ خانه را

تاراج می کند)

از عنوان شعر و مصرع نخست بیت اول آن که بگذریم، دیگر هیچ اشاره ای به اوراق گنجینه و خواص آنها دیده نمی شود. شاعر، دراین شعر، هدف عالی تری

دارد و می کوشد تا همشهریان خود را از افراط در تولید مثل برحذر دارد. از جمله می گوید:

«هرکه بی لنگ کذائی تو او مچه شوا

اوش از سرکه گذش نفرین امواج مکنه»

(هرکه بی لنگ کذائی توی آب می جهد شب ها - آبش از سر که گذشت نفرین امواج می کند)

بدین ترتیب، شاعر به همشهریان خود اندرز می دهد که شب ها بدون لنگ شنا نکنند!...

بیت آخر شعر از مضمون اصلی آن (مضرات شنای شبانه بدون لنگ) دور می شود و به سراغ مضرات شعر نو می رود:

«باگوش یزی که از شعر جلالی شده پر

شعر نو مامله گزلك سراج مکنه»

(با گوش یزدی که از شعر جلالی پر شده است - شعر نو معامله گزلیك سراج می کند)

- «محمدحسین لطفی»، صفحه ۱۶۶

درباره این شاعر نوشته شده است که «اکنون بواسطه اشتیاق زیاد به کارهای تولیدی مشغول کله داری می باشد»

قطعه شعری نیز از وی با عنوان «بت تراشی» نقل شده که شاه بیت آن، این است:

«بتا به صورت خود تیغ خود تراش منه

که نهی گشته در اسلام بت تراشیدن»

- «خاکسار یزدی»، صفحه ۲۲۱

و اما درباره این شاعر: «اینک که به افتخار بازنشستگی نایل آمده، برای تنوع بخشیدن به زندگی خود، پاره ای از اشعار انگلیسی را به نشر و سپس به رشته نظم کشیده است که اینجا نمونه هایی از آن نقل می شود».

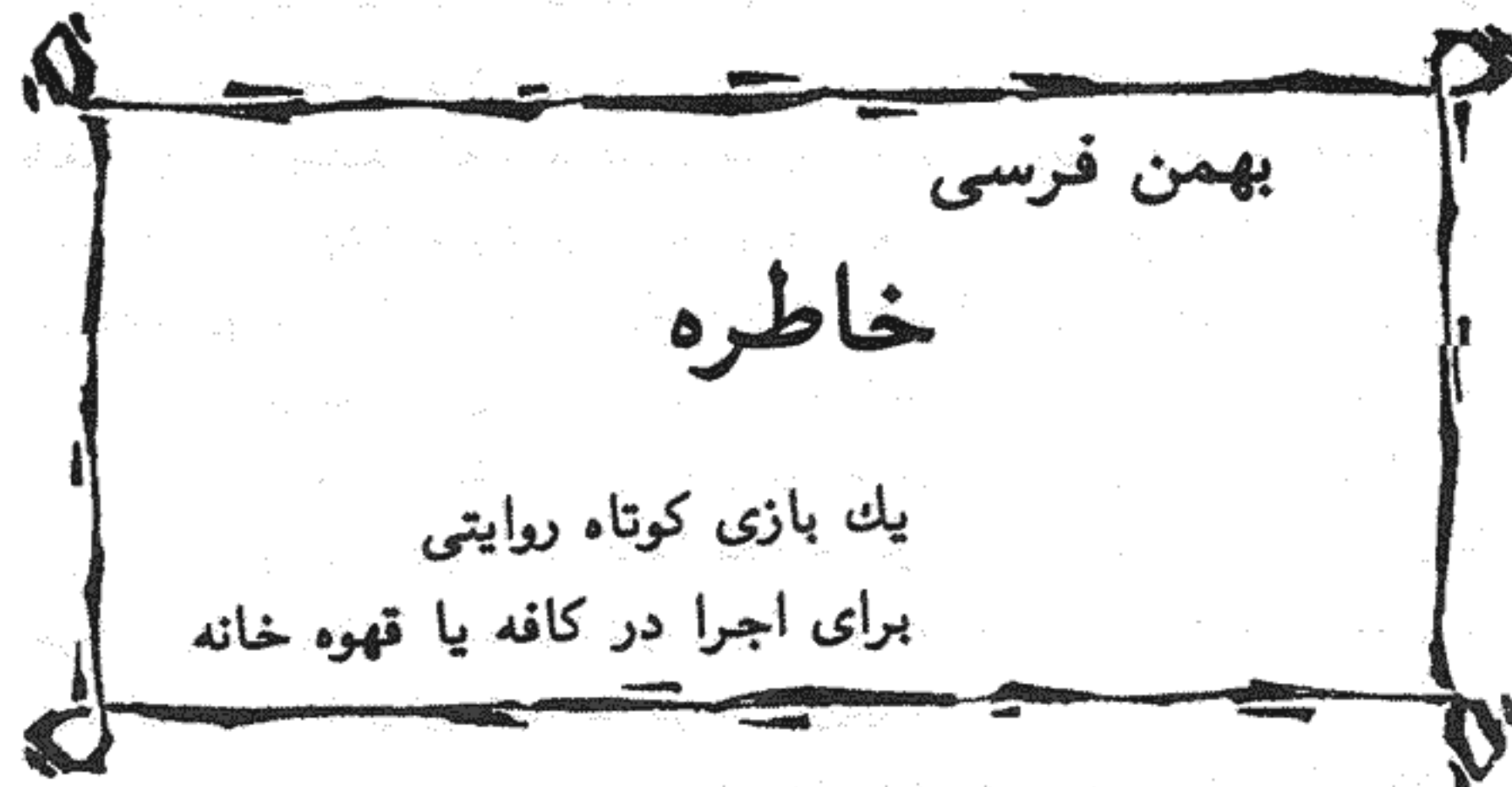
آنگاه دو شعر از وی نقل شده است که هیچ اثری از اینکه ترجمه از شعر انگلیسی باشد در آنها دیده نمی شود، و هیچ توضیحی هم داده نشده که شاعر در سرودن این اشعار از چه شعر یا شاعر انگلیسی الهام گرفته است...

بهمن فرسی، - همچنانکه از یادداشت کوتاه او بر می آید - ظاهراً بر من منت نهاد و دو نمایشنامه «خاطره» و «لایحه دفاعی» را برای انتشار در اختیار «فصل کتاب» گذاشت.

قرار ما براین بود که این نمایشنامه ها به صورت ضمیمه فصل کتاب - بطور جداگانه - منتشر شود، اما مشکلات مالی مانع از آن شد تا چنین کاری انجام پذیرد. به همین جهت به جای «فصلی از يك کتاب منتشر نشده»، این بار «خاطره» فرسی را چاپ می کنیم با ذکر این نکته که این نمایشنامه ها هر کدام نمایشنامه مستقل است و فصلی از يك کتاب منتشر نشده نیست.

آشنایی من با ماشاالله آجودانی قدیم نیست. اینجا او را دیدم و سلام و علیکی پیدا کردیم. بعد او دست اندرکار «فصل کتاب» شد. و دیروز پس از سلامی تلفنی گفت که سلامش باطمع است. آشکارگی اش به دلم نشست و طمعش را اجابت کردم. علت واگذاری «خاطره» و «لایحه دفاعی» برای درج در «فصل کتاب» این است و جز این نیست. امید است اشتباهی نکرده باشم، و اگر کرده باشم، این هم روی آنها را بگیر. گر تو نمی پسندی، تغییر ده غذا ۱۲ را. و می بخشید.

بهمن فرسی



آدم های بازی: راوی - وردست

يك کافه رستوران كوچك ایرانی در لندن. گوشه کافه يك پیشخوان بلند هست که تمامی بازی پشت آن اجرا می شود. بالای سر پیشخوان، دو قاب خالی از هوا آویزان است که می توان آنها را پایین داد و آدم های بازی را با آنها قاب کرد. در

۱- ظاهراً مولف در مقدمه خود، به یادداشت ایرج افشار که در آن، علاوه بر منابع گوناگون، به وجود تذکره مفصلی به نام «تذکره سخنوران یزد» اشاره شده است، چندان توجهی نداشته است.

www.adabestanekave.com

قاب كوچك فقط يك نفر و در قاب بزرگ دو نفر را در کنار هم می توان جا داد .
راوی و وردست در این بازی همه نقش ها را فقط با تعویض حال و بی هیچ
تغییری در ظاهر، بازی می کنند .

نور عمومی ضعیف و نور روی پیشخوان کمی تقویت می شود . راوی می آید پشت
پیشخوان . سالدار و تکیده است . هفت برگ کاغذ را که در دست دارد ، یکی یکی
می شمارد روی پیشخوان .

راوی

يك و دو و سه و چهار و پنج و شیش و هفت . ظاهر و باطن ، كل تشکیلات این
بازی . هفت برگ مسوده . مسوده از سواد می آد . سوادم یعنی سیاهی . منظور این که
اگه بتون گفته شده سواد یعنی سفیدی ، مطمئن باشید خلاف به عرضتون رسوندن .
روی چهار پایه بلند پشت پیشخوان می نشیند و سیگاری
آتش می زند .

منظور اینکه اگه ما برگ هشتمی پیش کشیدیم و خواستیم بیشتر سر شمارو شیره
بمالیم ، اونوخ مختارید که کافه رو بریزید بهم . یا یه پن سیری دیگه خبر کنید تا
تلافیش در آد . در ضمن عدد مسوده این بازی رو هفت برگ قرار دادیم تا از قافله
تمدن سنتی يك وقت عقب نمونده باشیم . بعله ، خودتون حتماً از حکمت ها و
شان و شتون ، نحوست و شگون عدد هفت به از ما خبردار هستین . آسمونو هفت
طبقه قرار داد بستند ، که لابد دست آدمیزاد به این آسونیا به عرش آفریدگار
نرسه . هفت قدم پشت تابوت میری که ازوجود میمون مبارکت رفع قضا و بلا بشه .
آدم ناکس رم بش میگیرم هفخط . جیگرجونامونم هفت قلم برك و دوزك می کنن ، که
بگشن و هی بیشتر بگشن . من نمیدونم زن جماعت که از این سر خودش یه پا
باعث و بانی خلقت و تکثیر آدمیزاده ، چطوره که از اون سر این همه مشتاق لت و
پار و کشته و مرده کردن جماعته ؟ مگه جنس نر بینوا غیر از اینه که نیمه
خودشو میندازه بالا تا ماده هه بگیره و بذاره رو نیمه خودشو کل هستی متنفس رو
بنیاد کنه ؟ بله ، ما از این قصه هم سر در نیاوردیم .

وردست راوی ، در نقش کافه چی ، يك بطری و دکای تگری

برفك به بدنه نشسته روی پیشخوان می گذارد .

به به ! مرحم سینه . حلال مشکلات .

وردست:

(فارسی به لهجه ارمنی) حاکایات نر و ماده ویلش حایب جان ، سوخان دوست

بچسب .

راوی:

(در فکر و بریده از لحظه) سخن دوست .

وردست:

ماقصود بطر تاکاری عرض میکنام عزیزجان . دوتا ایستاکان آوال به سوخن این
دوست تو بطری رسیداگی بفرما ، اون واختا خودت عزیزجان می بینی که این
پیرونام هانوز دوست پایدا میشه .

راوی:

آی به چشم . راس میگه ها . من هالو رو بگو که همه عمر دردم این بوده که
می خواسته م بیرون بطری یه دوست پیدا کنم . (به وردست) خودمونیم موسیو آرسن
تو هم با این بطرای تگریت داری کیله مارو می بری بالاها ، یادت باشه .

وردست:

فارمایش می فرمای عزیز ، شوما هار چاقادش خواستی نوش جان کن . آلباقیش مال
چاکارت آرسن .

راوی:

خب ، پس حالا که اینطوره

بطر ودکا را باز می کند ، استکانی پر می کند و لاجرعه
می اندازدش بیخ گلو .

سلامتی ، گشت !

وردست:

گوارای وجود ، نوش !

يك پر گوجه فرنگی به راوی می دهد و می رود .

راوی:

بعله ، لابد خان دایی اینجانب و ابوی مکرم سرکار اگه آیه فریزر به روز و روزگار
اونها نازل شده بود ، با این بطری محتوی دوست همین عملو صورت میدادن که
موسیو آرسن صورت میده .

سیگاری روشن می کند . چندتایی يك غلیظ و قلاجه های دود .

من تا یادم می آد خان داییم بطر عرقش ، پای سفره ، همیشه تو کاسه یخ بود . اما
یخ ! یخش هم تازه نه صادر از یخچال برقی بلکه از جوال دو کرده الاغ مش
سلمان یخی .

ته استکانی دیگر می اندازد بالا. نگاهی پشت سرمی گرداند، اما از آرسن خبری نیست تا پرگوجه ای یا قاچ خیاری بسویش دراز کند.

روح شاد زکریای رازی که زهرمار نجاتبخشی آفریدی. (مکث) کجا بودیم؟ حواس دیگه نمونده. بعله، اصلاً مکه توفیری می کنه که کجا بودیم؟ مکه اهمیتی داره؟ حتی مهم نیس که کجا هستیم. بعله. معلومه دیگه. اینجا ایم. تو این خراب شده. مکه بنا بود کجا باشیم، آره، تو که هیچ! بنا بود خیلی جاها باشیم، خیلی چیزا باشیم، خیلی طوراً باشیم، که البته نیستیم و نشدیم. جوونی بود و خیریت و دو صد سودا. بل نسبت، بقول ترکه، عین جنایالی! عقلرس که شدیم دیدیم تقاضاش نیس، هواش از سرمون پرید. اونوختا تیارت میارتی که نبود، عروسی تا عروسی یه سیاه بازی بود و محرم تا محرم یه تعزیه.

کاغذ های مسوده را بر می دارد، چشمی در آن می گرداند، دو برگش را پشت و رو می کند، بقیه را می گذارد کنار دستش.

یه فیلم خوب که می دیدم یه هفته، چی میگم، یه دوره مریضش بودم. سینما رکس تهرون یادتونه؟ تو لاله زار پایین. بغل دستش یه سینمای دیگه م بود که تابستونی یم داش. اگه خاطره خطا نکنه، اسمش سینما مایاک بود. رکس، مایاک، کریستال، متروپل، این اسمارو ایرونیاز کجا گیر می آوردن میذاشتن رو سینماهاشون؟ مکه اسم فارسی قحط بود؟ خب دیگه، سینمای فرنگی که میاد، اسم فرنگی یم همراهش میاد. حالا اونوخ اسم مدرسه شونو تو این خراب شده میذارن پورپشنند، که شایدم همچین یخده دیر شده باشه.

ته استکانی دیگر می اندازد بیخ حلق. صورتش از مزه و دکا تلخ و ترش می شود.

باها آرسن یه کاسه از اون سالاد روسی ت بذار دم دس ما.

مدتی نگاهش به پشت سرمی ماند، بعد رو بر می گرداند. القصه، تو همین سینما مایاک، یه تابستونی، یه فیلم دیدم که اسمش یادم نیس قصه یه جوونی بود که عاشق شیپور بود. وقتی این شیپورو میذاش دم دهنش، چنون از خود بی خود میشد که دیگه همراهی و هماهنگی با بقیه و، فرمون رهبر ارکستر و این صحبتا خرجش نمیرفت. شیفته و بی قرار میزد به فرود و فرازی، زیر و بمی که به حساب همکاراش خارج بود. بهش ایراد می گرفتن که همچین

نتی، همچین گوشه و پرده و صدایی که اون از شیپورش در میاره، واسه این ساز وضع و قرار داد نشده. اما جونه حرفش این بود که این صدا تواین ساز هست و خیلی هم بیخود کردن که واسه ش قرارداد نکرده ن. غرض، جوونك از ارکستر رونده میشه، الکلی و در بدر میشه، اما همیشه میره زیر پلای راه آهن، می شینه يك گوشه و سازشو اونطور که دلش می خواد میزنه. دست آخرم، تو یه عالم سیامستی، یه ماشین میزنه بهشو، خودشو و شیپورشو لت و پار می کنه و ختم القضیه. صحنه آخر فیلم که همقطاراً دور تخت الوداع جوونه جمع شدن و طرف داره نفسای آخرو میکشه، هیژده طبقه پایین تر از اتاق مریضخونه، يك آمبولانس آژیر کشون از خیابونا میگذره، جوون شیپور زن تو بستر مرگش نیم خیز میشه، تمام هوش و حواسش جذب صدای آژیر، نالون و نزار به رفقاش میگه، میشنوین؟ لامس سبا این همون صداس که من از شیپورم درمی آوردم. من میدونستم که این صدا هست. بله، بعدشم جوونك تالایی می افته و قبض صدورش به عالم مثلاً باقی - در مثل که مناقشه نیست - صادر میشه.

ته استکانی دیگر می اندازد بیخ گلو.

حالا حکایت ماس. پرده ش هس. اما واسه کی بزنی که بشنوه و باورش کنه و ازباسمه هایی که تو گوش روحش چپوندن بتونه صرفنظر کنه.

می خندد و حال عوض می کند و ته استکانی دیگر می ریزد.

نخیر این موسیو آرسن معلوم نیس کدوم کوری رفته. بقول مهدی اخوان این مرگابه رو باید خالی خالی سرازیرش کنیم به خندق بلا. به! له! همین كرك دوگلاس که حال دیگه زوارش دررفته نقش جوونه رو بازی می کرد. اماچه همه خلایق زوارشون دررفته ها. دکترحلیم، سرهنگ بیدی، مهندس سرتختی، عباسخان دلشاد مقاطعه کار کبیر، سهراب زاده خبرنگار فقید، کی اك و کی اك و کی اك، جمع شونو دیرو دس برقضا تو این تریای بالای بریتیش هوم کنزینگتون دیدم. همه به روغن سوزی افتادن. یکی از ورم مفاصل می ناله، یکی زانوش آب آورده، اون یکی کلیت دارد، این یکی آبم که می خوره تو دلش تبدیل میشه به گاز، صدساعتم که تقلا می کنه و زور میزنه دریغ از یه پت پت. اما خب، درعین حال کی به روی خودش میاره. بعله، فرانك سیناترای «مرد بازو طلایی کجا»، فرانکی گیس پیوندی انکر الاصوات حالا کجا. ری میلان لق لقوی كك مکی معاصر چه ربطی داره به اون ری میلان پارافین زده براق و شق و رق چارسال پارسالا. گری گوری پك لقوهای، آواگردنر هاف هافو، بعله جانم. همه از دم زوارشون دررفته. خودمام زهوارمون

دررفته ولی خب زندگی ست و حرکت و تنفس . متنفسی شده ایم که از فس میاد .
زندگی .

ضبط صوت روی پیشخوان راروشن می کند . ترانه لری «زندگی
بی چش تو» پخش می شود . استکانی ودکا برای خودش می ریزد
که نیمش را می اندازد ته حلق . پس از لحظه ای ضبط صوت
را خاموش می کند .

به خودم میگویم خوشا به سعادت اسب . دست کم اسب ، دوست چشاش یه قالپاقی
سوار می کنند اونوخ حیون زیون بسته م ملتفت میشه ، شایدم مجبور میشه ، که
همین یه خط جلو بینی شو بگیره و بره . (مکث) البته خیلی از ماهام بی قالپاق و
مالپاق پیش و کم اسبونه رفتار می کنیم (پس از نگاهی به دور ویر) غریبه که
اینجا نیس ، غیر ازاینه : خط شیکم و زیر شیکم . باقیش (مکث) چپ ، راست ،
سیفید ، سرخ ، زرد ، سیاه ، وسط ، کنار ، توی گود ، بیرون گود ، پای منبر ، بالای
منبر ، جلو صف ، پشت صف ، ای ی ی ... خوب که فکرشو می کنی همه ش یه
مشت انگ زنکار بسته س که هیچ رقم حتم و جزم و اسطقسائی برش مترتب نیست .
گشت !

ته استکان ودکا را می اندازد بیخ گلو . سیگاری روشن می کند .
غرض ، عصر ریشارد تالماج و صاعقه و کینگ کنگ عین برق و باد سپری شد و
رسیدیم به عهد آواره و سنگام و نورمن ویزدم .

سیگارش را می گذارد توی زیرسیگاری که برای خودش دود
کند . دست می برد قاب بزرگ را از هوا پایین می کشد . وردست
از تاریکی پیش می آید و جلو راوی قرار می گیرد . حالا راوی
و وردست مانند عکسی توی قاب قرار دارند و نیمرخشان به
تماشاچی است . صحنه بعدی رارای و وردست ، شنگ و سرزنده
و چموشانه اجرا می کنند . در این صحنه آنها فی الواقع دو
همشاگردی دبیرستانی هستند . نور روی قاب شفاف و قوی
می شود .

راوی:

پسر ایرج ، گمون نکن از ما درس خون در بیاد .

وردست:

اما سیکله رو هر طوری شده باس بگیریم پسر .

راوی:

چطوری آخه ، این تنه چخی حجتی ، ثلث دوم ، عربی به من داده بیست و پنج صدم .

وردست:

بیدردی رو باس گذوش کنار این سیکله رو به هرجون کندن شده باس گرفت .

راوی:

آخه چطوری ؟

وردست:

تو بگو .

راوی:

شبا بریم راه آهن تا صب با هم خرخونی کنیم ؟

وردست:

رفتیم ! هنو یه ماه به امتحانا مونده پسر . خودمونو می رسونیم .

راوی:

حالا مثلاً سیکلو گرفتیم کدوم در به رومون وا میشه ؟

وردست:

خیلی در پسر ، با سیکل می تونیم بریم معین پزشکی ارتش

راوی:

اروا باهات بعدشم دکتر میشی .

وردست:

پیزی شو داشته باشی میشی پسر . باجناغ دایی تنه م ، همونی که عباسی سوزاك
گرفته بود ، بردیمش پیشش ، از همین معین پزشکی زده رفته دکتر شده .

راوی:

اگه معین پزشکی نگرفتمون چی ؟

وردست:

میریم نیروهوایی ، تازه نیرو دریایی یم با سیکل می گیره که لباسشم خیلی مشدیه .
عاشق لباسشم .

راوی:

پسر بیا ول کن بریم کویت ، بنایی ، مکانیکی کنیم پول درآریم . جواد رزندی یادته ؟

وردست:

پسر سپوره .

راوی:

هفته پیش از کویت واسه ننه ش دو هزارتومن پول فرستاده. همون جواد کون لخت بیعرضه.

وردست:

اصلاً به چیز دیگه.

راوی:

بنال!

وردست:

سیکله رو که گرفتیم اصلاً میریم دانشسرا، اولاً که شبانه روزیه، دیگه آدم سرپار خونواده شم نیس، بعدشم، تازه میریم قسمت تربیت بدنیش که در ساشم سخت نیس.

راوی:

میگن تربیت بدنی یم فیزیک شیمی داره مادر جنده.

وردست:

تو خیلی بیلمزی پسر، خب بدن یعنی فیزیک شیمی دیگه بچه.

راوی:

بدن یعنی فیزیک شیمی؟

وردست:

تازه بعدشم با دیپلم تربیت بدنی میشه شیش ادبی گرفت. بعدشم میریم دانشسرای عالی. دبیر میشیم پسر.

راوی:

دبیر چی مثلاً؟

وردست:

چه می دونم. تاریخ، جغرافی، اصلاً دبیر ادبیات میشیم.

راوی:

هالو! (مکث) حالا این خبره زاده یه نمره هیفده تو انشاء بهت داده، خیالت رسیده شدی نویسنده؟ خل نشو بچه، بیا بزیم بریم کویت دنبال زندگی. تازه نویسنده م که بخوای بشی بهتره از کویت شروع کنی. این عبدالله بوعماد بچه محل مرتضی رو که می شناسی. مدرسه رو ول کرده رفته تو یه بربری پزی داره کار می کنه. به مرتضی گفته می خواد ماکسیم گورکی بشه.

وردست:

راستی مرتضی و اصغر یه تخم و عباسی میدونی چیکار کرده ن؟

راوی:

چیکار کرده ن؟

وردست:

قضیه مال زمستون همین پارساله البته. می دونی که میگن زمستونا برف راه امامزاده داوودو می بنده. یه ازدهام سر راه می شینه که کسی نره سروقت اموال وقفی امامزاده. اما مرتضی و اصغر یه تخم و عباسی، زمستونی شال و کلاه می کتن، به هوای کوهنوردی خودشونو می رسونن امامزاده داوود. خلاصه ش با یه گونی ظرف و ظروف مسی، از اون ور، میندازن از راه پس قلعه برمی گردن شهرو همه گونی رم احمد مسگر چکی ازشون میخره. خلاصه زمستونی حسابی نونشون توروغن بوده. حالا نقشه کشیدن امسال یه شبیخون جانانه تری بزنن. کیف داره ها پسر، نه؟

راوی:

خیلی بی کله س این مرتضی.

وردست:

بابا اون از وقتی یه وجب بچه بوده تمام این کوه و کمرا رو همراهی عموش از پا انداخته.

راوی:

اژدها چی؟

وردست:

(غش غش می خندد) خیلی پیّه ای!

راوی:

تو یه وخ همراهشون نری.

وردست:

راستش من جیگرشو ندارم. اما این سیکله رو ما هرطور شده باید بیگیریم.

راوی:

که حالا تو میخوای تربیت بدنی و دبیر ادبیات و نویسنده بشی.

وردست:

قُپّی اومدم پسر. نویسنده چیه، راستش من دوس دارم روزنامه نویس بشم. خبرنگار نونش تو روغنه پسر. داداش این صفرائی...

راوی:

می دونم، همونی که عموش سفارش کرده، رفته تو مجله امید ایران کار گرفته.

وردست:

پسر، انشای نمره هفت بالاتر به خودش ندیده بودها. اما همین چن وخ پیش رفته با وزیر پست و تلگراف مصاحبه کرده. یه خورده پیزی لا پالون وزیر گزوشته. بعدشم وزیر دستور داده یه تلفن مجانی بش دادن. حال صفرائی به همه پز میده که خونه شون تلفن دارن.

راوی:

خیلی خب. راه آهلو رفتیم؟

وردست:

نامرداش می زنن زیرش.

راوی:

رفتیم. پیش به سوی آب کردن گچ توی این مخ!

وردست:

رفتیم!

راوی:

بزن قدش!

راوی و وردست، دست می دهند. نور به حالت اول برمی گردد. راوی قاب را بالا می دهد و سر جایش برمی گرداند. استکانی ودکا می ریزد و می گیرد جلو صورتش. وردست پس می رود و ناپدید می شود. حال راوی باز همان سالند خسته صحنه پیش است.

سلامتی جمع! گشت! (نیم استکان را خالی می کند ته گلو) یادمه چارده سالم بود که عرق خوردم. عرق خونگی که خود خان داییم کشیده بود. بعله. اینم داشته باش که ما زیر دس خان دایی به ثمر رسیدیم. چه ثمری! ببخشید، چه عرقی! نه این که مث حالا عرق جزو منکرات بوده باشه و خان دایی دزدکی کشیده باشدش. خیر، عرق از هفت دولت آزاد بود، بخورین تا معده هاتون آبکش بشه. بازارم پر عرق بود. اماخب واسه خان دایی وجوهاتش میسر نبود که عرق از بازار تهیه کنه. اینه که خودش می کشید. بیست و هشت مرداد معروف، که حال دیگه پته و پلتیکش افتاده روآب، خان دایی مارم از چیت سازی اخراج می کنن که تو چپی

هستی. حالا راسیاتش چیه؟ اینه که خان دایی با دزدا نساخته. گفته ن با هم بلند کنیم گفته نه. گفته ن تو چشمتو ببند ما بلند می کنیم سهم تورم میدیم بازم گفته نه. حالام اونا فرصت دستشون افتاده. همیشه ش همین طوره مکه نه؟ اصل قضیه فرصته. فرصته که آدمیزادو خراب تر می کنه. اگه فرصت دستت افتاد و صغیر و کبیرو درو نکردی، اونوخ مردی. کو مرد؟ خان دایی ما به عمرش سبیل نذاش. می گفت سبیل مال دوره ای بود که می شد گروگذاشتش. غرض، آقایی که شما باشی، تمام الباقی عمرش، یعنی سراسر پونزده سال بعد از این قضیه اخراج، خان دایی هر دری رو که بگی زد، تا به يك گوشي فرو کنه که باها، اون، نه چپی نه راستی نه وسطی، نه این طرفی نه اون طرفی، اصلاً هیچچی نبوده. جرمش فقط این بوده که دزدی ازش برنمی اومده. خود من بالای ده تا عریضه واسه ش نوشتم. واسه خود شاه، واسه نخست وزیر، واسه رئیس سازمان برنامه، واسه فرموندان نظامی، بعدترش که سازمان امنیت درست شد واسه سازمان امنیت، واسه رئیس دیوان کشور. خلاصه واسه هر خری و سگی و خرسی که پرس و جو می کرد و باورش می شد که احتمال داره به حرفش برسه نامه می نوشت. اما دریغ از نیم برگه گوش شنوا، دریغ از يك جو جواب مثبت. دست آخر يك روز منو کشید کنار

باز راوی قاب بزرگ را می کشد پایین. نور روی قاب شفاف و قوی می شود. وردست از تاریکی می آید پشت قاب. حالاوردست نقش خان دایی را دارد. و راوی نقش جوانی های خودش را.

وردست:

(باصدای آهسته) دایی جان!

راوی:

بله خان دایی، بفرمایید.

وردست:

میون خودمون بمونه ها.

راوی:

مطمئن باشین خان دایی.

وردست:

خیله خب (مکث) میگم (مکث) میخوام دس منو تو این چپی یا بند کنی.

راوی:

(پوزخندی می زند) چطور مکه خان دایی؟

وردست:

خنده چرا می کنی؟

راوی:

اختیار دارین خان دایی.

وردست:

په چون و چرا نکن.

راوی:

من غلط بکنم خان دایی که بخوام با شما چون و چرا کنم. همینطوری، بی قصد و غرض به زبونم اومد، پرسیدم چطور مکه.

وردست:

چطور که همینطور، تیغ راستی تیغ حقیقت دیکه برای نداره دایی جان.

راوی:

می بخشین ها خان دایی،

وردست:

داری با من يك و به دو می کنی ها. سیاست یعنی تیغ جوون. آره، منم دیکه میخوام تیغ وردارم. دس خالی که همیشه با این اجتماع کر رند در افتاد.

راوی:

حق با شماس خان دایی. اما تیغ چپی یام که عجالتاً اصلاً تیغ نیس.

وردست:

می دونم جوون، اما اگه منی که دارم چوب اونارو می خورم برم تو جرکه شون، به و ختم دیدی تیغش شد تیغ.

راوی:

میکن تیغ چپی یا که تیغ بشه اول سر خودی یا رو می بُره.

وردست:

چرت نکو جوون. تیغ بقیه م اول سر خودیا را می بُره. نفس گله داری یعنی همین. واسه این گله داری نمی کنی که بعداً به گوسفندات ترفیع بدی؟! واسه این می کنی که بعداً دونه دونه سر پیریشون، یا این که کروی پی بفروشیش. (عصبانی می شود) میذار اصلاً مقصود عرضمو حالت کنه؟

راوی:

من که حرفی نزدم خان دایی.

وردست:

راستش اول می خواستم ازت بخوام به عریضه م از قول من واسه رییس چپی یا بنویسی. اما بعد دیدم این خودش میشه به پرونده راس راسکی که اگه بیفته دس این مادر قحبه ها

راوی:

پس موضوع همون موضوع پس گرفتن و برگشتن سر کاره دوباره؟

وردست:

می خواستی پس چی باشه؟

راوی:

گفتم شاید دلتون برگشته، عقیده تون مثلاً این طرفی شده.

وردست:

بچه نباش جوون. دایی دیکه دل و عقیده ای واسه ش نمونده. ارشمیدس می دونی چی می گف؟ می گف به نقطه سفت تو همه این کائنات نشون من بده، اونوخ من وای میسم رو همون به نقطه تمام زمینو می جنبونم. بنی آدم اعضای یکدیگرند منقرض شد جوون. حال دیکه هر تاپنده ای فقط عضو خودش.

راوی:

(در فکر) هرکسی عضو خودش.

وردست:

(به راوی سگ می زند) حال ما رو وصلمون می کنی؟

راوی:

اما من که با اونا ارتباطی ندارم دای جان.

وردست:

ارتباط که شعره. بیا برو که داری. خیال نکن اگه خان دایی لب و نمی کنه که منعی بکنه. پس کورم هس.

راوی:

اختیار دارین خان دایی.

وردست:

انگار را دس ات نیس؟ این که دیکه اسطرلاب نداره. بابا ما می خوام چپی شیم.

راوی:

جسارت نباشه ها خان دایی.

وردست:

بوگو بینیم.

راوی:

شما این تاریخ تمدنو همه شو خوندی؟

وردست:

چطور مکه؟ حالا باید امتحان به تو پس بدم؟

راوی:

اختیار دارین خان دایی. آخه دیده م همیشه پر دستتونه.

وردست:

کتاب شیرینی یه. شاهنومه دنیاس. نه همه شو که حوصله ندارم بخونم. یه تیکه هایی شو هرازگاه یه نیکایی می کنم.

راوی:

اون تیکه تاریخ چین شو هیش نگا کردین؟

وردست:

آره دیده م، مقصود؟

راوی:

قصه اون یاغیه یادتون میاد؟

وردست:

کدوم یاغیه؟ (فکر می کنه) آهان همون یاغیه که هی میزد به قافله و گرفتار می شد و، زندونی میشد و، از زندون فرار می کرد و، ازتوعده جمع می کرد و، باز میزد به قافله و، از نو گرفتار و، باز زندونی و، خودش؟

راوی:

خودشه خان دایی. دست آخرش چطور میشه؟

وردست:

درست آخرش یاغیه زلله میشه. تصمیم می گیره اندفه عده بیشتری جمع کنه و، جای این که بزنه به قافله، یه بارکی بزنه به بارگاه خاقان، از اریکه بندازتش و خودش بشه خاقان.

راوی:

و میزنه و میشه؟

وردست:

آره دایی جان. اُس اساس فلسفه قدرت تو پاتیل خلقت همینه.

راوی:

جسارت نباشه ها خان دایی، حالا شما خیال داری خاقان بشی؟

وردست:

چیزی کم دارم دایی جان؟

راوی:

اما شما راس راسی می تونی خاقان بشی خان دایی؟

وردست:

(پس از سکوت طولانی) کمون نکنم

نور به وضع سابق برمی گردد. راوی قاب را بالا می دهد. وردست پس می رود و در تاریکی ناپدید می شود. راوی ته استکانی ودکا برای خودش می ریزد و می پراند بیخ حلق.

راوی:

خان دایی خاقان نشد. دست آخر علیل شد. موندگوشه خونه. خونه که چه عرض کنم، بگو لونه. قوقولو قووو... یکه و مجرد. یه پاتیل و بساط، چه می دونم، یه قرع و انبیک فزرتی هر رقمی بود واسه ش فراهم کردم. تو خونه عرق می کشید. لك و لك. همین موسیو آرسن هم هفته به هفته می اومد، شیش هفت تا پن لیتری بنزینی از آب زمزم خان دایی می برد. چارکی شونزده زارم باهاش حساب می کرد، که به عبارتت می کنه چتولی چارازار. عین خوابه، نه؟ اما از بیداری یم بیداری تره. (مکث) بعله موسیو آرسن مرگابه ساخت کارخونه مخفی خان دایی مارو به سلامتی عدل و انصاف، که روی این زمین درحکم کیمیاس، سرازیر می کرد تو حلق مشتریاش و کیف از لذت دنیارو ارمغانشون می کرد. اماچه عرقی! (ته استکانی دیگر بالا می اندازد) چه ربطی داش به این آب مقطر پفکی که انگار ازپوست کالک و کمبیزه کشیده نش. کیشمیش ناب دو آتیشه. خود روساش باید میومدن زیر دس اش شاگردی تا حالیشون بشه عرق یعنی چی. از همین دروازه جنت داغ می کرد تا خود مخرج آخرت. اونم به طرفه العین! وردست از توی تاریکی جلو می آید. قاب کوچك را از آسمان

پایین می کشد جلو صورت خودش . نور روی قاب درخشان و قوی می شود . راوی بیرون قاب است . ولی جایش عوض می شود . در این صحنه باز وردست در نقش خان دایی ، و راوی در نقش جوانی های خودش است .

وردست:

(از توی قاب يك استكان عرق به سمت راوی دراز می کند) دایی جان!

راوی:

بعله خان دایی .

وردست:

بگیر!

راوی:

بگیرم واسه چی خان دایی؟

وردست:

بت میکم بگیر ، بگیرش . دسمو تو هوا ول معطل نذار .

راوی:

آخه این عرقه خان دایی .

وردست:

اول این استكانو از دس من بگیر ، تا بعد واسه ت بگم .

راوی:

چشم خان دایی . (استكان را می گیرد)

وردست:

میگه عرقه ، پس چی که عرقه . این تربچه رم بگیر .

راوی:

چشم خان دایی . (تربچه را هم می گیرد)

وردست:

تا حالا عرق خوردی دایی جان؟

راوی:

من غلط کرده م لب به عرق زده باشم .

وردست:

اما دایی جان شما دیگه واسه خودت یه پامردی . عرقم باید بخوری . یعنی بالاخره

می خوری . پس چه بهتر که از دست خودم بخوری . اما یادت باشه که هوای پیشرفت پیمونه رو مراقب باشی . بزبون راسته حسینی: اندازه نگهدار که اندازه نکوست . زیادش آروم تر تنمی کنه . دیونه ت می کنه . عرقو واسه شنگولی و تسکین اش بخور . خرابش نشو . نذار خرابت کنه .

راوی:

حالا خان دایی ، نمیشه من فقط همین تربچه رو بخورم؟

وردست:

نه نمیشه . اول استكانو میری بالا ، بعدش تربچه رو مزه می کنی . همین الانم جلو چش دایی باید اینکارو بکنی .

راوی:

تلخه آخه لا مس سب . چرا آدم باید اینو بخوره؟

وردست:

تلخه ، تنده ، آتیشم می زنه . بزنی زندگی هم تلخه دایی جان . اما آدمیزاد میکنندش . بزنی بسلامتی . زنی تلخه . اما بشر میگیرتش .

راوی:

سلامتی!

وردست:

نوش!

استكان را می نوشد . واکنش سوزاننده و پس زننده آنرا نشان می دهد . فوراً تربچه را می اندازد توی دهانش ، و تند تند آنرا برای شستن مزه عرق می جود .

راوی:

هوه! بد مس سب .

وردست:

گفتم که آتیش میزنه . اما بعدش آروم می کنه .

نور به حالت پیشین بر می گردد . وردست قاب را بالا می دهد و درتاریکی ناپدید می شود .

راوی:

کجا بودیم؟ هیچ جا . آدمیزاد همینه . خیال می کنه شروع کرده . خیال می کنه راه افتاده . حرکتی کرده . حرفی زده . به سمتی رفته . اما همه ش در جاس و دور

خودت چرخیدن. همین؟ واسه همین اومدی که عین فرفره دور خودت بچرخه؟
عجب رسالتی.

ته استکانی می ریزد و بالامی اندازد. سیگاری روشن می کند.
با نیتی نامعلوم مدتی در سکوت به اینجا و آنجا نگاه می کند.
یه تیکه زیلو ور داشتیم، تمام شبای خرداد و رفتیم میدون راه آهن، زیر تیر چراغ
برق، تو اون سه کنج چسبیده به زمین بسکتبال پهن کردیم و افتادیم به جون
ضرب ضربه ضربه. پرمنگنات با نشادر ترکیب می شود، چیچی می دهد، چیچیش
متصاعد می شود. مربع وتر مساویست با مجموع مربعات دو ضلع دیگر، آی
بعلاوه ب بقوه دو، می شود آدو بعلاوه ب دو بعلاوه دو آب. کسه شعرهای
ذیقیمت علمی. من عربی و فیزیک و شیمی و جبر می خوندم. ایرجم هندسه و
فقه. ایرج پارسال از فقه تجدید آورده بود. علتش البته لج و لجبازی این پیر سگ
آل ایوب معلم فقه مون بود. ایرج تو یه زنگ فقه ازش می پرسه آقا خدا کجاس؟
آل ایوب میگه به تو مربوط نیس پسر بترگ! این که خوردنا به تو نیومده که
پرسی خدا کجاس. خدا همه جاس به تو هم ربطی نداره. ایرجم سرتغی می کنه و
میگه آخه آقا بابای ما خیال می کنه خدا فقط تو آسمونه. آل ایوب میگه بعله تو
آسمونه، تو زمینم هس. این تخمو که می کاریش توزمین، بچه نادون، پس کی
سبزش می کنه؟ ایرجم فوری میگه البته که خداسبزش می کنه. اما بعدش می که
آقا اجازه داریم؟ آل ایوب می که شکر بخور! یعنی که بخور. ایرجم میگه آقا محال
آقا اکه ما یه تخمی رو بذاریم کف دسمون، خدا که همه جا هس، پس تو کف
دس مام باید باشه، و اکه همه رستنی هارو خدا سبز می کنه، پس باید تخم ما
همین توکف دسمون بی آب و آبیاری سبزیشه، مکه نه؟ اما آل ایوب موضوع تخم
کفریش می کنه، نعره می زنه که: بیرون! بچه بی ایمون الدنگ که لوله! تو از درس
من دیگه نمره نداری. پرو هرخاکی داری بریز رو تخمت که کف دس ات کاشتی
و بشین به این امید که نمره فقه می خواد واسه ت سبز کنه. زنگای فقه ام دیگه
پاتو تو کلاس من نمیداری. (مکث) بله، این رقمی بود که ایرج پارسال از فقه
تجدید آورد. اما یه ماه آخر سه ماه تعطیل تابستونو بدبخت از بس فقه خونده
خودش یه پا فقیه شد. اما آل ایوب از خر شیطون پیاده نشد که نشد. دس آخر
خود شیخان نژاد مدیرمون از ایرج امتحان کرد بش نمره داد.

سیگارش را خاموش می کند. رو به تاریکی داد می زند.
باها موسیو آرسن یه آشغالی بده ما بخوریم، این زهر مارو گذوشتی جلو ما همینطور

خال خالی معده مونو باهاش آتیش می زنیم.

وردست:

(از تاریکی) آمادام عزیزجان، یه شاشلیک فاردآلا واسات گذاشتام آنکوشتاتام باش
نوش جان کنی. این سولاخ لاماساب لاکن ظارفشویی گرفته دارام با آش کالانجار
میرام. آمادام.

راوی ته استکانی دیگه می ریزد.

راوی:

بعله من و ایرج به هرجون کندن بود جفتمون سیکل گرفتیم. ایرج رفت تو نیروی
هوایی و چند ماه بعدش تو یه سقوط آزاد چترش وا نشد. همینطور سقوط آزاد
کرد و کرد و کرد، هنوزم که هنوزه در افلاک خوش بینی سیکلی داره به سقوط آزاد
خودش اداه میده. بنده م با اجازه شما هیچ گهی نشدم.

نور می رود. پایان.

* هرگونه بهره برداری و تجدید چاپ «خاطره» و «لایحه دفاعی» به هر
شکل محفوظ و منوط به اجازه رسمی از نویسنده است.

www.adabestanekave.com

اردشیر محصل در « ایده »

مؤسسه ژاپنی «Schibundo Shinkosha» در شماره مارس ۱۹۸۹ مجله «IDEA» خلاصه ای از مقاله بلند خانم سارا خلیلی روزنامه نویس ایرانی مقیم نیویورک را در معرفی اردشیر محصل، همراه با نمونه هایی از کارهای تازه اردشیر منتشر کرده است.

اردشیر، در ردیف اول هنرمندان ایرانی است که می کوشند پیوسته رابطه شان را با مردم و با سرزمین خویش حفظ کنند. و با آنکه بیشتر سال های تکاپوی خود را خارج از ایران گذرانده است، نامش و کارهایش بیش از کسانی که در ایران بسر می برند، برای ما آشناست.

قلم اردشیر، چه در نقاشی و چه در کاریکاتور، اندیشه برانگیز است. و طنز تلخی که در تمام آنها وجود دارد، طنز تاریخ ماست، و گاه طنز «تاریخ بشر». و در کارهای تازه اش، این طنز بیشتر به صورت دلچسپ و «سیاه» سنتی در ایران آشکار می شود.

او در کارهای تازه اش به نقاشی قهوه خانه ای توجه و گرایش جدی نشان داده است و سنت های سخت و نظام کهن سال حاکم بر جامعه ایران را در این قالب، گویاتر پیش روی ما می گذارد.

نقاشی های او رنگی و کاریکاتورهایش سیاه و سفید است. چند نمونه از کارهای تازه اردشیر:



نامه



FASL-E-KETAB
P.O. BOX 387,
LONDON W5 3UQ,
U.K.

فصل کتاب

توضیح: نامه ای که در شماره ۲-۳ فصل کتاب، از آقای میرفطروس به چاپ رسیده است، نامه ای بود خصوصی و نویسنده قصد نقد و بررسی و احیاناً طرح بحث تازه ای نداشته است. ما از آن جهت که بازتاب نظریات نویسندگان نامه ها را امری ضروری می دانیم به درج آن اقدام کردیم. باشد که با چاپ پاسخ آقای سیاوش رضوان این بحث خاتمه یابد.

« فصل کتاب »

ما سر گشتگان وادی حیرت

دست شما و دوستانتان درد نکند. قدم «فصل کتاب» مبارک، عمرش دراز باد. علت نوشتن این نامه، خواندن نامه های بزرگ علوی و علی میرفطروس در شماره اخیر فصلنامه شماست. خواندن این نامه ها خواه ناخواه مرا وادار به مقایسه شکل و محتوای آنها با یکدیگر کرد. از اولی آموختم و پراز غرور شدم، از دومی دلم گرفت. وجیزه بنده را هم می خواهید هشداری بخودتان تلقی کنید، می خواهید جوابی به نامه ایشان.

روی سخن من مربوط می شود به سراسر نامه ایشان، اما بخصوص نکته های

اول و دوم آن را مد نظر دارم. لحن بی برو برگرد این نوشته لابد به حد کفایت بر اهل بخیه روشن است. این جور کارها نه تازگی دارد، نه تعجب بر می انگیزد. نمی دانم قصد ایشان از نوشتن چنین نامه ای چه بوده است. آیا برای چاپ در نشریه فرستاده بوده اند، یا اینکه فقط می خواسته اند شما را راهنمایی کنند. نتیجه بهر حال این شده که ما هم آن را خواندیم. از این لحاظ بد هم نیست چه عیبی دارد که آدم هرازگاه یادش بیاید کجای کارست.

خواندن نامه ایشان را شروع که کردم گمان کردم دور از جان، مرحوم میرزا محمدخان قزوینی، یا خدا پیامرز مجتبی مینوی به سرای خاکی برگشته اند. نویسنده آنقدر مطمئن و حکیم فرموده احکام صادر کرده اند که آدم بی اختیار یاد آن گونه اشخاص می افتد. عمری خون دل خوردن و مجالست و موانست آنها با ربط و بی ربط فرهنگ و ادب، عذرشان را موجه می کرد، اگر از سر کم حوصلگی ناشی از کهولت سن، یا تلخی برخاسته از مرارت های عدیده، از دستشان در می رفت و کُلفتی بار کسی می کردند، اهل ذوق برخوبی های عظیم و غالباً بی چشمداشت آنها می بخشید؛ گاهی هم نمی بخشید و حال حضرات را جا می آورد (شما حتماً سلام و علیک مینوی و شاهرخ مسکوب را در « کتاب آزاد » پیاد دارید). ولی در هر صورت حساب و کتاب ها بهم نمی ریخت. قضیه « برادری بجای خود بزغاله یکی هفت صنار » بود. منظورم اینست که حضرات خوب می دانستند کجای کارند و حرف حسابشان چیست. برای همین بود که آدم یاد می گرفت. زد و خورد قلمی جا افتاده ها با هم یا با جوانترها خودش لطفی داشت. منم زدن و خود را عزیز بی جهت کردن هم - اگر بود - کوشش می شد با احتیاط گفته و جوانب کاملاً سنجیده شود.

اما آقای میرفطروس برخلاف عرف و عادت خواسته اند به گردش قلمی دخل خلاق را بیاورند.

آقای آشوری آمده اند و برای ما سرگشتگان وادی حیرت چیزهایی نوشته اند. شما هم درج کرده اید. آقای میرفطروس هم از آن خوشش نیامده. « تکرار حرفهای دیگران » در آن دیده اند و « تضادها و تناقضات درونی »! (روزگار این تضاد بازی ها کی سرخواهد آمد؟! بهر حال خواسته اند بگویند که نوشته آشوری « مالی » نیست. منت هم گذاشته اند و راهنمایی فرموده اند که « مرعوب » و « مسحور » اسم ها نباشید. ممنون و متشکر. اگر قرار است گول اسم کسی را نخوریم، پس چرا انتظار دارید بی مقدمه و « هوایی » گفته های شما را قبول کنیم؟ قلم رنجه

می فرمودید و می گفتید این « تضادها و تناقضات درونی » کجاست، تا هم روشن شده باشیم و هم اندکی حرفهای غیرتکراری و بی تضاد یاد بگیریم.

« مقاله جان گرنی » را هم خوانده اند؛ « چیزی به همراه » نداشته است. چرا داشته است؛ حداقل صدای شما را که درآورده. مگر اظهار نظر ذیل که در کتاب عنایت آمده و جان گرنی نیز با نقل آن در صدد تائیدش بر می آید، حرف کمی است؟ جنم دارید و حالیشان است، بردارید جواب مُقنعی بر آن بنگارید تا امثال بنده هم از « خیالبافی » درآیند و رویشان را کم کنند.

« این وضع ابلبشوی جمهوری اسلامی را می گوید آقای میرفطروس! هیچ روی نه جاودانه است و نه مُلهم از مشیتی آسمانی و سرمدی. تردید نیست که گسترش سواد و آموزش های سیاسی، با برخورداری مسئولانه از حقوق تضمین شده آزادی بیان و اجتماعات [چه بورژوا مآب؟!] بالاخره وضعیت را دگرگون خواهد کرد. اوضاع به نفوذ عمیق تر ناسیونالیست های لیبرال در میان طبقات محروم شهری خواهد انجامید و فقط قشرهای ساده لوح و بی سواد به عنوان طعمه های مذهبیهون بجای خواهند ماند. »

حمید عنایت را با مرتضی مطهری و علی شریعتی در « درک فلسفه سیاسی اسلام معاصر » یکی دانستن فقط شاهد دیگری بر مطالعات سرسری در آثار این سه نفر است. تردید نیست که آشوری و عنایت در آنچه که در دو نوشته مورد بحث گفته اند، ای بسا که خطاهای بسیار داشته باشند. اما از قدیم گفته اند: مرغی که انجیر می خورد نکش کج است.

با این نوع نا پرهیزی ها در اندیشه « فرهنگ پویا » بودن نه ما را بجایی می رساند و نه « چیزی به همراه دارد ». فقط این واقعیت تلخ را بازهم رو در رویمان می نشاند که ما ایرانی ها عجب ملت (ببخشید! ملل) تیره بختی هستیم. « هندوی فقط اندازی همی آموخت، حکیمی گفت ترا که خانه نثین است، بازی نه اینست. »

سیاوش رضوان

در شماره ۱۶ و ۱۷ مجله ره آورد مقاله ای از دکتر رکن الدین همایونفرخ تحت عنوان « حافظ شیراز و شناخت ارزش های معنوی و اخلاقی او » درج شده بود. در باب چند نکته از آن مقاله توضیحاتی، بنظر من لازم آمد و نوشته ضمیمه مجموع آن توضیحات است.

شاداب وجدی

شراب خوار یا ریا کار

راستش فکر می کردم که موضوع می و میخانه در شعر حافظ و بحث درباره آن موضوعی است که حداقل نزد آنانی که با شعر و ادب فارسی سر و کار دارند حل شده است. دیدن مقاله آقای دکتر رکن الدین همایونفرخ در مجله وزین ره آورد روشن ساخت که هیئات ما هنوز اندر خم يك كوچه ایم. استاد می خواهند ثابت کنند که حافظ شراب نمی خورده است. یکی از دلایل ایشان این است که چون حافظ، حافظ قران بوده (که البته هیچکس در این شکی ندارد) « می دانسته است که شرب شراب در دین اسلام حرمت دارد و بر آیاتی که در حرمت شراب آمده واقف بوده » پس هرگز نمی توانسته است شرابخواره باشد. در پاسخ این نکته از مقاله ایشان باید عرض کنم که بهتر است برای دریافت خلق و خوی حافظ از اشعار خود حافظ مدد بخواهیم. در شعرهای حافظ مکرر و مکرر به ابیاتی بر می خوریم، که در آنها پاسخگوی کسانی است که پیداست از رفتار او خرده می گرفته اند و از مضمون آنها معلومست که حافظ از دست زاهدان قشری و محیط اختناق قرن هشتم در عذاب بوده و در مقابل عیب جویی ها مجبور به دفاع از خود. وقتی حافظ می گوید:

عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت
که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت
من اگر خورم اگرید، تو برو خود را باش
هرکسی آن درود عاقبت کار که کشت

پیداست که رفتار حافظ، زاهدان خشکه مقدس را (که لابد به آیات قران هم استناد می کردند) خوش نمی آمده، از او عیب جویی می کرده اند، او را گناهکار می خوانده اند و کارنامه اش راسیاه می دانسته اند و در پاسخ آنهاست که حافظ می گوید:

نا امیدم مکن از سابقه لطف ازل
توجه دانی که پس پرده که خوشت و که زشت
و یا،

در کوی نیکنامی ما را گذر ندادند
گر تو نمی پسندی تغییر کن قضا را
و بازهم،

حافظ بخود نپوشید این خرده می آلود
ای شیخ پاکدامن معذور دار ما را

حافظ می خواهد بگوید که در بارگاه عدل الهی معیار خوب و بد بودن، با آنچه که بنده و زاهد و استاد، بدان معتقدیم متفاوت است. و اگر در ابیاتی که ذکر آن رفت کسی بخواهد شك کند که گناه حافظ آیا همان شراب خوردن بوده است یا چیز دیگر، مسلماً توجه به ابیات زیرجای تردید باقی نمی گذارد که حافظ درست به دلیل شراب خوردن مورد عتاب و سرزنش بوده و مجبور به دفاع از خود که می گوید:

ترسم که صرفه ای نبرد روز بازخواست
نان حلال شیخ ز آب حرام ما
و یا،

برو ای زاهد و بر دُرد کشان خرده مگیر
که ندادند جز این تحفه به ما روز الست
و بازهم،

گر من از سرزنش مدعیان اندیشم
شیوه رندی و مستی نرود از پیشم
و یا،

زاهد شراب کوثر و حافظ پیاله خواست
تا در میانه خواسته کرد کار چیست

استاد که نمی توانند انکار کنند که در بسیاری از اشعار حافظ، منظور او از می، همین آب انگور تخمیر شده مستی آور است، توضیح می دهند که: « از آنجا که ممدوحانش بخصوص شاه شیخ ابواسحق اینجو و ابومظفر و شاه منصور مظفر به شرب شراب علاقه داشته اند و مجالس باده گساری برپا می کرده اند برای خوشایند ممدوحانش، ناگزیر بوده در غزلهایی که برای ستایش آنان یا جلب نظر آنها سروده سخن از می به میان آورد تا مورد پسند ممدوحانش قرار گیرد. »

دست مریزاد. آیا اینست آن ارزش اخلاقی که می خواهیم برای حافظ دست و پا کنیم؟ و آنرا لابد به نسلهای بعد هم توصیه کنیم که برای ستایش ممدوحان یا جلب نظر آنان پا روی معتقدات خود بگذارند؟ آیا این همان روی و ریایی نیست که حافظ از آن گریزانست؟ چرا سیر و سیاحت ما در روان حافظ آن باشد

که برای آنکه او را از گناه نوشیدن شراب بری داریم به گناه تملق و ریا آلوده کنیم؟ حافظ می گوید:

در میخانه بیستند خدایا میسند

که درخانه تزویر و ریا بکشایند

و یا،

بر در میخانه رفتن کار یکرنگان بود

خودفروشان را بکوی میفروشان راه نیست

و شما می گوئید حافظ دارای آنچنان شخصیت ضعیف و ناچیزی بود که برای گرفتن وظیفه، از اعتقادات خود می گذشت، و بدتر از این در نوشته خود دچار تناقض هم شده اید. از یکطرف وقتی نمی توانید انکار کنید که حافظ نوشیدن شراب را توصیه و تحسین کرده، می گوئید برای ستایش و جلب نظر ممدوحانش به اینکار دست زده و در جای دیگر می نویسید: « حافظ پیرو مسلکی است که نمی خواهد سخنی بگوید و اعمالی روا دارد که دل صاحب دولتان را به دست آورد » و بر من خواننده معلوم نیست که باید کدام حرف شما را قبول کنیم؟ ارزش معنوی حافظ در آن است که خود را در پشت مقنعه ریا پنهان نمی کند

و آنچه را که بدان اعتقاد دارد می گوید و به بانگ بلند و فاش هم می گوید:

عاشق و رندونظر بازم و می گویم فاش

تا بدانی که به چندین هنر آراسته ام

حافظ از شیخ و زاهد نمی هراسد و « مصالح وقت » و یا به زبان خودمانی تر نان به نرخ روز خوردن را در نظر ندارد و برای آن « مصالح وقت » و « صلاح اندیشی » نمی خواهد که حقیقت را واژگونه جلوه دهد:

زهد رندان نو آموخته راهی به دهی است

من که بد نام جهانم چه « صلاح اندیشم »

حقیقت آنست که حافظ هم مثل هر بشر طبیعی دیگر عاشق می شده و مثل تمام شعرا زیبایی زن را تحسین می کرده است. لابد معشوقه هایی نیز داشته که گاه « پیرهن چاک و غزلخوان و صراحی در دست » به دیدارش می آمده اند. شراب می نوشیده، توبه می کرده و دوباره توبه را می شکسته است:

اساس توبه که در محکمی چو سنگ نمود

بین که جام زجاجی چه طُرفه اش بشکست

و یا،

به وقت توبه سحر گفتم استخاره کنم

بهار توبه شکن می رسد چه چاره کنم

حافظ قرآن بوده اما با آنها که قرآن را وسیله ایذاء و آزار بندگان خدا قرار می داده اند در افتاده:

حافظامی خورورندی کن و خوش باش ولی

دام تزویر مکن چون دگران قرآن را

خوب می دانست که:

واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می کنند

چون به خلوت می روند آن کار دیگر می کنند

و خود صادقانه می گوید:

سخن درست بگویم نمی توانم دید

که می خورند حریفان و من نظاره کنم

اما گاه به مردم هشدار می داده که ... پنهان خورید باده که تکفیر می کنند به آیات قرآن در شعرهای خود اشاره دارد اما مسلک عرفانی داشته که یکی از شرایطش گزیدن مغز قرآن و انداختن پوست آن پیش خسان است و بطور خلاصه هنگامیکه در شعرهای خود سخن از می و معشوق می گوید گاه منظورش آب حرام است و معشوق این جهانی و گاه از می، می حقیقت و از معشوق، خدا را اراده می کند و اغلب غزلهایش چنانست که دریافت هر دو معنا از آن ممکن است. البته پیدااست که به تفصیل درباره معانی و مضامین اشعار حافظ سخن گفتن مثنوی هفتاد من کاغذ می شود و در حوصله این نوشته نیست.

دکتر شاداب وجدی

www.adabestanekave.com

شیفتگان فرنگ

بعد از سلام و تجدید ارادت

هنگام مطالعه کتاب تازه خانم هما ناطق محقق و تاریخ دان بلند آوازه به نام « ایران در راه یابی فرهنگی ۱۸۴۸ - ۱۸۳۶ » به پاره ای مشکلات برخوردیم که رسم است به گردن مطبعه بگذارند و لابد باید اینطور باشد. اما به صفحه ۲۴ که

رسیدم، درحالی که سخت شیفته دفاع جانانه خانم محقق در مقام وکالت تسخیری شاه و وزیر دوستدار و شیفته دولت فرانسه شده بودم، به مشکلی بر خوردم که برایم به حالت معما در آمد و هرچه کردم حل نشد.

ناچار شدم از شما، خوانندگان فصل کتاب برای حل معما کمک بخواهم. خانم ناطق در سطر ۲۲ صفحه ۲۴ می نویسد:

« اما داستان املاك ايروان و يا ۱۴۳۸ ملك هم شنیدنی است و تا این پرونده را وانرسیم، نمی توانیم مسائل جدی تر را پیش بکشیم و یا از سیاست ارضی و کشاورزی ایران سخن بگوئیم. » وبعد با قاطعیت تمام ادامه می دهند: « واقعیت این بود که نه تنها حاجی را ملکی نبود بلکه زن و فرزندانش هم اجاره نشین بودند. » و به دنبال آنهم يك شاهد مدرک دار ارائه می دهند: « سند این اجاره نشینی را سعادت نوری رو کرد و من عکس آنرا به ضمیمه آورده ام... »

من بازحمت زیاد سندی را که خانم ناطق دستخط « میرزا آقاسی » نامیده اند، حرف به حرف گشتم ولی هیچ جایی نشانی از اجاره نشینی زن و فرزندان حاجی در سیاهی های آن نبود، از این گذشته، سند دستخط میرزا آقاسی هم نبود بلکه سند محضری اجاره گرفتن نه پارچه ملك از شاهزاده خانم آزاده ئی بود به نام حاجیه عزت نسا به مدت ۱۲ سال و به مبلغ ۷۲ هزار تومان شهری از قرار ریال محمد شاهی ۲۸ نخود ضعف هزار دینار، که کار گزاران حاجی تعهد می کنند سال شش هزار تومان به محضر شاهزاده خانم برسانند. فوری، حالا خانم محقق با کدام چشم بندی از لابلای سفیدیهای سند دستخط حاجی را و سند اجاره نشینی زن و فرزندان او را بدست آورده اند، مطلبی است که باید برای خوانندگان سطحی و نامحقق کتاب روشن شود. من متن مطلب خانم ناطق و رونویس سند را از صفحات ۲۴ و ۲۵ کتاب برای شما نقل می کنم و حل معما می طلبم.

«واقعیت این بود که نه تنها حاجی را ملکی نبود، بلکه زن و فرزندانش هم اجاره نشین بودند. سند آن اجاره نشینی را سعادت نوری رو کرد و من عکس آنرا به ضمیمه آورده ام. آن سند، دستخطی است از میرزا آقاسی به تاریخ ۱۲۶۲ قمری / ۱۸۴۶ میلادی، در پذیرش شرایط اجاره نامه: « دوازده محصول شفتی و صیفی » از طریق « مال المصالحه » و از قرار ریال « بیست و هشت نخودی... »

صفحه ۲۴ سطر ۲۳ به بعد

قبول مصالحه شرعیه لازمه اسلامیه نمودند از سرکار عظمت و جلالت و ازعفت وعصمت و شعار بلقیس مکان خدیجه الزمان، فاطمه الدوران نواب

مستطاب طهارت و صدارتمآب مستوره کبری شاهزاده آزاده معظمه محترمه طالعه بیت اله الحرام حاجیه عزت نساء خانم دامت عفتها و اقبالها همگی و تمامی منافع املاك و مزارع مزبوره درذیل را با کافه ملحقات و تامة منضمات شرعیه آن باسما

قریه هشت مار (۲) ۶ دانگ، قریه مبارک آباد ۶ دانگ قریه مبارک آباد (۲) ۶ دانگ، قریه خیرآباد ۳ دانگ قریه صالح آباد شش دانگ قریه جعفریك ۶ دانگ / ۳ دانگ قریه محمود آباد ۶ دانگ قریه حصار امیر دودانگ / ... قریه محمدآباد سه دانگ

از حال تحریر الی مضي مدت دوازده عام تام و تمام کامل هلالی متوالی الایام واللیالی که عبارت ازیر داشت دوازده محصول شتوی و صیفی بوده باشد بدل المصالحه مبلغ هفتاد و دوهزار تومان شهری از قرار ریال محمد شاهی بیست و هشت نخودی ضعف هزار دینار که در هر سال شش هزار تومان از آنرا کارگزاران جناب اجل اعظم مصالح له معظم الیه در محضر سرکار نواب علیه عالیہ برسانند فوری.

موقوف ندارد و شرط شد که اخراجات زراعت هر قریه و آنچه در این مدت می شود درعهده جناب اجل اعظم بوده وصیغه شرعیه جاری شد / فی ۸ شهر ذیحجه ۱۲۶۲

آواره ایرانی

www.adabestanekave.com

ناطق، هما: ایران در راه یابی فرهنگی ۱۸۴۸ - ۱۸۲۴. چاپ اول. لندن. ۱۹۸۸. ناشر: مرکز چاپ و نشر پیام. ۲۲۲ صفحه. کتاب بررسی تاریخی و تحلیلی است درباره اوضاع ایران دوره محمد شاهی و چند و چون حکومت حاج میرزا آقاسی. درباره حاج میرزا آقاسی، پیش از خانم ناطق، حسین سعادت نوری، سلسله مقالاتی در مجله یغما (۱۲۴۲ تا ۱۲۴۶) منتشر کرد که محتوای آنها، با نتیجه گیری های خانم ناطق در کتاب اخیر، همخوانی و هماهنگی بسیار دارد. آن مقالات بعدها به صورت کتاب نیز منتشر شد. به گفته خانم ناطق، سعادت نوری با اینکه «به منابع اروپایی دسترسی نداشت، کوشید در حد توان، واقعیت را از لابلای همان نوشته های چاپی ایرانی بیرون کشد. از این بابت مبتکر و الهام بخش آمد» (ص ۲۹)، اما تازگی کار خانم ناطق در این است که کتاب او «از بابت اسناد و مدارک... بیش از همه، متکی است به دست نوشته ها و گزارشهای بایگانی وزارت خارجه فرانسه. (ص ۷ پیشگفتار)

ناطق در پیشگفتار خود در توضیح این نکته که چرا چنین دوره ای را برای بررسی انتخاب کرده است، چنین می نویسد. «نخست اینکه [این دوره] چرخه ایست ناشناخته و از یاد رفته. به رغم اینکه پس مهم است و فراخور بازمینی... اهمیت دیگر این دوره در بحران مذهبی-فرهنگی است، بمثابة پی آمد شکست در جنگ های ایران و روس که در تردید به «آنچه خود داشت» تجلی کرد و اندیشه های نوین آفرید. همچنین به درگیری با پیشوایان دین به نام عاملان واماندگی، انجامید. مهم تر از همه عصر شکیبایی و برخورد اندیشه هاست، همراه با لغو اعدام و شکنجه و بویژه آزادی و برابری ادیان و فرمان «آزادی اعتقاد»، نیز سرآغاز آشنایی با مدنیت غربی است...» (ص ۶ پیشگفتار)

امیدواریم که درباره کتاب خانم ناطق در شماره آینده مطلبی داشته باشیم.

کیانوش، محمود: کتاب دوستی، مجموعه شعر. چاپ اول. لندن. ۱۹۸۸. ناشر: مولف. ۱۴۰ صفحه.

کتاب دوستی مجموعه ای است از شعرهایی که در سالهای مختلف سروده شده اند. جز ۵ شعر اول کتاب که تاریخ سرایش آنها مشخص نیست، دیگر شعرهای این مجموعه مربوط است به سالهای ۱۲۴۶ تا ۱۲۶۷، با این تفاوت که از سالهای ۱۲۵۸ تا ۱۲۶۲، شعری در این کتاب نیامده است.

با اینهمه کتاب دوستی، به عنوان يك مجموعه، از آن جهت که تاریخ سرایش بیشترین شعرها مشخص است و هم از آن جهت که شعرهای مختلف شاعر را، در دوره های

معرفی اجمالی کتابهای تازه چاپ خارج از کشور

طبع انتقادی شاهنامه فردوسی

شاهنامه (مجموعه متون فارسی، زیر نظر احسان یار شاطر، سلسله نو، شماره ۱۱). به تصحیح جلال خالقی مطلق. دفتر یکم. چاپ اول. نیویورک. ۱۲۶۶. [توزیع کننده]: The State of New York University Press، ۴۱۲ صفحه.

این جلد، نخستین جلد از طبع انتقادی شاهنامه فردوسی است که بتازگی توزیع شده است. مصحح دانشور آن دکتر جلال خالقی مطلق، سالهای سال در باب شاهنامه تحقیق می کند. تاکنون مقالات بسیاری از او، در مجله آینده و ایران نامه و دیگر نشریات، درباره شاهنامه و نقد و بررسی نسخ موجود آن، منتشر شده است. قرار است متن انتقادی شاهنامه در ۸ جلد منتشر شود. ۶ جلد متن و ۲ جلد یادداشت مصحح.

بی تردید متن انتقادی شاهنامه فردوسی که به همت جلال خالقی مطلق پیراسته شده است بهترین و دقیق ترین متنی است که تاکنون از شاهنامه بدست داده شده است. شیوه تصحیح مصحح خود می تواند سرمشقی باشد برای دیگران در تصحیح متون فارسی. کتاب حاوی دو مقدمه است از مصحح و استاد احسان یار شاطر. در شماره های آینده فصل کتاب، درباره ارزش کار خالقی مطلق و شیوه تصحیح او بیشتر خواهیم نوشت. امیدواریم، کتاب آنگونه که شایسته است توزیع شود.

مختلف در بر می گیرد، می تواند تحول و چند و چون شعرهای کیانوش را در سالهای اخیر به نمایش بگذارد. امیدواریم در شماره آینده در نقد و معرفی کتاب کیانوش مطلبی داشته باشیم.

نوری زاده، علی رضا: شب هزار و یکم. چاپ اول. لندن. ۱۳۶۷. ناشر: انتشارات نوید. لندن. ۸۴ صفحه.

شب هزار و یکم، مجموعه شعری است از شعرهای سالهای مختلف که گرچه فاقد تاریخ سرایش است، اما در بر گیرنده نخستین شعرهای شاعر و آخرین شعرهای اوست. مجموعاً ۲۲ شعر کوتاه و بلند در این دفتر گرد آمده است. نوری زاده در سرآغاز کتاب می نویسد، از نسل ما «چه انتظاری دارید جز آنکه بنشینند و اگر زندگی و فلك كجمدار و... بگذارد فریاد قربانیان بهمن و مرداد را تقدیم کسانی کند که شاید با دردهای این نسل آشنا باشند... این درد زمان و تاریخ نمی شناسد، به همین دلیل نیز مجموعه شعرهایی که در این دفتر کنار هم نشسته است گرفتاری زمانی شده. شماری یادگار «سالهای جوان» است... و [شماری] به ماه های پیش از جنبش و شماری به سالهای بعد از به تخت نشستن «آقا» باز می گردد» (فصل ۸-۹). درباره کار نوری زاده نیز در شماره آینده مطلبی خواهیم داشت.

www.adabestanekave.com

نوری علاء، اسماعیل: هنوز دماوند... برگزیده اشعار ۶۲-۱۳۶۰. چاپ اول. لندن. ۱۹۸۸. ناشر: مرکز چاپ و نشر پیام. ۹۱ صفحه.

هنوز، دماوند، حاوی ۲۶ قطعه شعر است که در سه بخش تنظیم شده است. گرچه همه شعرها فاقد تاریخ مشخص است، اما چنانکه از شناسنامه کتاب برمی آید، شعرهای این مجموعه به سال های ۱۳۶۰ و ۱۳۶۲ تعلق دارد. درونمایه بیشترین این شعرها، بخصوص در بخش اول کتاب، ناظر است به مسائل اجتماعی ایران در بعد از انقلاب.

گلستان، شاهرخ [گردآورنده]: شراب نیشابور، رباعیهای عمرخیام با عکسهای شاهرخ گلستان. خوشنویسی نصرالله افجه ای. با ترجمه انگلیسی کریم امامی و ترجمه فرانسه فواد روحانی. چاپ اول. پاریس. ۱۹۸۸. ناشر: سوفل. ۱۲۰ صفحه.

شراب نیشابور، در دو چاپ، با ترجمه فرانسه و انگلیسی منتشر شده است. برگردان انگلیسی رباعی ها از کریم امامی و فرانسه آنها، از فواد روحانی است. ۷۲ رباعی، براساس ترانه های خیام صادق هدایت و به انتخاب شاهرخ گلستان، در این کتاب عرضه شده است. شراب نیشابور با عکس های زیبای شاهرخ گلستان (عکس های مناظر طبیعی و شهرهای ایران) و با خط زیبای افجه ای تزیین شده است. نفاست طبع و آراستگی متن و ترجمه های خوب حاکی از دانش و ذوق فراهم آورندگان آن است. کار کریم امامی در ترجمه انگلیسی رباعی ها و کار گلستان در ارائه متنی نفیس و آراسته، کاری است درخشان و تحسین برانگیز.

فرزانه، م. ف: آشنایی با صادق هدایت (۲ جلد). چاپ اول. پاریس. ۱۹۸۸. ناشر: مولف. ۷۷۲ صفحه.

جلد اول کتاب، با عنوان فرعی، «آنچه صادق هدایت به من گفت»، خواندنی ترین بخش نوشته فرزانه است. در این بخش که گزارش خاطرات و روابط مؤلف با هدایت است به نکات و دقایقی از خلقیات و ریزه کاری های زندگی هدایت توجه شده است که نمونه های آن را در منابع دیگر درباره هدایت، کمتر می توان دید. آنچه به جلد اول کتاب فرزانه ارزش و اعتبار می دهد، همین گزارش نکته ها و جزئیات زندگی شخصی هدایت است. خواننده از طریق این گزارش ها با خلق و خوی و منش و اندیشه هدایت مانوس می شود و دنیای اطراف او را آنگونه که او زندگی کرده است بهتر می شناسد.

جلد دوم کتاب با عنوان فرعی «صادق هدایت چه گفت»، به معرفی آثار و آراء هدایت و نقد و بررسی نوشته های دیگران درباره هدایت اختصاص یافته است. کتاب با نثری ساده و روشن و متناسب با فضای خاطرات نوشته شده است.

خضایی، پرویز: نافرمانی از هراس (= Désobéir à la peur). مجموعه شعر. چاپ اول. پاریس. ۱۹۸۸. ناشر: L'HARMATTAN. ۱۰۱ صفحه.

شعرهای این دفتر، از میان شعرهای دو کتاب دیگر شاعر: «از تیربارانگاه آزادی» (مربوط به قبل از انقلاب) و «از تیربارانگاه اندیشه» (مربوط به چهارسال بعد از انقلاب)، انتخاب و به فرانسه برگردانده شده است.

در این مجموعه ۲۱ شعر با ترجمه آنها، آمده است. شعرها بر مبنای ترجمه پذیرتر بودن آنها انتخاب شده است. امیدواریم در شماره های آینده در معرفی این مجموعه نقد و مطلبی داشته باشیم.

مینا اسدی: من به انگشتر میگویم بند. (مجموعه شعر سالهای ۱۳۵۱ - ۱۳۴۹). چاپ اول، لندن. ۱۳۶۷. ناشر: [مolf] ۸۱. صفحه.
: کارنامه (مجموعه شعر سالهای ۱۳۶۵ - ۱۳۵۲)، چاپ اول، لندن. ۱۳۶۷. ناشر: [مolf] ۸۸. صفحه.

: از عشق چیزی با جهان نمانده است. (مجموعه شعر سال ۱۳۶۶). چاپ اول، لندن. ۱۳۶۷. ناشر: [مolf] ۵۶. صفحه.

سه مجموعه شعر یادشده در بالا، مجموعه هایی است که در شماره پیش فصل کتاب، خبر آنها درج شده بود. دو مجموعه نخست: من به انگشتر میگویم بند و کارنامه، در بردارنده شعرهای سالهای ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۶ میناست. مجموعه، از عشق چیزی با جهان نمانده است، شامل شعرهای ۱۳۶۶ است.

همه ی شعرهای این مجموعه ها به ترتیب زمانی و با قید تاریخ سرایش تنظیم شده اند. این شیوه تنظیم، نقد و بررسی کار مینا را آسان تر میسازد و خواننده می تواند باچند وچون تحول شعر شاعر در سالهای مختلف بهتر آشنا شود. امیدواریم در شماره های آینده فصل کتاب درباره این مجموعه ها مطلبی داشته باشیم.

شوکت، حمید: نگاهی از درون به جنبش چپ ایران، گفتگو با مهدی خانبابا تهرانی. چاپ اول، آلمان. بهار ۱۳۶۸. ناشر: بازتاب، ساربروکن. (۲ جلد). ۶۷۲ صفحه

کتاب، گفتگویی است با مهدی خانبابا تهرانی چهره آشنای جنبش چپ ایران که سالهای دراز در ستر تحولات سیاسی و اجتماعی ایران، با گروه ها و سازمان های سیاسی مختلف در ارتباط بوده است.

تهرانی در این گفتگوها - بدون ملاحظه های سیاسی رایج - با بازگوئی صادقانه خاطرات پر بار سیاسیش، دفتر تازه ای در بازشناسی بخشی از واقعیت های تاریخ معاصر ما گشوده است که خواندن آن برای همه آنانی که به تاریخ معاصر ایران علاقمندند، نکته آموز و راهگشاست.

شهامت ستایش برانگیز تهرانی، در بازگویی عریان واقعیت ها، اشتباهات، و حوادث ریز و درشت، باعث شده است کتاب به صورت اثری خواندنی و بحث برانگیز، درآید.

نگاهی از درون به جنبش چپ ایران، در میان کتاب های مشابهی که

تاکنون، منتشر شده است به جهات مختلف، برتری های بسیاری دارد که در شماره های آینده فصل کتاب، در باره آنها، بیشتر سخن خواهیم گفت.
اقدام ارزنده، حمید شوکت در انتشار خاطرات تهرانی، خود می تواند سرمشق آموزنده ای باشد برای همه آنانی که در این شرایط حساس، در پی انتقال تجارب نسلی به نسل دیگرند.

سردوزامی، اکبر: غروب اول پائیز. (مجموعه داستان). چاپ اول. ۱۳۶۸ (۱۹۸۹). سوئد. ناشر مؤسسه چاپ و انتشارات آرش. ۱۳۴. صفحه.

غروب اول پائیز. رقص شمشیر. فقط مرگ. همبازی کوچک تو. آدم اسب. آی آقاعبداله. آغاز داستان قصه هایی است که در مجموعه قصه اخیر سردوزامی گرد آمده اند. غروب اول پائیز، نام نخستین قصه کتاب است که عنوان کتاب را هم به خود اختصاص داده است.

قصه های سردوزامی، از جهت تکنیک قصه نویسی، جزء معدود قصه های درخشانی است که هم اکنون در ایران و خارج از ایران منتشر می شود و از این رو، درخور نقد و بررسی جدا گانه ای است.

نقد و معرفی قصه های سردوزامی را به فرصت مناسب واگذار می کنیم.

کارگر، داریوش: آوازنان (مجموعه داستان). چاپ اول. اسفند ۶۶ / مارس ۸۹. محل چاپ و ناشر ندارد. [چاپ خارج از کشور]. ۱۳۹. صفحه.

«آوازنان» دربر گیرنده ۷ داستان است با عنوانهای زغال، برنج، دکمه فشاری، دفتر، سیب، تسبیح، فشفشه.

درونمایه های همه این قصه ها، همانند مجموعه داستان پیشین کارگر که با عنوان «سنگسار» منتشر شده است، بر محور مسائل سیاسی و اجتماعی شکل گرفته است.

۱۲۶۷. ناشر: دانشگاه شهید چمران. ۴۲۸ صفحه.

خاکساری. محمد علی: کتابشناسی خراسان. چاپ اول. مشهد. ۱۲۶۷. ناشر: کنگره جهانی حضرت رضا علیه السلام. ۴۲۶ صفحه.

سلطانی، پوری [ویراستار]: قواعد و ضوابط چاپ کتاب، شامل ضوابط انتشاراتی، شیوه خط فارسی، کتابنامه نویسی. ویرایش دوم. تهران ۱۲۶۷. ناشر: کتابخانه ملی ایران. ۴۲ صفحه.

عصاره، فریده: کتابشناسی گزیده منابع تحقیق و تدریس در کتابداری. چاپ اول. اهواز. ۱۲۶۷. ناشر: گروه کتابداری دانشکده علوم تربیتی و روانشناسی دانشگاه شهید چمران. ۹۰ صفحه.

عصاره، فریده: کتابشناسی فیزیک. چاپ اول. تهران ۱۲۶۷. ناشر وزارت فرهنگ و آموزش عالی و مرکز اسناد و مدارک علمی ایران. ۳۸ صفحه.

فاضل، محمد: فهرست نسخه های خطی کتابخانه جامع گوهرشاد مشهد (جلد سوم) چاپ اول. مشهد. ۱۲۶۷. ناشر: کتابخانه جامع گوهرشاد. ۷۵۰ صفحه.

فتاحی، رحمت الله: کتابشناسی مهاجرت، از فصلنامه تحقیقات جغرافیایی (سال دوم شماره ۴). چاپ اول. مشهد. [۱۲۶۷]. ناشر: آستان قدس رضوی. ۴۵ صفحه.

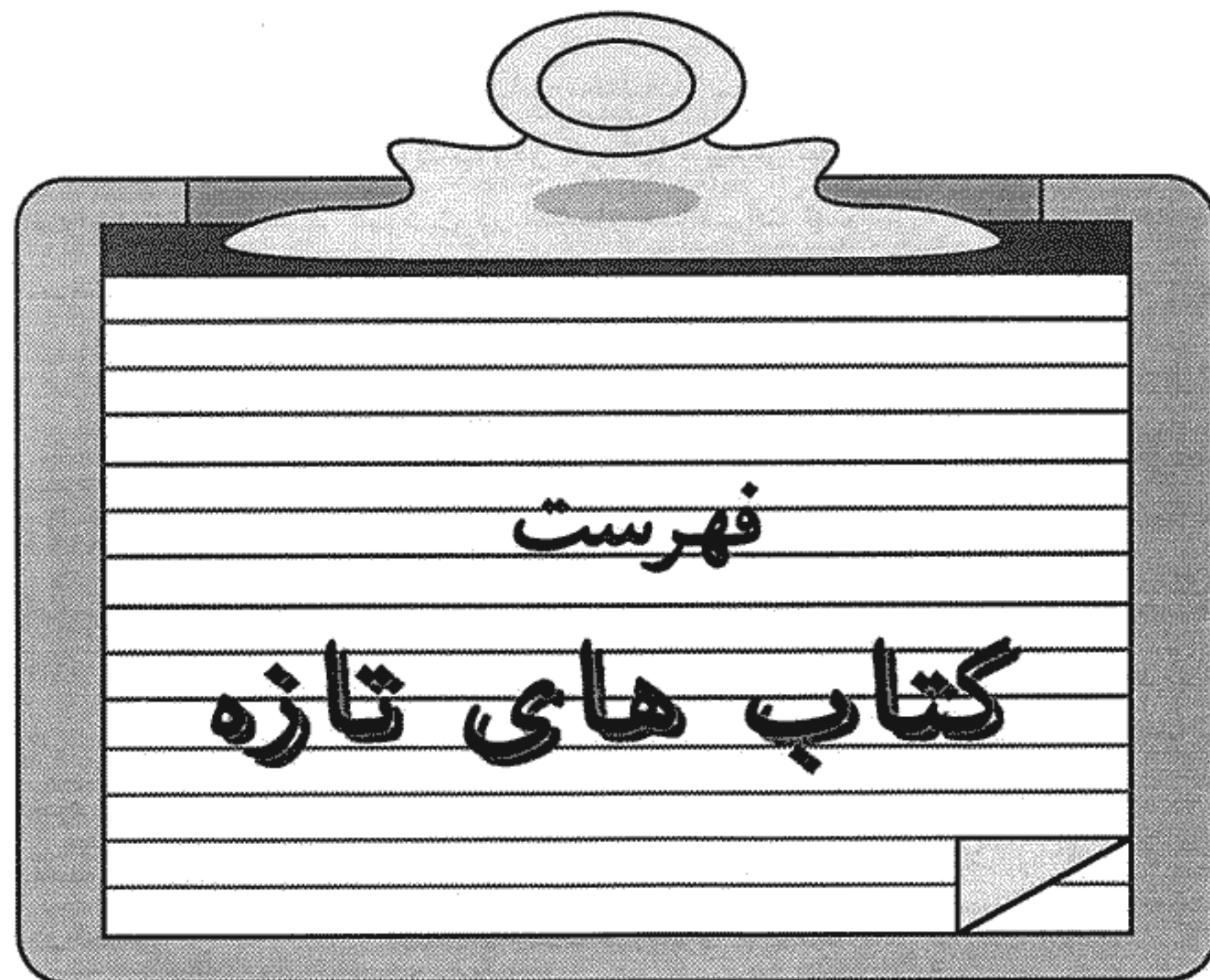
منزوی، احمد: فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان. (جلد ۱ منظومه ها <۲>) چاپ اول. اسلام آباد. ۱۲۶۷. ناشر: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان. ۶۸۲ صفحه.

نیکنام، مهرداد: کتابشناسی حافظ. چاپ اول. تهران. ۱۲۶۷. ناشر: انتشارات علمی و فرهنگی. ۲۸۴ صفحه.

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. اداره کل مطبوعات و نشریات: کتابنامه، فهرست کتب منتشره، اسفند ۱۲۶۶. چاپ اول. تهران. ۱۲۶۷. ناشر: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. ۱۲۰ صفحه.

وزارت فرهنگ و آموزش عالی و کتابخانه ملی ایران: کتابشناسی ملی ایران، ۱۲۶۶ (نیمه اول شماره ۵۹. زیرنظر زهره علوی). چاپ اول. تهران ۱۲۶۷. ناشر: کتابخانه ملی ایران. ۱۸۲ صفحه.

وزارت فرهنگ و آموزش عالی و کتابخانه ملی ایران: کتابشناسی ملی ایران، ۱۲۶۵ (نیمه اول شماره ۵۷، زیرنظر ماندا صدیق بهزادی). چاپ اول. تهران. ۱۲۶۷. ۲۸۲ صفحه.



در این بخش، کتاب های تازه چاپ ایران و خارج از ایران را که پیش از انتشار هر شماره «فصل کتاب» به دست ما می رسد، فهرست وار معرفی می کنیم. در تهیه این فهرست، از «کتاب نامه» ها و فهرست های دیگر نشریات، چون نشر دانش و آینده و... استفاده می کنیم.

از ناشران نویسندگان و مؤلفانی که خواهان معرفی کتاب هایشان در این بخش هستند تقاضا می شود، دو نسخه از کتاب خود را به دفتر «فصل کتاب» بفرستند.

کلیات: کتابشناسی، فهرست، روش تحقیق

آستان قدس رضوی، کتابخانه: آرشیو مطبوعات. فهرست گزیده مندرجات مجله های جاری کتابخانه مرکزی آستان قدس. (دوره چهارم شماره دو). چاپ اول. مشهد. ۱۲۶۷. ناشر: آستان قدس رضوی. ۱۲۹ صفحه.

پورحسن طناپچی، صادق: راهنمای انتشارات دولتی ایران، فهرست سالانه ۱۲۶۲. چاپ اول. تهران. ۱۲۶۷. ناشر: مرکز اسناد و مدارک علمی ایران. ۱۵۴ صفحه. حمیدیان، سعید: کارنامه پژوهشی دانشگاه شهید چمران. چاپ اول. اهواز.

فلسفه، منطق، دین، عرفان

آشتیانی، جلال الدین: زرتشت (مزدیسنا و حکومت). چاپ سوم. تهران. ۱۳۶۷.
ناشر: شرکت سهامی انتشار. ۴۵۶ صفحه.

ابن سینا: حسین بن عبدالله: ترجمه و شرح اشارات تنبیهات (جلد دوم) منطق.
نگارش دکتر حسن ملکشاهی. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۷. ناشر: انتشارات سروش. ۷۰۴
صفحه.

المفید، محمد بن محمد (شیخ مفید) کتاب الجمل، النصرة لسید العترة یا نبرد جمل.
ترجمه و تحشیه دکتر محمود مهدوی دامغانی. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۷. ناشر: نشر نی.
۲۸۰ صفحه.

بابا افضل کاشانی، محمد بن حسین: مصنفات افضل الدین محمد مرقی کاشانی. به
تصحیح مجتبی مینوی و یحیی مهدوی. چاپ دوم. تهران. ۱۳۶۶ [توزیع ۱۳۶۷]. ناشر:
انتشارات خوارزمی. ۸۸۹ صفحه (چاپ اول این کتاب در ۲ جلد در ۱۳۲۱ و ۱۳۲۷
منتشر شده است).

بتو، فری: فیدل و مذهب، گفتگوهای فیدل کاسترو با کشیش فری بتو. ترجمه
حسن پستا و سیروس طاهباز. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۷. ناشر: نشر همبستگی. ۲۷۵
صفحه.

پلامناتز، جان: شرح و نقدی بر فلسفه اجتماعی و سیاسی هگل. ترجمه حسین
بشیری. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۷. ناشر: نشر نی. ۲۴۲ صفحه.

سروش، عبدالکریم: روشنفکری و دینداری. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۷. ناشر:
انتشارات نشر پویه. ۱۲۱ صفحه.

فرزانه، محسن: صوفی یا صوفی، مانویت دگرگون شده. الفهرست و مرزبان نامه.
کتاب های مانوی. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۷. ناشر: انتشارات پارسا. ۷۰ صفحه.
گلدمن، لوسین: فلسفه روشنگری، بورژوازی مسیحی و روشنگری. ترجمه و درآمد
منصوره (شیوا) کاویانی. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶ [توزیع ۱۳۶۷]. ناشر: نشر نقره.
۱۸۲ صفحه.

گوهرین، صادق: شرح اصطلاحات تصوف. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۷ (۲ جلد در
یک مجلد) ناشر: انتشارات زوار. ۶۲۷ صفحه.

گیررانت، آلن: کلیسای انقلابی. ترجمه پرویز هوشمند راد. چاپ اول. تهران.

۱۳۶۷. ناشر: انتشارات شبانیز. ۲۲۱ صفحه.

میرفطروس، علی: "پنداریک نقد" و "نقد یک پندار"، درباره اسلام و اسلام
شناسی. چاپ دوم. آلمان غربی. ۱۹۸۹ میلادی (چاپ اول آن در سال ۱۹۸۶ منتشر
شد). ناشر: انتشارات فرهنگ. ۹۷ صفحه.

روانشناسی، مردم شناسی، جامعه شناسی

اسپرلینگ، آبراهام: روانشناسی با روش علمی در شناخت ماهیت آدمی. ترجمه مهدی
محی الدین بناب. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۷. ناشر: انتشارات روز. ۲۴۷ صفحه.
امینایی، مریم: سال های حساس رشد، از تولد تا سه سالگی. چاپ اول. تهران.
۱۳۶۷. ناشر: انتشارات مرکز. ۱۶۱ صفحه.

ایسنک، اچ جی و گلن ویلسون: خودشناسی. ترجمه شهاب قهرمان. چاپ چهارم.
تهران. ۱۳۶۷. ناشر: انتشارات شبانیز. ۲۰۲ صفحه.

برن، اریک: بازی ها، روانشناسی روابط انسانی. ترجمه اسماعیل فصیح. چاپ اول.
تهران. ۱۳۶۶ [توزیع ۱۳۶۷]. ناشر: نشر نو. ۲۱۷ صفحه.

جوان، جعفر: جمعیت ایران و بستر جغرافیایی آن. چاپ اول. مشهد. ۱۳۶۷.
ناشر: دانشگاه فردوسی. ۲۴۱ صفحه.

خسروی، خسرو: بررسی آماری وضعیت ارضی ایران در شش استان. چاپ اول.
تهران. ۱۳۶۷. ناشر: مرکز نشر دانشگاهی. ۲۲۲ صفحه.

عبدی، عباس: مسائل اجتماعی قتل در ایران. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۷. ناشر:
جهاد دانشگاهی. ۲۱۸ صفحه.

کان، جک اچ او دیگران: بیزاری از مدرسه. ترجمه حسن سلطانی فر. چاپ اول.
مشهد. ۱۳۶۷. ناشر: آستان قدس رضوی. ۲۷۵ صفحه.

مولر، فرنان لوسین: تاریخ روانشناسی. (جلد ۱). ترجمه علیمحمد کاردان. چاپ
اول. تهران. ۱۳۶۷. ناشر: مرکز نشر دانشگاهی. ۴۰۲ صفحه.

آموزش و پرورش

گالاگر، جیمز: آموزش کودکان تیز هوش. ترجمه مجید مهدی زاده و احمد

سیاست، اقتصاد، حقوق

ابنشتاین، ویلیام و ادوین فاگلمان: مکاتب سیاسی معاصر، نقد و بررسی کمونیسم، فاشیسم، کاپیتالیسم. ترجمه حسینعلی نودری. با مقدمه دکتر حسین بشیریه. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶ [توزیع ۱۳۶۷]. ناشر: نشر گستره. ۴۵۶ صفحه.

AMIN.S.H: COMMERCIAL ARBITRATION IN ISLAMIC AND IRANIAN LAW

چاپ اول. لندن ۱۹۸۹. ناشر: انتشارات وحید تهران. ۵۰۴ صفحه.

بنی یعقوب، جواد: آشنایی با قانون، چاپ اول. لندن. ۱۳۶۷. ناشر: مؤلف. ۲۸۷ صفحه.

بیات، اسدالله: نظام سیاسی اسلام. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۷. ناشر: انتشارات سروش. ۱۸۷ صفحه.

پهلوان، چنگیز: [گردآورنده]: اندیشه های سیاسی. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶ [توزیع ۱۳۶۷]. ناشر انتشارات پاپیروس. ۲۷۰ صفحه.

خردنامه، اثری از قرن ششم هجری، به کوشش منصور ثروت. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۷. ناشر: انتشارات امیرکبیر. ۱۱۴ صفحه.

خروشچف نیکیتا: گزارش محرمانه، نیکیتا خروشچف به کنگره بیستم ح.ک.ا.ج.ش.س. درباره کیش شخصیت و پیامدهایش. ترجمه بهرام آذرخش. چاپ اول. پاریس. ۱۳۶۷. ناشر: نشر رهایی. ۶۸ صفحه.

دانکوس، هلن کارر: نه صلح نه جنگ، امپراتوری جدید شوروی یا حسن استفاده از تنش زدایی. ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۷. ناشر: نشر نو. ۲۷۵ صفحه.

رائد، جعفر: برگ های سبز (۲) آهنگ بازگشت. چاپ اول. لندن ۱۳۶۷. ناشر: انتشارات روزگار نو. ۱۶۲ صفحه. [جلد اول این کتاب در ۱۳۶۶ منتشر شده است]. زتکین، کلارا: خطوط سمت ده برای جنبش کمونیستی زن. ترجمه: توفان آراز، چاپ اول. کپنهاک، ۱۳۶۶. ناشر: ندارد. ۲۴ صفحه.

سیلونه، اینیاتسیو: مکتب دیکتاتورها. ترجمه مهدی سبحانی. چاپ دوم. تهران. ۱۳۶۷. ناشر: نشر نو. ۲۲۰ صفحه.

طباطبایی، جواد: درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران. چاپ اول.

تهران. ۱۳۶۷. ناشر: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، وزارت امور خارجه. ۲۴۶ صفحه.

قصیم، کریم: بهار پراگ در مسکو؟. چاپ اول. [چاپ خارج از کشور]. محل چاپ ندارد. ۱۳۶۷. دفتر چهارم [از] دفترهای آزادی وابسته به جبهه دموکراتیک ملی ایران. ناشر: جبهه دموکراتیک ملی ایران. ۶۵ صفحه.

کوشا، الف: کوششی بر تحلیل جنگ رژیم های ایران و عراق. چاپ اول. محل چاپ ندارد. [چاپ خارج از کشور]. ۱۳۶۷. ناشر: ندارد. ۲۶۱ صفحه.

منصوری، جواد: شناخت استکبار جهانی. چاپ اول. مشهد. ۱۳۶۷. ناشر: آستان قدس رضوی. ۱۹۲ صفحه.

والامنش، ش: نقد ایدئولوژی. چاپ اول. سوئد. ۱۹۸۸. ناشر: انتشارات آرش. ۳۶۸ صفحه.

علوم

میتون، ژاکلین و سیمون میتون: اخترشناسی پایه. ترجمه توفیق چیدرزاده. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۷. ناشر: انتشارات فاطمی. ۱۹۸ صفحه.

واژه نامه، فرهنگ، زبان شناسی

آلبر کرامبی، نیکلاس [و دیگران]: فرهنگ جامعه شناسی. ترجمه حسن پویان. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۷. ناشر: انتشارات چاپخش. ۴۵۴ صفحه.

اشراف زاده، رضا: فرهنگ نوادر لغات و ترکیبات و تعبیرات آثار عطار نیشابوری. چاپ اول. مشهد. ۱۳۶۷. ناشر: انتشارات آستان قدس رضوی. ۶۶۲ صفحه.

المعجم الوسیط. الجزء الاول و الثاني. چاپ تهران. ۱۳۶۷. ناشر: دفتر نشر فرهنگ اسلامی. ۱۰۷۵ صفحه. (این کتاب قبلاً دو بار در مصر چاپ شده است).

امید، جمال: فرهنگ سینمای ایران، زندگینامه کارگردانان، تهیه کنندگان، فیلمنامه نویسان، بازیگران، فیلمبرداران، تدوین کنندگان، آهنگسازان، طراحان صحنه و... چاپ

اول. تهران. ۱۳۶۷. ناشر: انتشارات نگاه. ۲۱۲ صفحه.

باقری، مهري: مقدمات زیانشناسی. چاپ اول. تبریز. ۱۳۶۷. ناشر: دانشگاه تبریز. ۲۴۸ صفحه.

پهرو، آگن: فرهنگ علوم اجتماعی، انگلیسی، فرانسه، فارسی. ترجمه دکتر باقر ساروخانی. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۷. ناشر: انتشارات مؤسسه کیهان. ۵۱۹ صفحه.

جعفری صمیمی، احمد و غلامعلی فرجادی: واژه نامه اقتصادی و برنامه ریزی. انگلیسی - فارسی. چاپ اول. بابل. ۱۳۶۷. ناشر: دانشگاه مازندران. ۲۷۲ صفحه. جهانگیریان، عباس: فرهنگ فیلم های کودکان و نوجوانان از آغاز تا سال ۱۳۶۷. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۷. ناشر: فرهنگ خانه اسفار. ۲۷۶ صفحه.

صبا، محسن: فرهنگ بیان اندیشه ها، چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶ [توزیع ۱۳۶۷]. ناشر انتشارات فرهنگ. ۶۸۸ صفحه.

طباطبایی، محمد: فرهنگ اصطلاحات صناعات ادبی. انگلیسی فارسی و فارسی-انگلیسی. چاپ اول. مشهد. ۱۳۶۷. ناشر: آستان قدس رضوی. ۱۱۱ صفحه.

نجفی، ابوالحسن: غلط نویسیم، فرهنگ دشواری های زبان فارسی. چاپ دوم. تهران. ۱۳۶۷. ناشر: مرکز نشر دانشگاهی. ۲۲۶ صفحه.

نخستین سمینار زبان فارسی در صدا و سیما [مجموعه سخنرانی ها] چاپ اول. تهران. ۱۳۶۷. ناشر: انتشارات سروش. ۹۶ صفحه.

هنرها: معماری، نقاشی، خط، موسیقی

آرناسن، یور و هاروارد اردور: تاریخ هنر نوین. ترجمه محمد تقی فرامرزی. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۷. ناشر: انتشارات زرین و نگاه. ۶۵۱ صفحه.

فرصت، محمدنصیربن جعفر (فرصت الدوله شهبازی): بحورالاحان، در علم موسیقی و نسبت آن با عروض. به اهتمام محمد قاسم صالح رامسری. چاپ تهران. ۱۳۶۷. ناشر: انتشارات فروغی. ۲۶۸ صفحه. (این کتاب نخستین بار در سال ۱۲۹۲ هـ.ق چاپ شده است).

کامینکی، استیوارت: سینمای کمدی و بیان فردی. ترجمه مسعود فراستی. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۷. ناشر: انتشارات سروش. ۸۸ صفحه.

کیانی نژاد، محمد علی: شیوه نی نوازی و شناخت سازهای بادی ایران. جلد اول.

چاپ اول. [اصفهان]. ۱۳۶۷. ناشر: انتشارات واحد سرود و آهنگهای انقلابی اداره کل ارشاد استان اصفهان. ۹۵ صفحه.

گاتی، آرمان: تولد. ترجمه رضا سیدحسینی. چاپ اول. تهران. ۱۳۵۷. ناشر انتشارات نمایش. ۱۲۸ صفحه.

وین، میشل: سینما و فنون آن، ترجمه پرویز سیار. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۷. ناشر: انتشارات سروش. ۴۴۷ صفحه.

ونیک، ریچارد ل و لوئیز جی ویلیامز: دعوت به شنیدن سرآغازی پر دریاقت موسیقی. ترجمه پرویز منصوری. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۷. ناشر: انتشارات زمان ۵۲۷ صفحه.

هارمن، کارتر: داستان هنر موسیقی، از سروده های گریگوری تا موسیقی الکترونیک. ترجمه فرهاد مومنی. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۷. ناشر: انتشارات بهجت. ۳۲۷ صفحه.

هراتی، محمد مهدی [گردآورنده]: تجلی هنر در کتابت بسم الله. فارسی-عربی-انگلیسی. چاپ اول. مشهد. ۱۳۶۷. ناشر: آستان قدس رضوی. ۵۰۰ صفحه.

ادبیات: کلیات، نقد و بررسی

بورگل، یوهان کریستف: سه رساله درباره حافظ. برگردان کورش صفوی. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۷. ناشر: نشر مرکز. ۱۱۱ صفحه.

جواد برومند، سعید: حافظ و جام جم. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۷. ناشر: انتشارات پاژنگ. ۲۰۸ صفحه.

جعفری لنگرودی، محمد جعفر: راز بقای ایران در سخن حافظ. چاپ اول. لندن. ۱۹۸۸. ناشر: انتشارات اکباتان. ۱۸۸ صفحه.

حریری، ناصر: درباره هنر و ادبیات، درباره ترجمه (شماره ۴) گفت و شنودی با محمد قاضی، لیلی گلستان، فرهاد غبرایی. چاپ اول. بابل. ۱۳۶۶ [توزیع ۱۳۶۷]. ناشر: کتابسرای بابل. ۱۱۷ صفحه.

خرمشاهی، بهاء الدین: ذهن و زبان حافظ. چاپ سوم. تهران. ۱۳۶۷. ناشر: نشر نو. ۲۴۲ صفحه.

زگل، والتر: اندیشه و هنر فراتس کافکا. ترجمه امیر جلال الدین اعلم. چاپ دوم.

تهران. ۱۳۶۷. ناشر: کتاب سرا. ۷۱ صفحه. (چاپ اول آن در ۱۳۵۱ منتشر شده است).

زنگویی، عبدالمجید: ترانه های نایز. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۷. ناشر، انتشارات ققنوس. ۲۶۲ صفحه.

سعدی سهرجانی: سیامی دو زن، تلخیص و شرحی از « خسرو و شیرین » و « لیلی و مجنون » نظامی گنجوی. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۷. ناشر: نشر نو. ۱۹۵ صفحه. شیمل، آن ماری: شکوه شمس، سیری در آثار و افکار مولانا جلال الدین رومی. ترجمه حسن لاهوتی. با مقدمه استاد جلال الدین آشتیانی. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۷. ناشر: انتشارات علمی و فرهنگی. ۹۷۹ صفحه.

صفا، ذبیح الله: گنج سخن، شاعران بزرگ پارسی گوی و منتخب آثار آنان. (سه جلد ۱، ۲، ۳)، چاپ هشتم. تهران. ۱۳۶۷. ناشر، انتشارات ققنوس. ۱۰۲۲ صفحه. مجدزاده (صهبا)، جواد: سخنی چند در باب احوال و اشعار حافظ. با مقدمه عباس اقبال آشتیانی و باستانی پاریزی. چاپ دوم. تهران. ۱۳۶۷. ناشر، انتشارات پاژنگ. ۱۶۸ صفحه.

محیط طباطبایی، محمد: آنچه درباره حافظ باید دانست (مجموعه ای از گفتارها و نوشته ها، از ۱۳۲۱ تا ۱۳۶۷). چاپ اول. تهران. ۱۳۶۷. ناشر: انتشارات بعثت. ۲۸۶ صفحه.

مرتضوی، منوچهر: مکتب حافظ، با مقدمه بر حافظ شناسی، چاپ دوم. (با اصلاحات و افزوده ها). تهران. ۱۳۶۵. [توزیع ۱۳۶۷]. ناشر: انتشارات توس. ۵۵۱ صفحه. نوشین، عبدالحسین: سخنی چند درباره شاهنامه (ویرایش و زیرنویس ها به کوشش م. گودرزا) چاپ دوم. تهران. ۱۳۶۷. ناشر: اساطیر. ۱۳۹ صفحه. هروی، حسینعلی: شرح غزل های حافظ (۴ جلد)، با کوشش زهرا شادمان. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۷. ناشر: نشر نو. ۲۲۵۶ صفحه.

ادبیات: متون کهن، شعر

جامی، نورالدین عبدالرحمن: یوسف و زلیخا. به کوشش خسرو زعیمی. به خط کیخسرو خروش. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶ [توزیع ۱۳۶۷]. ناشر: خسرو زعیمی. ۳۶۸ صفحه.

رقم مهر، (گزیده غزلیات حافظ) چاپ اول تهران. ۱۳۶۷. ناشر: انجمن خوشنویسان ایران. [۲۹] صفحه. به خط: خوشنویسان معاصر ایران.

عطار نیشابوری فریدالدین محمد: هفت شهر عشق، منتخب منطق الطیر: با مقدمه و تلخیص دکتر حسین الهی قمشه ای. خط محمد علی گرجستانی. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۷. ناشر: انجمن خوشنویسان ایران. ۱۵۱ صفحه.

گلستان، شاهرخ [فراهم آورنده]: شراب نیشابور، رباعیهای عمر خیام، عکس های شاهرخ گلستان. با خوشنویسی نصرالله افجه ای. ترجمه انگلیسی کریم امامی و ترجمه فرانسه فواد روحانی. چاپ اول. پاریس. انتشارات سوفل. ۱۲۰ صفحه.

نیشابوری، ادیب: زندگی و اشعار ادیب نیشابوری به کوشش یدالله جلالی پندری. چاپ اول تهران. ۱۳۶۷. ناشر: شرکت چاپ و نشر بنیاد. ۴۳۲ صفحه.

هاتف اصفهانی، سید احمد: دیوان هاتف اصفهانی. به تصحیح وحید دستگردی. به انصام ترجیع بند [هاتف]، به خط کیانی. چاپ هشتم. تهران. ۱۳۶۷. ناشر: انتشارات فروغی. ۲۱۰ صفحه.

ادبیات: متون جدید، نمایشنامه و فیلم نامه

جعفری حسین: قهرمان آزادی. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۷. ناشر: دفتر تهیه و تدوین و تولید متون نمایشی وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. ۷۲ صفحه. شماسی، عبدالحی: قرارداد ۱۹۱۹. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۷. ناشر: دفتر تهیه و تدوین و تولید متون نمایشی، وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. ۶۲ صفحه. طالبی، فرامرز: آوای جنگلی. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۷. ناشر: دفتر تهیه و تدوین و تولید متون نمایشی وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. ۱۲۶ صفحه. کوکتو، ژان: عقابی با دوسر. ترجمه هوشنگ حسامی. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۷. ناشر: انتشارات نمایش. ۱۳۶ صفحه.

کیانیان، داود: راز درخت مقدس. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۷. ناشر: دفتر تهیه و تدوین و تولید متون نمایشی وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. ۵۸۰ صفحه. همتی، اسماعیل: شب بارانی. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۷. ناشر: دفتر تهیه و تدوین و تولید متون نمایشی وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. ۵۶۰ صفحه.

ادبیات متون جدید، رمان و داستان کوتاه

- احمد، فریدون (ابوالحسن زاده): *اریاب طلایی من، داستان کوتاه*، چاپ اول. [کلن]. ۱۳۶۷. ناشر: فرنر. ۶۲ صفحه.
- احمدی حسن: *مجموعه داستان بوی خوش سیب*. چاپ اول تهران. ۱۳۶۷. ناشر: مرکز نشر فرهنگی رجائی. ۹۶ صفحه.
- افغانی، علی محمد: *مسفرها*. چاپ اول. تهران، ۱۳۶۷. ناشر: انتشارات نگاه با همکاری زرین. ۳۹۶ صفحه.
- ایرانی، ناصر: *نورآباد، دهکده من (تحریر دوم)* چاپ سوم. تهران. ۱۳۶۷. ناشر: دفتر نشر فرهنگ اسلامی. ۲۰۸ صفحه.
- پراهنی، رضا: *رازهای سرزمین من*. (۲ جلد). چاپ دوم. تهران. ۱۳۶۷. ناشر: نشر مفان. ۱۲۷۰ صفحه.
- جمشیدی، مصطفی: *مرغ های دریایی این سوی آب ها می میرند*. (مجموعه قصه). چاپ اول. تهران. ۱۳۶۷. ناشر: انتشارات برگ. ۱۲۰ صفحه.
- حسام محسن: *پرندۀ ی کوچک بال طلائی من زیرچادر مادر بزرگ* [مجموعه داستان]. چاپ اول. پاریس. ۱۳۶۷. ناشر: انتشارات خاوران. ۱۵۰ صفحه.
- خاکسار نسیم: *قصه کوچۀ ی بی قواره و چهار پیر زن*. چاپ اول. لس آنجلس. ۱۹۸۸. ناشر: انتشارات بنیاد سینمایی برداشت ۷. ۲۴ صفحه.
- رهگذر رضا [فراهم آورنده]: *تبخیر روح* [مجموعه داستان کوتاه از چند نویسنده معاصر]. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۷. ناشر: حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی. ۱۰۴ صفحه.
- سردوژامی، اکبر: *غروب اول پائیز* (مجموعه داستان). چاپ اول. ۱۳۶۸. (۱۹۸۹). ناشر: مؤسسه چاپ و انتشارات آرش استکهلم. ۱۳۴ صفحه.
- صادقیان، اکبر: *کتاب اکبر* (مجموعه داستان) چاپ اول. لوس آنجلس. ۱۹۸۸. ناشر: پیروز. ح - پرستوی. ۲۱۲ صفحه.
- کارگر داریوش: *آواز نان* (مجموعه قصه). چاپ اول. اسفند ۶۶ / مارس ۸۹. نام محل چاپ و ناشر ندارد. [چاپ خارج از کشور]. ۱۳۹۰. صفحه.
- مجبایی، جواد: *شهر بندان*. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶ [توزیع ۱۳۶۷]. ناشر: انتشاران تندر. ۱۹۶ صفحه.

ادبیات جهان: ترجمه

- اوکانر، فلانری: *شهود*. ترجمه آذر عالی پور. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۷. ناشر: نشر نو. ۲۲۶ صفحه.
- جیمز هنری: *ارویایی ها*. ترجمه فرشته داوران و عباس خلیلی. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۷. ناشر: نشر مرکز. ۲۷۰ صفحه.
- فاست، هوارد: *آخرین مرز*. ترجمه فریدون مجلسی. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۷. ناشر: انتشارات رازی. ۳۲۴ صفحه.
- فلور، گوستاو: *سه داستان*. برگردان میرجلال الدین کزازی. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۷. ناشر: نشر مرکز. ۱۹۹ صفحه.
- کمال، یاشاره: *طبل حلبی*. ترجمه. توفیق سبحانی. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۷. ناشر: نشر نی. ۱۲۰ صفحه.
- گامارا، پی یر: *اسرار تولوز*. ترجمه قاسم صنموی. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۷. ناشر: انتشارات شبانویز. ۴۱۴ صفحه.
- گی یو، لویی: *نان رویاها*. ترجمه هادی جامعی. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۷. ناشر: نشر چشمه. ۲۹۱ صفحه.
- لدا، گاوینو: *آب، بابا، اریاب*. ترجمه مهدی سبحانی. چاپ اول. بابل. ۱۳۶۶. ناشر: کتابسرای بابل. ۲۶۵ صفحه.
- لوئیس، سپینکر: *بیت*. ترجمه منوچهر بدیعی. چاپ اول تهران. ۱۳۶۷. ناشر: انتشارات نیلوفر و چشمه. ۴۹۱ صفحه.
- مجموعه ای درباره آوارگی، ادبیات تبعید. چاپ اول. آلمان غربی. ۱۳۶۷. [نام گردآورندگان در شناسنامه کتاب نیامده است]. ناشر: ندارد. ۱۲۵ صفحه.

ادبیات: شعر معاصر ایران

- ادیب پرومند، عبدالعلی: *سرود رهایی*. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۷. ناشر: انتشارات پیک دانش. ۵۵۴ صفحه.

- استوار، یاور (کویر): زان پیشتر که شب بسراید. (مجموعه شعر) با مقدمه نسیم خاکسار. چاپ اول. سوئد. ۱۲۶۷ (۱۹۸۸). ناشر: انتشارات آرش. ۱۵۲ صفحه.
- بنیاد شهید انقلاب اسلامی (واحد روابط عمومی و بین المللی): شعر شهادت. چاپ اول. تهران. ۱۲۶۷. ناشر: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. ۲۱۹ صفحه.
- جعفری، جواد: سوغات دل. به کوشش دکتر نرسی جعفری. چاپ اول. لوس آنجلس. ۱۲۶۷. ناشر: انتشارات نازگل. ۱۵۲ صفحه.
- سبزواری، حمید: سرود درد (جلد اول). چاپ اول. تهران ۱۲۶۷. ناشر: انتشارات کیهان. ۴۴۵ صفحه.
- شیدا، بهروز: کشار چون صاعقه. (مجموعه شعر). چاپ اول. سوئد. ۱۲۶۷. ناشر: انتشارات آرش. ۵۲ صفحه.
- صالحی، بهمن: کسوف طولانی، اشعار سال های ۱۲۵۷-۱۲۴۹. چاپ اول. رشت. ۱۲۶۷. ناشر: انتشارات طاعتی. ۱۸۱ صفحه.
- کیانوش، محمود: کتاب دوستی (مجموعه شعر). چاپ اول. لندن. ۱۹۸۸. ناشر: مؤلف. ۱۴۰ صفحه.
- گوژتن، غ: سبز فرش دو نگاه. (مجموعه شعر). چاپ اول. [چاپ خارج از کشور] محل چاپ و نام ناشر ندارد. ۱۲۶۷. ۶۴ صفحه.
- مهدوی، مهدی (شین): حدیث مرغ (شعر بلند). چاپ اول. [چاپ خارج از کشور] محل چاپ و نام ناشر ندارد. ۲۹ صفحه.
- مهر بزرگ: شهنشایخ نامه. چاپ اول. آلمان غربی. ۱۲۶۷. ناشر: ندارد. ۲۴۲ صفحه.
- مهیاری (ظاهراً نام مستعار است): سبز (مجموعه شعر). چاپ اول. آمریکا. ۱۲۶۷. ناشر: ۱۲۱ صفحه.
- نارضا [نام مستعار]: چکامه سوگ خشم، کارنامه اسلام پناهان. [چاپ خارج از کشور]. تاریخ و محل چاپ و نام ناشر ندارد. ۱۴ صفحه.
- نوری زاده، علیرضا: شب هزارویکم (مجموعه شعر). چاپ اول. لندن. ۱۲۶۷. ناشر: انتشارات نوید - لندن. ۸۴ صفحه.
- نوری علاء، اسماعیل: هنوز دماوند... (برگزیده اشعار ۶۲-۱۲۶۰) چاپ اول. لندن. ۱۹۸۸. ناشر: مرکز چاپ و پخش پیام. ۹۱ صفحه.

ادبیات کودکان و نوجوانان

- عسکری (مانی)، میرزا آقا: گرگ خسته، نمایشنامه ای به شعر برای کودکان و نوجوانان. چاپ دوم. سوئد. [چاپ اول آن، چاپ ایران است ۱۲۵۶]. ۱۲۶۷. ناشر: کانون فرهنگی و هنری نسترن: ۲۸ صفحه.
- کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان: لا لا گل لا. چاپ اول. تهران. ۱۲۶۷. ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان. ۲۶ صفحه. [کتاب مجموعه ای از لایبی هاست].

تاریخ، جغرافیا

- افشار، ایرج: خاطرات و اسناد ظهیرالدوله (جلد ۱). تاریخ صحیح بی دروغ. یادداشت های دوران حکومت همدان. مکاتبات و تلگراف های حکومت های گیلان و مازندران و کرمانشاه. چاپ دوم. تهران ۱۲۶۷. ناشر: انتشارات زرین. ۷۲۹ صفحه [چاپ اول این کتاب در سال ۱۲۵۱ منتشر شده است].
- بازن، مارسل: طالش، منطقه ای قومی در شمال ایران (جلد ۲). ترجمه مظفر امین فرشچیان. چاپ اول. مشهد. ۱۲۶۷. ناشر: آستان قدس رضوی. ۷۲۷ صفحه.
- بزرگمهر، جلیل [فراهم آورنده]: دکتر محمد مصدق و رسیدگی فرجامی در دیوان کشور. چاپ اول. تهران. ۱۲۶۷. ناشر: انتشارات انتشار. ۲۷۷ صفحه.
- بیانی (اسلامی ندوشن)، شهرین: دین و دولت در ایران عهد مغول. جلد اول. از تشکیل حکومت منطقه ای مغولان تا تشکیل حکومت ایلخانی. چاپ اول. تهران. ۱۲۶۷. ناشر: مرکز نشر دانشگاهی.
- بیرشک، احمد: گاهنامه تطبیقی سه هزار ساله. تطبیق تاریخ های ایرانی و هجری قمری و میلادی. چاپ اول. تهران ۱۲۶۷. ناشر: انتشارات علمی و فرهنگی. ۲۶۱ صفحه.
- بیگولوسکایا، نیناویکتورونا: شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان. ترجمه عنایت الله رضا. چاپ اول. تهران. ۱۲۶۷. ناشر: انتشارات علمی و فرهنگی. ۵۴۰ صفحه.
- جرالد، فیتز: تاریخ فرهنگ چین. ترجمه اسماعیل دولتشاهی. چاپ اول. تهران. ۱۲۶۷. ناشر: انتشارات علمی و فرهنگی. ۸۱۲ صفحه.

جهانگیری، علی اصغر: کندلوس. چاپ اول تهران. ۱۳۶۷. ناشر: مؤسسه فرهنگی جهانگیری. ۲۴۵ صفحه.

حائری، عبدالهادی: نخستین رویاروییهای اندیشه گران ایران (با دو رویه تمدن بورژوازی غرب). چاپ اول. تهران. ۱۳۶۷. ناشر: امیرکبیر. ۶۲۵ صفحه.

خالقی (شیرازی)، عباس: تاریخچه بست و بست نشینی، همراه با شواهد تاریخی. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶ [توزیع ۱۳۶۷]. ناشر: انتشارات علمی. ۱۸۸ صفحه.

ذوقی، ایرج: ایران و قدرت های بزرگ در جنگ جهانی دوم. پژوهشی درباره امپریالیسم. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۷. ناشر: انتشارات پاژنگ. ۴۲۲ صفحه.

زرین کوب، عبدالحسین: تاریخ مردم ایران، کشمکش با قدرت ها. جلد دوم. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۷. ناشر: انتشارات امیرکبیر. ۶۰۵ صفحه.

سیفی قمی تفرشی، مرتضی: پلیس خفیه ایران، ۱۲۲۰-۱۲۹۹، مروری بر رخدادهای سیاسی و تاریخچه شهرانی. چاپ اول. [تهران]. ۱۳۶۷. ناشر: انتشارات ققنوس. ۲۲۰ صفحه.

شیخ الاسلامی، جواد: قتل اتابک و شانزده مقاله تحقیقی دیگر، چاپ اول. تهران. ۱۳۶۷. ناشر: انتشارات کیهان. ۲۲۰ صفحه.

طلوعی، محمود: از لنین تا گرجاچف. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۷. ناشر: انتشارات انزلی و هفته. ۵۶۰ صفحه.

فسائی، حسن بن حسن: فارسنامه ناصری. (۲ جلد). تصحیح و تحشیه از منصور رستگار فسائی. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۷. ناشر: انتشارات امیرکبیر. ۱۹۷۴ صفحه.

کرزن، جورج ن: ایران و قضیه ایران (۲ جلد). ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی. چاپ سوم. تهران. ۱۳۶۷. ۱۶۵۹ صفحه. (چاپ اول این ترجمه در سال ۱۳۴۹ منتشر شده است).

کیانی، عبدالوهاب: تاریخ نوین فلسطین. ترجمه محمد جواهرکلام. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶ [توزیع ۱۳۶۷]. ناشر: انتشارات امیرکبیر. ۴۱۱ صفحه.

کازیوروسکی، مارک ج: کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲. ترجمه غلامرضا نجاتی. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۷. ناشر: انتشار. ۷۵ صفحه.

گنجی، محمد حسن: جغرافیا در ایران، از دارالفنون تا انقلاب اسلامی. چاپ اول. مشهد. ۱۳۶۷. ناشر: آستان قدس رضوی. ۷۰۶ صفحه.

لوکاس، هنری اس: تاریخ تمدن، از کهن ترین روزگار تا سده ما (جلد اول). ترجمه عبدالحسین آذرنگ. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶ [توزیع ۱۳۶۷]. ناشر: انتشارات کیهان.

۶۶۰ صفحه.

محلاتی، محمد مهدی: جغرافیای شهر بم. (جلد ۱). چاپ اول. تهران. ۱۳۶۷. ناشر: ندارد. ۲۵۹ صفحه.

ناطق، هما: ایران در راه یابی فرهنگی ۱۸۴۸ - ۱۸۲۴. چاپ اول. لندن. ۱۹۸۸. ناشر: مرکز چاپ و نشر پیام. ۲۲۲ صفحه.

زندگینامه، خاطرات، سفرنامه

حکیمی، محمود: داستانهایی از زندگانی امیرکبیر، چاپ ۲۵ با تجدید نظر و اضافات.

تهران. ۱۳۶۷. ناشر: دفتر نشر فرهنگ اسلامی. ۲۵۵ صفحه.

ذکاوتی قراگزلو، علیرضا: زندگی و آثار جاحظ. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۷. ناشر: انتشارات علمی و فرهنگی. ۱۶۲ صفحه.

روحانی، بابا مردوخ (شیوا): تاریخ مشاهیر کرد. (جلد دوم). چاپ اول. تهران. ۱۳۶۶ [توزیع ۱۳۶۷]. ناشر: انتشارات سروش. ۵۰۶ صفحه. (جلد اول کتاب در ۱۳۶۴ منتشر شده است).

شوکت، حمید: نگاهی از درون به جنبش چپ ایران، گفتگو با مهدی خانبابا تهرانی. چاپ اول. آلمان. بهار ۱۳۶۸. ناشر: بازتاب، ساربروکن. (۲ جلد). ۶۷۲ صفحه.

غنی، قاسم: نامه های دکتر قاسم غنی. بکوشش دکتر سیروس غنی و دکتر سیدحسن امین. چاپ اول. (چاپ پکا). لندن. بهار ۱۳۶۸. ناشر: انتشارات وحید تهران. ۴۱۱ صفحه.

فردوست، حسین: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست. (بخش اول). چاپ اول. تهران. ۱۳۶۷. ناشر: انتشارات اطلاعات. ۱۵۲ صفحه.

فرزانه، م. ف: آشنایی با صادق هدایت. قسمت اول: آنچه صادق هدایت به من گفت. چاپ اول. پاریس. ۱۹۸۸. ناشر: مؤلف. ۴۲۰ صفحه.

فرزانه، م. ف: آشنایی با صادق هدایت. قسمت دوم: صادق هدایت چه می گفت: چاپ اول. پاریس. ۱۹۸۸. ناشر: مؤلف. ۲۰۱ صفحه.

دموکراتیک ملی ایران. چاپ لندن. ۱۷۴ صفحه. بها: ۲ پوند.

گزینه مقالات: راه تاریخی مصدق اوجی دیگر گرفت: مسعود رجوی. حقوق زن در بهار آزادی: لیلا نوید. فدرالیسم و درسهای یوگسلاوی: علی متین دفتری. شوروی و جهان سوم: کریم قصیم. فلسطین، از آتش سلاح تا شاخه زیتون: مهدی صدیق زاده و...
نشانی پستی:

NDFI
B.M.GONVILLE,
LONDON, WC1 3XX,
U.K.

آفتاب (شماره ۱، زمستان ۱۳۶۷). فصلنامه هنری، ادبی و فرهنگی چاپ [سوئد]. ۱۲۷ صفحه. بها:؟

گزینه مطالب: نمایش زندگی است، مصاحبه با ویلی برووکسین. بهروز آذر. جرس فریاد می دارد [داستان]: مرتضی رضوان. راز بزرگ من [داستان]: رضا علامه زاده. سرگذشت تبعید: احمد پورجانی.

نشانی پستی:

PR-AFTAB
75025 UPPSALA,
SWEDEN

آینده: (سال چهاردهم. شماره ۶ تا ۸، شهریور-آبان ۱۳۶۷) مجله فرهنگ و تحقیقات ایرانی. چاپ تهران. از صفحه ۲۲۹ تا ۴۵۲. اشتراك سالانه: سه هزار ریال.
گزینه مطالب: اصطلاح ساختگی «ایران و آریایی»: دکتر محمدجعفر معین فر. زبان فارسی و آذربایجان: دکتر تقی ارانی. سخنانی از مانی: دکتر ایرج وامقی. خاندان صدر: دکتر ساسان سپنتا. تابلوی مریم و حکام کرمان. دکتر باستانی پاریزی و...
نشانی پستی: تهران صندوق پستی: ۲۱۴۱ - ۱۹۳۹۵ تجریش.

اندیشه آزاد (شماره ۱۰، پائیز ۱۳۶۷). نشریه سیاسی، فرهنگی، اجتماعی. چاپ استکهلم. ۱۳۵ صفحه. ۲۰ کرون.

گزینه مطالب: شب ندارد سرخواب [داستان]: ناصر زراعی. خمیازه در آینه: عظیم رهسپار. مقدمه ای بر مهاجرت و مسایل انطباق: ح. حسینی. زن در

نشریه های ادواری

در این بخش، آخرین شماره ماهنامه ها، فصلنامه ها و نشریات ادواری دیگر که به «فصل کتاب» رسیده است معرفی می شود. از ناشران ماهنامه ها، فصلنامه ها و دیگر نشریات ادواری که مایلند نشریه شان در این بخش فهرست شود، خواهش می کنیم یک نسخه از آن را به نشانی «فصل کتاب» ارسال دارند.

آدینه (شماره ۲۲، نوروز ۱۳۶۸) ماهنامه علمی، فرهنگی، دینی، هنری، اجتماعی. چاپ تهران. ۱۱۴ صفحه. بها: ۵۰۰ ریال. این شماره آدینه ویژه نامه فرهنگ و فرهنگ نویسی است در ایران، با این مطالب:

یک اصل ساده فرهنگ نویسی: علی محمد حق شناس. فارسی زبانی عقیم؟ محمدرضا باطنی. راهی که تا امروز پیموده ایم: حسین سامعی. کار کتاب کوچه هیچوقت به پایان نمی رسد: (گفتگویی با احمد شاملو). واژه ها جان دارند: (گفتگو با دکتر سیدجعفر شهیدی و غلامرضا ستوده).

نشانی پستی: تهران صندوق پستی ۱۴۱۸۵/۲۴۵.

www.adabestanekave.com

آزاده (شماره سوم، پاییز ۱۳۶۷) نشریه جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران (پاریس) چاپ پاریس. ۶۰ صفحه. بها: اشتراك چهار شماره: معادل ۱۰۰ فرانك فرانسه.
گزینه مطالب: عفو بین الملل و جمهوری اسلامی (۲): عبدالکریم لاهیجی. حقوق بشر و نظام سیاسی: غلامحسین باقرزاده. حقوق بشر و سیاست (۲). کلودلوفور و...
نشانی پستی:

L.D.D.H.I.
B.P.2,
75624 PARIS CEDEX 13,
FRANCE

آزادی (دوره دوم، شماره هفتم و هشتم، پائیز و زمستان ۱۳۶۷) وابسته به جبهه

تاریکخانه، نویسندگان زن معاصر در ترکیه: گونلی گون، ترجمه منوچهر راد.
مارکسیسم و مارکس: تام باتومور، ترجمه محسن سپهر و...
نشانی:

OSBYRINGEN 42 NB
16373 SPÅNGA

اختر (دفتر ششم، تابستان ۱۳۶۷) چاپ پاریس. ۱۲۸ صفحه بها: ...

گزینه مطالب: چپ انقلابی ایران و مساله رهایی: الف. بانی. پیشگفتاری بر نظریات بنژامن
کنستان: بیژن حکمت. تئوری وابستگی و اقتصاد ایران: پرویز مؤید. غریزدگی، زبان
ابهام: مهرداد اسفندیاری.
نشانی پستی:

AKHTAR, NEZA
B.P.312,
75624 PARIS 13,
FRANCE

www.adabestanekave.com

امید (شماره ۲، زمستان ۱۳۶۷) فصلنامه هنر و ادبیات معاصر. چاپ لس آنجلس. ۱۸۹
صفحه. بهای تک شماره: ۷ دلار.

گزینه مطالب: صلح و جنگ: محمود دولت آبادی. خائلی و شر جدید دبیری: نادر
نادرپور. کلیدر: تحول تدریجی از رمان به حماسه. حورا یآوری. دندان طلای عزیز آقا
(داستان) گلی ترقی. فانز و عشق ستمگر: مجید نفیسی و...
نشانی پستی:

OMID REVIEW
P.O.BOX 691398,
LOS ANGELES,
CA 90069,
U.S.A.

www.adabestanekave.com

ایران نامه (سال هفتم، شماره ۱، پاییز ۱۳۶۷) مجله تحقیقات ایران شناسی. چاپ
آمریکا. ۱۸۶ صفحه. بهای چهار شماره ۲۰ دلار.

گزینه مطالب: دستنویس شاهنامه مورخ ۶۱۴ هجری قمری: جلال خالقی مطلق. هنر
اسلامی، علی رغم ایران و اسلام: جلال متینی. تاملی در کلیدر: حشمت مؤید. فصلی نانوشته

در تاریخ معاصر ایران: حسین فرهودی. نظری در دیوان حافظ: نذیر احمد. در حضر:
حورا یآوری و...
نشانی پستی:

EDITOR, IRAN NAMEH
4343 MONTGOMERY AVE., SUITE 200,
BETHESDA, MD 20814,
U.S.A.

تکاپو (سال اول، شماره ۵. دی ماه ۱۳۶۷). شماره مخصوص سلمان رشدی و جنجال
های اسلامی. چاپ کانادا. ۴۵ صفحه. بها: ۲ دلار.
گزینه مطالب: آیه های شیطانی و جنجال های اسلامی: بهروز کمانگر. درس هایی از مساله
رشدی: بهروز کمانگر. برخورد اعتقادات: سلمان رشدی. ترجمه مهران پیل وندان. اسلام
و آزادی اندیشه: مسیح دمه بند تبریزی. و...
نشانی پستی:

TAKAPOO
P.O.BOX 532,
AHUNTSIC,
MONTREAL H3L - 3P1
QUE., CANADA

www.adabestanekave.com

جنبش سوسیالیستی (شماره ۱۶ دیماه ۱۳۶۷). نشریه سازمان سوسیالیست های ایران،
چاپ آلمان. ۵۲ صفحه. بها: ۲ دلار.

گزینه مطالب: برای لغو قانون اعدام مبارزه کنیم: منصور بیات زاده. صلح و برزخ های
اجتماعی: م. کیانزاد. اسناد و مدارک سال های اول انقلاب. پاکستان بعد از ضیاء الحق:
م کاوه. و...
نشانی پستی:

DJONBESH-E-SOSIALISTI
POSTFACH 1428,
6500 MAINZ 1,
W. GERMANY

چشم انداز (شماره ۴ بهار ۱۳۶۷)، گاهنامه فرهنگی اجتماعی، ادبی. چاپ پاریس. ۱۲۱
صفحه. بها: ۴۰ فرانک فرانسه.

زاده. « بارون مونشهاوزن » ستایشی بر بی مسلکی: وحید افروز.

ROUZEGAR-E-NOW
B.P.N°67,
94302 VINCENNES CEDEX,
FRANCE

ره آورد (شماره چهار، زمستان ۱۳۶۷) فصلنامه فرهنگی و هنری انجمن هنرمندان ایرانی
مقیم اطریش. چاپ وین. ۷۴ صفحه. بها: ۵۰ شلینگ اطریش.

گزینه مطالب: آشنایی با (علم) ادبیات: نصرت الله رستگار. درباره هنرجهان داستان:
اردشیر مهدوی. پدیده « مقام » در موسیقی ایرانی: خسرو جعفرزاده. نقد و بررسی اتلو
در سرزمین عجایب. خ جعفرزاده و...
نشانی پستی:

RAHAWARD
C/o, DJAFAR-ZADEH,
STIEGENGASSE 5112,
A-1060 WIEN

زمان نو (شماره ۱۴، اردیبهشت ۱۳۶۸) چاپ آلمان. بها: ۲۰۰۰ فروشی ۲ پوند. ۱۵۷
صفحه.

گزینه مطالب: نقش شبکه بازار در اقتصاد ایران: فرزانه محمدی. تئوری های دولت
و مارکسیسم معاصر: سیاوش فروتن. لنین در کشاکش دو دموکراسی: فرید نوری.
رقص شمشیر: اکبر سردوزامی. خانواده و آزادی جنسی: اکبر ش.
نشانی پستی:

ZAMANE-NOW
C/o BOOK MARKS,
265 SEVEN SISTERS RD.,
LONDON N4 2DE,
ENGLAND

صوفی (سال اول، شماره دوم، اسفند ۱۳۶۷)، نشریه خاتقاه نعمت اللهی لندن. (به دو
زبان انگلیسی و فارسی منتشر می شود). چاپ لندن. ۴۷ صفحه. بها: ۱/۵ شماره
پوند.

گزینه مطالب: مولانا جلال الدین محمد بلخی: دکتر رضا قاسمی. شهر هشتم: سین -

گزینه مطالب: ولایت مطلقه فقیه: الف پایا. روشنفکری و دین و دولت در فرهنگ ایران:
ناصر پاکدامن. روشنفکر، مرغ عروسی و عزای شیفتگان قدرت: مهرداد رهسپار.
مفاوضه با خویش: سعید یوسف. خوابگرد: نسیم خاکسار.
نشانی پستی:

N.PAKDAMAN
B.P.61,
75662 PARIS CEDEX 14,
FRANCE

دفتر هنر و ادبیات (سال ششم، شماره ۲۲ زمستان ۶۷)، فصلنامه. چاپ سوئد. ۴۵
صفحه. بها: چهار شماره ۱۷/۵ مارك (۹ دلار)

گزینه مطالب: هنرمندان و تعهد اجتماعی: مانی. شبی در بیمارستان شمال [داستان]: رضا
مرزبان. با یاد استاد شهریار: رضا مقصدی. از نفی گرایی تا پنداریاوری، نقدی بر کتاب
بقال خزدویل: ع خوزینه. خانه سریویلی، بازتاب تاریخ در شهر نیما: فراست.
نشانی پستی:

P.B.50120,
10405 STOCKHOLM,
SWEDEN

دنیای سخن (شماره ۴۴ بهمن ۱۳۶۷) فرهنگی، اجتماعی، علمی. چاپ تهران. ۶۶
صفحه. بها: ۲۵ تومان.

گزینه مطالب: فروغ صدای سخن عشق: محمد مختاری. نقد فیلم آن سوی آتش: منصور
کوشان. تحلیل يك شعر شاملو: مفتون امینی. برگ هایی از یادداشت روزانه: شهرنوش
پارسی پور. وقتی که جنگ تمام شد: هاینرش بل، ترجمه احمد میرعلایی. عکاسی حرکتی
تازه و جدی: افشین شاهرودی و...

نشانی پستی: تهران، صندوق پستی ۴۴۵۹ - ۱۴۱۵۵

روزگار نو (دفتر دوم، سال هشتم، فروردین ۱۳۶۸) ماهنامه. چاپ پاریس. ۱۱۹
صفحه. ۲۰ فرانك فرانسه.

گزینه مطالب: انقلاب ایران در پیشگاه تاریخ (۲): الف. پ. درباره طرح معروف
رحیمیان: دکتر فریدون کشاورز. رازی که دارد از پرده برون می افتد: علیرضا نوری

الف. نقاش زرگر [محمدحسن نقاش زرگر اصفهانی]: ع - ۱ - م. کرمانی. کشکول:
ترجمه و نگارش: د قلندر.
نشانی پستی:

SUFI
41 CHEPSTOW PLACE,
LONDON W2 4TS,
ENGLAND

فانوس: (سال نخست، شماره یکم، زمستان ۱۳۶۷) نشریه فرهنگی کانون ایرانیان لندن.
چاپ لندن. ۵۱ صفحه. بها: تک شماره ۲ پوند.
گزینه مطالب: بیگانگی با طبیعت زبان: محمود کیانوش. برآیش و هنر: ابراهیم جهانبخش
هرندی. گفت و شنودی با اسماعیل نوری علاء. شعر چیست؟: منصور پویان و...
نشانی پستی:

FANOUS
IRANIAN COMMUNITY CENTRE,
465A GREEN LANES,
LONDON N4 1HE,
ENGLAND

فصل کتاب: (شماره ۲ و ۲ تابستان و پاییز ۱۳۶۷) فصلنامه ویژه نقد و بررسی کتاب.
چاپ لندن. ۲۵۷ صفحه. بها تک شماره ۲ پوند.
گزینه مطالب: ملت، ملی، ملی گرا و ناسیونالیسم: همایون کاتوزیان. عرفان ایرانی و رمز و
راز تساهل: ماشاءالله آجودانی. جلوه دوگانگی دریگانگی: محمود کیانوش. واژه نامه ای خالی
از وسواس: منوچهر محجوبی. هویت ملی یا هویت مذهبی: رضا مرزبان. اثری خواندنی
اما نه چندان دقیق: معصومه طرّفه. گاه شماری در ایران: ناصر مجد. تحریف متون یا
تحریف تاریخ: ابوالفضل بهادری.
نشانی پستی:

FASL-E-KETÂB
P.O.BOX 387,
LONDON W5 3UG,
ENGLAND

فیلم (شماره ۷۵، ویژه نوروز ۶۸). ماهنامه سینمایی. چاپ تهران. ۱۱۲ صفحه.

گزینه مطالب: پنج تکچهره از عباس کیارستمی، مسعود کیمیایی، سهراب شهید ثالث، امیر
نادری و بهرام بیضایی: آیدین آغداشلو. پایان يك كابوس، هوشنگ گلیمکانی. مردی که از
اسب افتاد. گفتگو با جلال مقدم کارگردان فیلم آشیانه مهر. واقع گرایی، قرینه سازی
سینمایی زندگی واقعی نیست: بهزاد عشقی و...
نشانی پستی: ۵۸۷۵ - ۱۱۲۶۵.

قلم (شماره ۱۹، سال ششم، دی ۱۳۶۷) نشریه فرهنگی، چاپ برلن. ۱۰۵ صفحه.
چهارشماره ۲۰ مارک آلمان غربی.
گزینه مطالب: اسنادی درباره انقلاب مشروطیت (۲): ترجمه سیروس ایزدی. زندگی میان
مرگ: ناصر منوچهری. وقاحت سفیه و فقاقت فقیه: م. کیان و...
نشانی پستی:

GHALAM
POSTLAGERKARTE,
Nr: 029227 C,
1000 BERLIN 12

کتاب جمعه ها (شماره ۱۲ پاییز ۱۳۶۷). گمارده تاریخ و فرهنگ ایران. چاپ آلمان.
۲۴۱ صفحه. بهای اشتراك چهارشماره معادل ۴۴ مارک آلمان.
گزینه مقالات: دیوان های چاپی حافظ از آغاز تا امروز: محمدجعفر محجوب. توتالیتاریسم
و مرگ رمان: عباس میلانی. حکومت، طبقات و شیوه های بسیج در انقلاب ایران: احمد
اشرف و علی بنو عزیزی. اشاره هایی در حاشیه روابط دین و شهریاری در عهد ساسانی:
بهروز بهاران. نگاهی کوتاه به ساخت جبه خانه هوشنگ گلشیری: محسن حسام و...
نشانی پستی:

DJOMEHA,
CASE POSTALE 37,
1015 LAUSANNE,
SUISSE

کتاب نیما (شماره ۲ زمستان ۱۳۶۷). از انتشارات کانون فرهنگی نیما، (در
باره حافظ)، چاپ لس آنجلس. ۱۹۷ صفحه. بها: ۷ دلار.
گزینه مطالب: تضاد کفر و دین در شعر حافظ: نادر نادرپور. اندیشیدن به

اندیشه حافظ: اسماعیل خوئی. پیرمغان دریاور حافظ: ابوالقاسم پرتو اعظم. مبانی نظری تحلیل غزلهای حافظ: احمد کریمی حکاک و...
نشانی پستی:

P.O.BOX 81,
RESEDA,
CALIFORNIA 91335,
U.S.A.

کنکاش درگستره تاریخ و سیاست (دفتر ۲ و ۳ بهار ۱۳۶۷). محل چاپ. آمریکا. ۲۴۰ صفحه. بها: ۶ دلار.

گزینه مطالب این شماره: تقابل شرق و غرب و پندار روشنفکر ایرانی: م. تیوا. سه چهره ی مارکسیسم در ایران: ع. ک. دستان. جامعه شناسی سه دوره در تاریخ روشنفکری ایران معاصر: علی آشتیانی. احمد کسروی، ناسیونالیست مدافع یکپارچگی ایران: ابروند ابراهامیان. روشنفکران کافه دولاسانکسیون: ساسان شایسته. کتابنامه روشنفکران: م. تیوا و علی آشتیانی و...
نشانی پستی:

KANKASH
P.O.BOX 11732,
ALEXANDRIA VA 22312
U.S.A.

کیهان فرهنگی (سال پنجم، شماره ۱۲، اسفند ۱۳۶۷) چاپ تهران. ۶۴ صفحه. ۱۲۰ ریال.

گزینه مطالب: زبان فارسی در پاکستان و راه گسترش آن: محمد علوی مقدم. جستجو در اصل کلمه کرمانشاهان: محمد محیط طباطبائی. موش آخرین رمان گوتترگراس: مریم خوزان. تشیع ایرانیان: سیدابراهیم سیدعلوی...
نشانی پستی: تهران صندوق پستی ۱۱۲۶۵/۹۶۲

نشر دانش (سال نهم، شماره اول، آذر و دی ۱۳۶۷). چاپ تهران. ۱۰۴ صفحه. بهای هر شماره ۲۵۰ ریال.

گزینه مطالب: انتقاد سازنده: محمد علی اسلامی ندوشن. حافظ عارف و ابن عربی شاعر: علی رضا ذکاوتی قراگزلو. رندی حافظ: نصرالله پورجوادی. خواجه فقیران و شهریار قاریان، حافظ: محمد محیط طباطبائی. حاشیه بر شرح حافظ هروی: سید محمد راستگو. سرقت بیگانگان از يك كتاب فارسی. هوشنگ اعلم...

نشانی پستی: تهران، صندوق پستی ۴۷۴۸ - ۱۵۸۷۵.

دوره دوم، شماره هفتم و هشتم



آزادی

وبسایت: www.adabestanekave.com

"اکنون آفتاب عمر من بلب بام رسیده و میرا زود باید به راهی بروم که همه
"ناگزیر خواهند رفت. ولی چه زنده باشم چه نباشم امیدوارم و بلکه یقین دارم
"که این آتش خاموش نخواهد شد و مردان بیدار کشور این مبارزه ملی را آنقدر
"دنبال می کنند تا به نتیجه برسد. اگر کار باشد در خانه خود آزادی عمل داشته
"باشیم و بیگانگان بر ما مسلط باشند و رشته برگردن ما بگذارند و ما را به هر سویی
"که می خواهند بکشند. مرگ بر چنین زندگی ترجیح دارد و مسلم است که ملت
"ایران با آن سوابق درخشان تاریخی و خدماتی که به فرهنگ و تمدن جهان
"کرده است. هرگز زیر بار این ننگ نمی رود."
"امروز مبارزه بزرگی را ملت ما شروع کرده است که هیچکس از اسیب آن
"مقاوت نیست. البته در اینگونه جنبشهای اجتماعی باید در مقابل هرگونه
"محروریت ایستادگی کرد و در برابر آن آماده بود. هیچ مبارزهای سر قدر
"کوچک و ناچیز باشد به آسانی به نتیجه نمیرسد. تاریخ نبرم گنج مسو
"نمی شود. در این راه نیز سعی ناکرده به جایی نتوان رسید."

۸-۷

پاییز و زمستان ۱۳۶۷

دفترهای

دفترهای

آزادی

آزادی

بهار پراگ در مسکو؟

در شوروی چه میگذرد؟

در باره گلاسnost و پسترویکا

نوشته

کریم قصیم

نقد و بررسی

کریم قصیم

www.adabestanekave.com

اصغر آقا

دوباره منتشر خواهد شد

بوی طنیز اصغری آید همی
تلخ و شیرین را بهم آمیخته
با همان سبک خودش در فارسی
در همان خطی که بوده از قدیم
داغ و ناز، باب دندان همه
شانزده صفحه، بطور هفتگی
هر که میخواند، بجنبند زودتر

اصغر آقا اینوری آید همی
تخم جن، همچون پری آید همی
عینهو کبک دری آید همی
ملشی و کشوری آید همی
همچونان بربری آید همی
صاف دست مشتری آید همی
ورنه گیر دیگری آید همی

علاقتمندان به اشتراک، مشترکین قبلی، دارندگان آگهی و داوطلبان نمایندگی، لطفا هر چه زودتر نشانی خود را بفرستند و اولین شماره دوره جدید اصغر آقا را افتخاری دریافت دارند.

H. Khorsandi
21A Newbroadway
London W5 - 9AW, England

لطفا نشانی خود را خوانا با حروف کاپیتال
و کد پستی دقیق بنویسید و زود بفرستید.

محمود کیانوش

کتاب دوستی

مجموعه شعر

لندن ۱۹۸۸



ایران شناسی

ویژه پژوهش در تاریخ و تمدن و فرهنگ ایران و زبان و ادبیات فارسی

مدیر: جلال متینی

هیأت مشاوران مجله ایران شناسی: پیتز چلکوسکی، جلال خالقی مطلق، راجر سیوری، ذبیح الله صفا، حشمت مؤید، احسان یارشاطر

جلال متینی که از پائیز ۱۳۶۱ تا زمستان ۱۳۶۷ مدیریت مجله «ایران نامه» را به عهده داشت، از این پس مجله «ایران شناسی» را منتشر خواهد ساخت.

نخستین شماره مجله ایران شناسی (بهار ۱۳۶۸) با مقاله هایی از: پال اسپراکمن، محمد علی اسلامی ندوشن، محمود امید سالار، امیکو اوکادا، جلال خالقی مطلق، حمید دباشی، سعیدی سیرجانی، لئوناردو عالیشان، حسین فرهودی، حشمت مؤید، جلال متینی، نذیر احمد، مایکل سی. هیلمن، و احسان یارشاطر منتشر گردید.

بهای اشتراک سالانه (۴ شماره) در امریکا: ۳۰ دلار، دانشجویان ۲۰ دلار، مؤسسات ۵۵ دلار.

در خارج از امریکا اضافه می شود: هزینه پست عادی ۶/۸۰ دلار، پست هوایی: کانادا ۱۲ دلار، اروپا ۲۲ دلار، آسیا و آفریقا و استرالیا ۳۰ دلار.

Iranshenasi
P.O.Box 30381
Bethesda, MD. 20814, U.S.A.

نشانی:

عباسعلی جوادی



آذربایجان و زبان آن:

اوضاع و مشکلات ترکی آذری
در ایران

IAHAN BOOK CO.
116 Greenbank Ave.
Piedmont, CA 94611
(415) 428-0933

عرفان

شب هزار و یکم

شب هزار و یکم

شب هزار و یکم

شب هزار و یکم

www.adabestanekave.com

آیدینلیق

آذربایجانلیار کمیته سینین اورقانی

نشریه کمیته آذربایجانلیار کانون ایرانین لندن



مارس و آوریل

۱۹۸۹

بیرینجی ئیل

فره ۸ و ۹

دانشگاه کلمبیا

مرکز مطالعات ایرانی، نیویورک

Encyclopaedia Iranica

دایرة المعارف ایران (به زبان انگلیسی)

زیر نظر احسان یارشاطر

ناشر: Routledge and Kegan Paul, London and New York

با همکاری صدها تن دانشمند و پژوهنده ایرانیان از سراسر جهان

اثری که باید در خانه هر ایرانی و هر پژوهنده علاقه‌مند به فرهنگ ایران موجود باشد

جامعترین مرجع درباره تاریخ، فرهنگ، ادب و هنر، زبان‌شناسی، مردم‌شناسی، آثار تاریخی، اقتصاد، مردان و زنان بزرگ ایران، فرهنگ عامه، شخصیت‌های سیاسی و چهره‌های تاریخی و فرهنگی، جامعه، سیاست، جغرافیای طبیعی و انسانی، گیاه‌شناسی و جانورشناسی، بر پایه منابع دقیق و مستند.

يك فرصت استثنائی

تا کنون سه جلد از این اثر با حدود سه هزار صفحه در قطع بزرگ و دوستونی منتشر شده است. هر جلد شامل هشت دفتر است و هر دو ماه يك دفتر منتشر می‌شود. برای آنکه عدد هر چه بیشتری از علاقه‌مندان و دانش‌پژوهان بتوانند از آن استفاده کنند ناشر برای مدت محدودی برای کسانی که دایرة المعارف را مشترک شوند تخفیف اساسی به این شرح در نظر گرفته است: ۵۰٪ برای سه جلد چاپ شده و ۲۰٪ برای دفاتر و جلد‌های آینده. خواستاران لطفاً درخواست زیر را به نشانی ذیل ارسال دارند.

Claire Hills, Promotion Department, Routledge
11 New Fetter Lane
London EC4P 4EE, England

I am interested in learning more about the *Encyclopaedia Iranica*.
Please send me your brochure and order form.

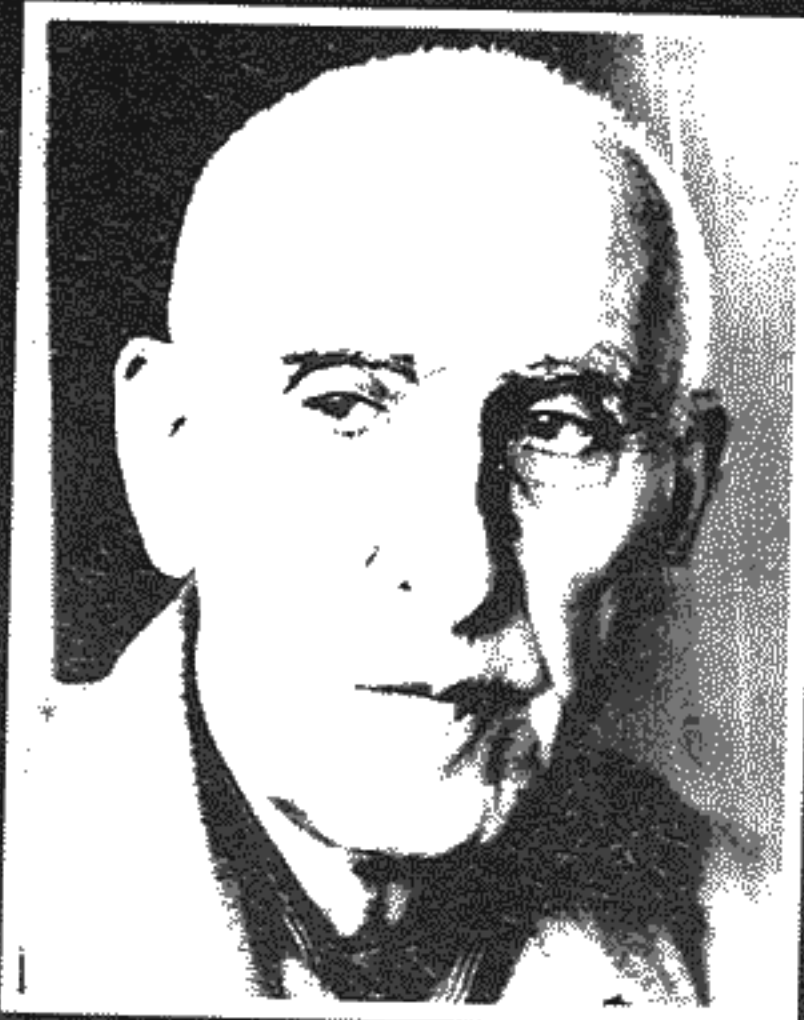
Name:

Address:

.....

.....

MUSADDIQ'S



MEMOIRS

Dr. Mohammad Musaddiq
Champion of the Popular Movement of Iran
and
FORMER PRIME MINISTER

THE END OF THE BRITISH EMPIRE IN IRAN.

برگ های سبز در ۲ دفتر منتشر شد

مجموعه مقالات
جعفر رائد



● محل فروش: مراکز پخش مطبوعات فارسی در اروپا و آمریکا

● علاوه بر این علاقمندان می توانند با ارسال پنج پوند (برای هر کتاب) یا معادل آن به نرخ روز (در انگلستان وسیله، چک و در دیگر نقاط وسیله، حواله پستی یا بانکی) این دو کتاب را از دفتر روزگار نو در لندن بخواهند.

نشانی:

ROUZEGAR-e-NOW LTD.
NEW SOUTH WALES HOUSE
15, ADAM STREET, STRAND
LONDON WC2N 6AH

www.adabestanekave.com

امید ما و ما امید می‌ها

خاطرات سیاسی
دکتر کریم سنجابی

مرکز پخش کتاب

NASHRE KETAB
157 North End Road
London W14
Tel: 01-603 6936

www.adabestanekave.com

Fasl- e Ketâb

Persian Book Review Quarterly
P.O. Box 387, London W5 3UG, England

Vol. I, No.4, Hafez Special Issue.

Chief Editor: M. Ajoudani

Director: M. Mahjoobi

Administrator: S. E'temadi

Published by Shoma Publications.

Cover Design by A. Sakhavarz.

Typesetting by Lettersmith Graphics.

P.O. Box 387, London W5 3UG.

Printing and binding by Paka Print.

4 Maclise Road, London W14

Tel. (01)602 7569

Price £3.50

Annual subscription (4 issue):

Individuals £15.00

Libraries and institutions £40.00

(+£8.00 Air mail charge, for outside Europe, if required.)

منتشر شد

زندان توحیدی

« قصر » در « بهار آزادی ! »

نوشته: ا. پایا

زندان توحیدی برداشت های نویسنده است از دوره زندان قصر در ماه های آغاز سال ۱۳۵۸، و از بندهای عمومی و انفرادی آن، که فضای زندان آن دوره را از درون، در رویارویی با فشارهای آن و سر خوردن امیدها و انتظارات روزهای نخست، بازسازی می کند.

انتشارات نوید منتشر کرد:

مجموعه اشعار فروغ



پراسترویکا
دومین انقلاب
روسیه



هما ناطق - فریدون آدمیت

www.adabestanekave.com